



مجموعه مقالات



سید

آرپولسیاخ

روا

تاریخ

۶.....	پیشگفتار .....
۷.....	بیوگرافی .....
۱۰.....	نوروز مقاومت .....
۱۴.....	پ.ک.ک، اردهی پیکار با قدرت‌گرایی و انفعال .....
۲۱.....	اصول مبارزان آزادی.....
۲۲.....	فاشیسم مدرن علیه خلق‌های جهان.....
۲۷.....	اخلاق‌مندی جامعه، پیش‌شرط ارتقای شعور سیاسی و آزادی.....
۳۰.....	دفاع مشروع حقی صرفاً دولتی و یا فردی نیست، بلکه حق و تکلیف جامعه .....
۳۴.....	هویت ملی، پدیده‌ای فرای غالب ساختن فرهنگ یک ملت یا خلق خاص .....
۳۶.....	دموکراسی طبقه‌ی حاکم.....
۳۷.....	اسلام سیاسی و تقابل آن با اسلام مدینه .....
۴۰.....	جمهوری اسلامی، پیام‌آور فقر، فحشا و اعتیاد برای جامعه‌ی کورد .....
	آیا اثبات خود بایستی با نفی دیگری همراه باشد؟
۴۶.....	آیا ناگزیر به انتخاب میان بد و بدتر هستیم؟ .....
۴۹.....	بذر مبارزه را در زمینی بایر نکاریم .....
۵۰.....	روابط ایران و ابرقدرت .....
۵۶.....	جنگ تدافعی، عملی جامعه‌گرایانه .....
۵۸.....	اقتصاد اساسی‌ترین عرصه‌ی دموکراسی و جامعه‌ی اخلاقی - سیاسی .....
۶۴.....	زندان، صحنه‌ی مبارزه برای کسب آزادی .....

### مجموعه مقالات به قلم رفیق شهید سیروان آریو لیلخ

انتشارات گریلا

گردآوری توسط کمیته‌ی اجتماعی «شهید سیروان»  
گرافیک و صفحه‌آرایی: مرکز مطبوعات و رسانه‌ی کودار

نوبت چاپ: بهار ۱۳۹۷

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

چاپ: چاپخانه‌ی گریلا

این کتاب تلاشی هر چند کوچک در راه پاسداشت و گرامیداشت شهید راه قلم و آزادی شهید **سیروان آریو لیلخ** (کیوان سرابی) و تمامی شهیدان راه سوسیالیسم و آزادی

## پیشگفتار

لحظه‌هایی هستند که در نگاه اول تو گویی پایان است، ولی با تعمقی بیشتر خواهی فهمید که شروع راهی تازه است. آیا ریزش برگ‌های پاییزی و هجرتشان سوی خاک، نشان از پایان است و مرگ؛ یا خلوتی برای دوباره زیستن؟! آیا می‌توان غروب آفتاب را حاکی از مرگ روشنایی دانست؟! آیا شهادت را می‌توان مرگ نامید؟! نه! هرگز نمی‌توان جانی را که در راه آفرینش آزادی فدا می‌گردد با آنکه در سکوت و روزمرگی غرق گشته و سالهاست که خشکیده، یکی دانست و مرگ را برای هر دو یکسان تعریف نمود.

آنچه که در علم، انرژی نامیده می‌شود و همیشه جاری است، لیکن از فرمی به فرمی دیگر مبدل می‌گردد؛ در واقع در مرگ شهید نیز صحت دارد. شاید بتوان گفت با شهادت، یک تن دیگر به حیات خویش ادامه نمی‌دهد. اما هیچگاه نمی‌توان قبول نمود که همه هستی تنها از جان‌هایی بی‌روح تشکیل شده است.

شهید منظومه‌ای از زیبایی‌های کیهان است و با کوچش، این زیبایی‌ها در پی جانی دیگر می‌گردند تا در آن خانه بگزینند. اما این شایستگی و این امانتداری در هر کسی وجود ندارد و تنها آنانی می‌توانند شایسته انجام این وظیفه باشند که خویشتن را به بیکرانگی اندیشه‌های شهید سپرده و در آتش عشق شهید پروانه آسا بسوزند.

آری در سرزمینی که سالهاست مردمانش مرده‌اند و گمان می‌کنند که هنوز زنده‌اند، مرگ هر شهید فریادی است برای بیداری مردگان هزاران ساله و جوانه زدن زندگی! ثبت آثار و اندیشه‌های شهدا نه برای فراموش نگشتن یاد آنان، که در واقع افروختن ستاره‌ای است در ظلمات و از خود بیگانگی انسانها، تا به یاد آرند هدف آفرینش را و مسئولیت انسان را به عنوان اشرف جانداران کائنات.

شهادت نهایت و حد غائی غور در حقیقت است و درس آزادی است در دورانی که آزادی در تو در توی هزار هزار دروغ و فریب پیچانده شده و بندگی را به زندگی تعریف می‌کنند.

مبارزان آزادی نه در پی ناند و نه در پی نام و نشانند. آنان قدر یک نفس آزادی را نیک می‌دانند. به همین دلیل نیز مقدس‌ترین انسان‌ها در راه دستیابی به آزادی، که در واقع دستیابی به شرف و ارزش است، بدون هیچ شک و دودلی به پیشواز مرگ می‌روند تا بیافرینند زیباترین و ماندگارترین میراث را برای آیندگانشان. شهید جنگجوی حقیقت و آزادی است و نام شهید در خاطر کیهان ماندگار خواهد ماند.

## بیوگرافی

شهید کیوان سرابی با کد سازمانی سیروان آریو لیلخ در سال ۱۳۶۱ در شهر مریوان در خانواده‌ای متوسط دیده به جهان گشود. خانواده وی اهل شهر دهگلان بودند اما به دلیل کار پدرش که کارمند بود به مریوان نقل مکان کرده بودند. افراد خانواده شان متشکل از پدر و مادر و سه خواهر و سه برادر بود که ایشان پسر کوچک خانواده بودند. شهید سیروان در مریوان چشم به جهان گشود و آنجا برای اولین بار معنای کرد بودن را درک نمود و بستر فرهنگی، اجتماعی و سیاسی مریوان زمینه ساز آشنایی وی با مسئله کرد گشت.

بعد از پایان تحصیلات دوره ابتدایی همراه با خانواده به دهگلان برگشت و آنگونه که خود نیز بیان داشته اند، اولین بار آنجا به شکلی ملموس با تبعیضات ملی و همچنین مذهبی علیه خلق کرد روبرو گشت و این موضوع وی را به کنکاش درباره تاریخ کردها واداشت. در دوران دبیرستان از طریق دوستانش با افکار رهبر آپو آشنا گشته و این آشنایی وی را به سوی یافتن راه چاره مسائل کردها سوق می‌دهد. پس از دستگیری رهبر آپو و برافروخته گشتن شعله خشم و انتقام در درونش و نیز نیافتن راهی برای فرونشاندن این آتشفشان فوران نموده، تصمیم به مشارکت در صفوف حزب گرفته و در نهایت در سال ۲۰۰۳ و با هدف آزادی کوردستان به صفوف گریلا ملحق گشت.

بعد از پایان یافتن دوره آموزش اولیه به منطقه مکریان رفته و در آنجا به کار و فعالیت مسلحانه و نیز سازماندهی خلق مشغول می‌گردد. در سال ۲۰۰۵ در شهر مهاباد دستگیر شده و مدت ۴ سال در زندان رژیم جمهوری اسلامی می‌ماند.

شهید سیروان در جایی از گفته‌های خویش اعلام میدارد که تا قبل از دستگیری، زندگی برایم همچون ماجراجویی بود و زیاد در اندیشه مسئولیت و نیز اسمی که بر خود گذاشته بودم نبودم.

ولی زمانی که در زندان به عنوان یک کادر جنبش از من بازخواست شد و مرا شکنجه میدادند، آنزمان دانستم که باید در خور این نام، مبارزه نموده و مقاومت نمایم.

ایشان بعد از چهار سال از زندان آزاد گشته و باری دیگر به رفقای خود در کوهستانهای آزاد پیوست و این بار البته با کینه و نفرتی بیشتر و با اندیشه ای رشد یافته تر. در مراحل پس از رهایی از زندان، شهید سیروان در بخش فعالیتهای ایدئولوژیک و اجتماعی فعالیتی بسزا و شایان توجه نمود و از ایشان مقالات و نوشته های فراوانی که نشان دهنده عمق تفکرات وی می باشد برجای مانده که نشان از درک درست یک مبارز آپویی از وضعیت موجود دارد.

در مرحله ای که شمال کوردستان در برابر زورمندان و استعمارگران، سیستم خودمدیرتی خویش را اعلام نموده بود و به تاوان اینکه خلق کرد میخواست خود سرنوشت خویش را تعیین نماید، با شدیدترین حملات و هجمه های استعمارگران روبرو بود؛ شهید سیروان همچون یک مبارز راستین آپویی پیشنهاد حضور در مبارزه در شمال کوردستان را داد و راه این بخش از سرزمینش را در پیش گرفت تا ثابت کند که در اندیشه مبارز آپویی مرز و محدوده های ساختگی استعمارگران هیچگاه مشروعیت نخواهد داشت.

در ماه نوامبر سال ۲۰۱۶ شهید سیروان به همراه گروهی از همزمانش در منطقه بستا در شرناخ شمال کوردستان طی درگیری با نظامیان رژیم ترکیه با نشان دادن جان فشانی و قهرمانی مثال زدنی تا آخرین نفس و آخرین گوله مبارزه نموده و به کاروان شهدای راه آزادی پیوستند. یاد و راهشان گرامی و ماندگار باد.

در کتابچه ی پیش رو مجموعه ای از مقالات و نوشته های شهید سیروان آریو لیلخ که نشان از سطح فکری و اندیشه رفیق شهید می باشد را گنجانده و به جستجوگران حقیقت و آزادی تقدیم می نمایم. امید است که با مطالعه این مطالب، خواننده بهتر با شخصیت انقلابی و مبارز رفیق شهیدمان آشنا گردد و در راه مبارزه گامی مستحکم تر چونان سیروان بردارد.

## مجموعه مقالات

و زشتی و خیر و شر است. پندار، گفتار و کردار انسان را به سوی موضوعات مقدس جهت‌دهی می‌نماید. منشأ اصلی اصول اخلاقی و همبستگی اجتماعی می‌باشد. افراد به دلیل تعهدات خویش به جامعه برای اجرای آئین‌های ملی گردهم می‌آیند. آداب و سنن و برگزاری مراسم‌های ملی، باعث تقویت باورداشت‌های اخلاقی می‌شود. همچنین باعث همبستگی افراد شرکت‌کننده در چنین مراسم‌هایی می‌شود. هدف اساسی آن، ایجاد احساس مسئولیت در برابر جامعه و برآوردن نیازهای آن است. از طریق تقویت اعتقادات جمعی، گسترش اخلاقیات و همچنین ایجاد وفاق میان شرکت‌کنندگان، موجب همبستگی جامعه می‌شود. کارکرد این مراسم، هم‌گرایی جامعه و انسجام‌بخشی به آن است. باورداشت‌ها، اعتقادات و مراسم‌های اسطوره‌ای و ملی با خاطرنشان ساختن وظایف و مسئولیت‌ها به افراد، میزان حس مسئولیت‌پذیری آنها در برابر جامعه و پایبندی به اخلاقیات را افزایش می‌دهند. اما همان‌گونه که گفتیم، آئین‌ها و مراسم‌ها در درجه‌ی دوم اهمیت قرار دارند و آنچه اهمیت دارد، خود اعتقادات و معناهای نهفته در آن می‌باشند. آئین‌ها و مراسمات، به منظور یادآوری نمودن باورداشت‌ها و تعهدات اخلاقی جامعه شکل گرفتند. نمادها و نشان‌های جامعه، صرفاً نه به دلیل وجودشان، بلکه به خاطر رابطه‌شان با جامعه، مقدس پنداشته می‌شوند. پس جامعه، مقدس و حایز اهمیت است. برپایی مراسمات و گوشزد نمودن وظایف در قالب باورداشت‌ها، ترس جامعه از فروپاشی بنیان‌های اخلاقی و اصرار بر حفظ آنها را نیز نشان می‌دهد. بدین دلیل و به علت وابستگی‌شان با موجودیت جامعه، نوروز و دیگر مراسم اجتماعی و فرهنگی، مورد صیانت قرار می‌گیرند. در آیین‌های کهن، میزان تعامل گروهی بالاست. رفتارهای جمعی و آئینی آنها نمادی از عضویت در گروه‌های اجتماعی و تقویت باورداشت‌ها، ارزش‌ها، آرمان‌ها و احساسات مشترک‌شان است. پس چنین مراسم‌هایی، نباید جای باورداشت اسطوره‌ی نوروز، از آن جهت که نیازها و آرزوهای جوامع برای کسب آزادی را در خویش دارد، ماندگاری و جاودانگی یافته است. اسطوره‌های آزادی‌خواهانه، به چه میزان آزادی را برای جامعه به همراه داشته‌اند، به همان اندازه جاودانه شده و نقش خویش را در شکل‌گیری ذهنیت جوامع ایفا نموده‌اند. جاودانگی نوروز، بیانگر میل همیشگی جوامع آریایی به آزادی است و اعتقادات را گرفته و آن را به درجه‌ی دوم تقلیل دهند. اگر چنین وضعیتی پیش بیاید، منافع جامعه به خطر افتاده و گردآوری افراد جامعه تحت عنوان مراسم صرف، کمکی به یادآوری مفاهیمی که بر اساس آن شکل گرفته نخواهد کرد، بلکه جهت وابسته نمودن به قدرت مرکزی صورت می‌گیرد. با برجسته‌نمایی این مراسم‌ها و سازماندهی نمودن آن از سوی حاکمان، اصول و دلایل ایجاد اعتقادات به فراموشی سپرده شده و به درجه‌ی دوم اهمیت تنزل داده می‌شوند.

همان‌گونه که گفتیم، سنت‌ها و فرهنگ‌هایی که بر اساس اساطیر شکل گرفته‌اند، مقاومتی تاریخی را در برابر نایکسانی و زورمداری در خویش نهفته دارند. اما از سوی دیگر، سلاطین و شاهان همیشه بر آن شده‌اند، با شکلی نمودن و به انحراف‌کشاندن‌شان، تیشه به ریشه‌ی معنا و مفهوم اجتماعی و مقاومتی‌اش بزنند. جنبش نوروز که خط بطلانی بر امپراتوری‌های خونخوار و همچنین سدی بود در مقابل زیاده‌خواهی آنان، از چنین انحرافی در امان نماند. قدرت‌طلبان بر آن شده‌اند که نوروز را به جشنی برای پایکوبی مبدل نمایند تا با برجسته‌سازی در ظاهر، باطن و درون‌مایه‌ی آن را تهی از معنا گردانند. اینک، کاوه، قیام نمود اما فریدون را که دارای فره ایزدی و از خانواده‌ی سلطنتی

## نوروز مقاومت

نوروز، مراسمی دیرین است که ریشه‌ی تاریخی آن به مقاومت جامعه‌ی آریایی در مقابل ظلم و ستم شاهان دیکتاتور برمی‌گردد. نشان از تنازع دموکراسی عشیره‌ای و اتنیک‌های دور از قدرت، با استبداد شاهی دارد. جنگی است میان جوامع با متجاوزان دولت‌گرایی که در پی فتح سرزمین‌شان و سرکوب و به بردگی کشاندن آن‌ها برآمده‌اند. نشان از حیاتی دیدن مبارزه‌ای نظامی، سیاسی و فرهنگی در حفظ آزادی جوامع و ممانعت از بردگی‌شان دارد. جنبش نوروز، در فرهنگ آریایی‌ها، مقاومتی تاریخی بوده و هر سال برای گرامیداشت و زنده نگه داشتن آن، مراسمی برگزار می‌شود. از همین رو، مراسم نوروزی، تقویت نمودن فرهنگ مقاومت و اعتقاد راسخ به مسائل اخلاقی و احساس مسئولیت در مقابل جامعه و رقم زدن سرنوشت آن با دست‌ان خود را در خویش می‌پروانند. کاوه‌ی آهنگر، سمبل مقاومت جامعه در شخصیتی مبارز و مقاوم است که هدفش پویانمودن اخلاق بود. مراسم نوروز نیز جهت گرامی‌داشت مقاومت دلیرانه و گسترده‌ی این روز، یادآوری وظایف اخلاقی یک فرد در مقابل جامعه و ادامه‌ی فرهنگ مقاومت شکل گرفت. نوروز را نباید همچون جشنی معمولی جهت برپایی سور و سات، بریز و پاش، پایکوبی، رقص، تفریح و خوشگذرانی ارزیابی نمود، بلکه جنبشی همه‌گیر و مداوم برای رسیدن به آزادی است. مراسم نوروزی، زنده‌نگه‌داشتن این نقش‌پذیری از سوی افراد جامعه و گوشزد نمودن آن است.

اسطوره، برخلاف آنچه تصور می‌شود حالتی صرفاً ماوراءالطبیعی نداشته و رابطه‌ی تنگاتنگی با امور دنیایی دارد. اسطوره اختلاف میان مقدس و نامقدس، نیک و بد، زیبایی

و کیانی بود بر سر کار آورد، انحرافی می‌باشد که برای مشروعیت‌بخشی به سلطه‌ی فرادستان و محتوم خواندن حاکمیت آنان بر جامعه پرداخته شده است. این امر در صد سال اخیر با استناد به شاهنامه‌ی فردوسی، به شکلی بارز از سوی تمامی حکومت‌ها ترویج یافته است. یعنی می‌خواهند به مردم بقبولانند که حتی اگر انقلاب و قیامی نیز صورت گیرد، بایستی فردی از خاندان سلطنتی یا ولایی روی کار آید. یعنی اگر تغییر و تحولی در قدرت به وجود آید، تنها دست به دست شدن قدرت خواهد بود. با این پندار، جامعه را از انقلاب و قیام پشیمان نموده و آخر و عاقبت هرگونه جریان مخالفی را ختم شدن به قدرت و سلطه‌ای جدید می‌خوانند. این خوانش و دیدگاه قدرت‌طلبان نسبت به نوروز است. اما از دیگر سو، خوانش جوامع دیگرگونه است. جوامع همیشه در مقابل این انحراف ایستاده و مراسم نوروزی همیشه لرزه بر تن حکومت‌های دیکتاتور ایران و خاورمیانه انداخته است. این امر نشان از بازگرداندن آن به جوهری واقعی‌اش دارد.

حکومت ولایی جمهوری اسلامی، بر آن شده که نوروز و مفهوم راستین آن یعنی مقاومت را منحرف و تضعیف گرداند. در مقابله با فرهنگ مقاومت در نوروز، پدیده‌ی شوم تسلیمیت را برای فرونشاندن مخالفت در مقابل نظام خویش گسترش می‌دهد. با تمام توان خویش سعی دارد، پدیده‌ی نفرت‌انگیز تسلیمیت و متعاقب آن خیانت را میان خلق‌های ایران نهادینه نماید؛ امری که سبب تفرقه میان خلق‌ها و شرحه‌شرح شدن جوامع ایران می‌گردد. تسلیمیت، بی‌اخلاقی‌ترین پدیده‌ای است که خیانت به خلق و جامعه را در پی داشته و در نهایت لغزیدن به دامان دولت و قدرت را به همراه دارد. از طریق گرفتار آوردن افراد در نهادهای دولتی و مجبور نمودن آنان به تن دادن به مزدوری و عضویت در بسیج با خشکاندن ریشه‌های مقاومت جامعه، سعی در از بین بردن فرهنگ و اخلاق جوامع دارند. تسلیمیت و خیانت، در نقطه‌ی مقابل فرهنگ مقاومت نوروزی قرار دارد. نوروز مقاومت ما، بایستی با مبارزه‌ای راسخ و رادیکال علیه پدیده‌ی زشت و پلید خیانت و تسلیمیت همراه باشد، تا بتوانیم شریان‌های نیمه‌خشکیده‌ی مقاومت جامعه‌مان را زنده گردانیم. فرهنگ مقاومت نوروزی در بردارنده‌ی توانایی جوامع ایرانی در دفاع، پیشرفت و پویایی خویش، صیانت از اراده‌ای آزاد و مبارزه‌ای متکی بر نیروی ذاتی جامعه، جای گرفتن در جبهه‌ی خلق‌ها و مبارزه با دشمنانی خواهد بود که هویت جوامع را انکار می‌نمایند. نوروز، قیامی پرشهامت و دلیرانه همراه با عشق و ایمان کامل به آزادی در مقابل گردن کجی، تسلیمیت، انزوا و هرگونه بردگی و بندگی می‌باشد.

اسطوره‌ی نوروز، از آن جهت که نیازها و آرزوهای جوامع برای کسب آزادی را در خویش دارد، ماندگاری و جاودانگی یافته است. اسطوره‌های آزادی‌خواهانه، به چه میزان آزادی را برای جامعه به همراه داشته‌اند، به همان اندازه جاودانه شده و نقش خویش را در شکل‌گیری ذهنیت جوامع ایفا نموده‌اند. جاودانگی نوروز، بیانگر میل همیشگی جوامع آریایی به آزادی است. جاودانگی، مفاهیمی فرهنگی از قبیل: آزاد ماندن، نیاز به مبارزه‌ای مداوم، همیشگی و رادیکال را در خود دارد. هر بار که نیاز به آزادی و مبارزه با ظلم به میدان آید، نوروز در برابر سلطان و سلطه‌ای دیگر، باز نمود می‌یابد. بایستی با آمدن هر نوروز، پایبندی‌مان به فرهنگ مقاومت تاریخی را در نهاد خویش مورد بازخواست قرار دهیم و به بساخت مجدد و صحیح آن در شخصیت خود پردازیم. در مرحله‌ای از تاریخ قرار داریم که اراده‌ی خلق‌های خاورمیانه و خلق کورد، گرفتار ژرف‌ترین شکل استبداد، یعنی دولت-ملت‌ها گشته‌اند. در ایران، دولت-ملت شیعه‌گرا دارای حاکمیت است. در چنین

حال و وضعی، هر روزمان بایستی مبدل به نوروز مقاومت و بهار واقعی خلق کورد و دیگر خلق‌های تحت ستم خاورمیانه شود. در این میان، خلق کورد به واسطه‌ی تقسیم شدنش به چهار بخش و سلطه‌ی چهار دولت-ملت فاشیست بر آن، بیشترین قربانی را جهت آزادی، دموکراسی و ادامه‌ی فرهنگ مقاومت داده‌اند. از همین رو، بیش از هر ملتی بایستی جهت صیانت از فرهنگ مقاومت نوروز و ماندگاری‌اش تلاش نماید. نوروز را به نبردگاه خلق‌های ایران جهت برپایی زیبایی، نیکی، آزادی، روشنایی، صداقت و مقاومت در برابر ولایت فقیه که مظهر پلیدی و زشتی، شر و تاریکی، دروغ و خیانت و تسلیمیت است، تبدیل نماید. همچنین نوروز را به جنبشی ماندگار و همیشگی برای کسب آزادی در برابر دولت جمهوری اسلامی و تمامی نمادهای آن مبدل نماییم.

در سال ۱۳۹۲ باید با مبارزه‌ای جدی، باری دیگر به فرهنگ مقاومت آری گوئیم و تمامی روزهای سال را به نوروزی حماسی مبدل نماییم. در غرب کوردستان، گریلاهای «پ.گ.» و نیروهای دفاع ذاتی خلق، انتقام مردم را از حکومت بعث به دلیل دست داشتن در قتل‌عام قامشلو و دیگر قتل‌عام‌ها گرفتند. در جنوب کوردستان، صدام در ازای قتل‌عام حلبچه سرنگون شد. دولت ترکیه نیز محکوم به زانو زدن در برابر فرهنگ مقاومت کاوه‌آسای مظلوم دوغان‌ها و مقاومت بی‌گسست نیروهای مدافع خلق شد. امسال، سال قیام کوردهای شرق کوردستان جهت گرفتن انتقام از عاملان قتل‌عام‌های خلق‌مان در این منطقه خواهد بود. بهای نوروزسوزی و بهارسوزی‌ها برای دولت‌های حاکم بر کوردستان بسیار گران تمام شد و اکنون نوبت به خلق‌مان در شرق کوردستان رسیده که باری دیگر نوروز و فرهنگ مقاومت آن را زنده و هرروزه گردانند. این مبارزه نیاز به همه‌گیر و همه‌روزشدن مقاومت نوروز دارد. بساخت اسطوره‌ی نوروز در عصر ما و سربرآوردن آن از خاستگاه اصلی‌اش، نیاز به اتحاد ملی دموکراتیک خلق‌های ایران به پیشاهنگی خلق کورد دارد. این امر، برای مبدل نمودن این سال به بهار آزادی خلق‌های ایران، ضرورتی انکارناپذیر است. بایستی هم در ذهنیت و هم عملکرد خویش، شعله‌های مقاومت نوروز را برافروزیم تا با گسست از مفاهیم تسلیمیت و خیانتی که بر جامعه‌مان تحمیل نموده‌اند، نقش اصلی و تاریخی خویش را باری دیگر ایفا نماییم. بایستی با تمام توان خویش از کرامت جامعه، صیانت به عمل آوریم.

این مبارزه‌ی فراگیر در تمامی مناطق کوردستان دستاوردهایی را به همراه داشته که نمونه‌ی بارز آن را می‌توانیم هم‌اکنون در غرب کوردستان به وضوح ببینیم.

### ظهور انقلاب مداوم به پیشاهنگی پ.ک.ک

انقلاب، نیاز شدید و قوی به پذیرفته‌شدن موجودیت و هویت از سوی یک جامعه می‌باشد. رهبر آپو و جنبش آزادی‌خواهی پ.ک.ک، زاینده‌ی پیکار با شرایط بغرنج موجود در جامعه و مبارزه با اموری است که از سوی قدرت بر جامعه تحمیل شده. رهبر آپو از طریق اقداماتی مناسب در زمان‌ها و مکان‌های مناسب، برافروختگی، ناآرامی و نارضایتی‌های فردی و اجتماعی خلق کورد را کانالیزه‌ی جنبش آزادی‌خواهی پ.ک.ک نمود. جنبش آزادی‌خواهی پ.ک.ک نیز، خواسته‌ها، نیازها و رهیافت‌های نیروهای دموکراتیک جامعه‌ی کورد را مشخص نمود و مانع از وابسته نمودن این مخالفت‌ها به نیروهای وابسته به حکومت‌های منطقه‌ای یا فرمانطقه‌ای شد. رهبر آپو و پ.ک.ک در طول بیش از چهل سال، در هر مرحله، انگیزه و اهداف مبارزه را مشخص نموده‌اند. جنبش آزادی‌خواهی خلق کورد برای ایجاد هم‌گرایی و هم‌فکری و قبول با معیار اندیشه‌های دیگران و همچنین برای ممانعت از سوءاستفاده‌ی نیروهای خارج از نیروهای انقلابی، نهادهای مادی انجام سیاست اخلاقی را بنیان نهاد. از دیگر سو با این عمل مانع از تشکیل الیت مرکزی قدرت جوم شد؛ امری که سال‌های جامعه‌ی کورد و دیگر جوامع خاورمیانه از درد آن به خود می‌پسند. رهبر آپو در جستجوی حقیقت راستین و آزادی، از طریق آموزه‌های نیرومند و PKK پی‌شدن، به سرچشمه‌ی مقاومت و پویایی زندگی مبدل گشت. در این راستا نیز، هر هزینه‌ای پرداخته و هر فداکاری‌ای را برای پیشبرد جنبش آزادی‌خواهی خلق کورد انجام داده است. پ.ک.ک، سیر انقلابی است پایان‌ناپذیر و مداومی می‌باشد که هدفش انجام دقیق مراحل دگرگونی‌های اصلاحی درون جامعه است. رهبر آپو با ارائه‌ی ایده‌ها، اندیشه‌ها و پروژه‌های نوین مبارزه، نقشه و راه‌های برون‌رفت از مشکلات جامعه را مطرح نمود. یعنی تنها در فکر تغییر قدرت‌مداران نبوده و سیستم جایگزین یعنی مدرنیته‌ی دموکراتیک را به وضوح مشخص نموده است. پ.ک.ک، از سویی با نشان دادن عمق فاجعه و برآمدگاه آن برای احساس نیاز به مبارزه و شناخت از دشمن، و از سوی دیگر از طریق نشان دادن مسیر رهایی و چاره‌یابی برای ایجاد شور و هیجان مبارزه و ممانعت از نومی‌دی، به اراده‌ی دموکراتیک جامعه‌ی کورد مبدل گشته است. پ.ک.ک در روند تکوین حزبی، به نیروی پیشاهنگ سازماندهی جامعه مبدل گشته و خلق‌ها و جوامع را به درون یک سازماندهی جامعه سوق می‌دهد که بتوانند نقاط مثبت و منفی خویش را شناخته و از خویش دفاع به عمل آورند. یعنی بتوانند در تمامی زمینه‌ها از دستاوردهای دموکراتیک خویش حفاظت نموده و بر آن بیفزایند تا بتوانند از هجوم نیروهای دموکراتیک به حیات دموکراتیک‌شان ممانعت به عمل آورند. پ.ک.ک با پایبندی به رهنمودهای فلسفی و ایدئولوژیک رهبر آپو و با درونی‌سازی ایده‌هایش، با مسائل برخورد می‌کند. همچنین تاکنون با تمامی صمیمت، خویش را فدای خلق نموده است. پ.ک.ک همه‌گیر شدن فرهنگ فداکاری و مشارکتی همه‌جانبه است. عشق به انسان‌بودن و میهن است. پ.ک.ک یکسان گشتن فردگرایی، لیبرالیسم، قالب‌گرایی، جنسیت‌گرایی با خاک و تقویت فعالیت‌های اشتراکی و اراده‌ی خلق در چارچوب کنفدرالیسم دموکراتیک که هم‌اینک خط سوم را در خاورمیانه مطرح نموده می‌باشد.

### خط سوم؛ مظهر اراده‌ی خلق و پیکار با قدرت

پ.ک.ک از طریق اجتماعی و همه‌گیر نمودن مبارزه، مانع از رفتن آن به بی‌راهه‌ی قدرت می‌باشد. رهبر آپو در مسیر مبارزه‌ی خویش با نشان دادن نهادهای کلیدی قدرت و دولت در درون جامعه و راه مبارزه با آن از طریق برساخت نهادهای کمونال و دموکراتیک، میل، ادعا و هیجان مبارزه را می‌افزاید. بی‌گمان، اگر این

## پ.ک.ک، ارده‌ی پیکار با قدرت‌گرایی و انفعال

پ.ک.ک در ۲۷ سال ۱۹۷۸ در روستای «فیس» از توابع شهر آمد پس از انجام مبارزه‌ی ایدئولوژیک- سازمانی شش سال نخست، تأسیس شد. در آستانه‌ی سی‌وپنجمین سالگرد تأسیس پ.ک.ک، این روز را به تمامی خلق کورد تبریک گفته و در این نوشتار سعی می‌نمایم به شیوه‌ای مختصر به دلایل پیشرفت و موفقیت سازمانی حزب جامعه‌گرای پ.ک.ک را به صورت مختصر بیان نمایم. مبارزه‌ی دموکراتیکی که پ.ک.ک در کوردستان و خاورمیانه پیشاهنگی آن را می‌نماید، تغییر و تحولات دموکراتیک بسیاری را به همراه داشته است. در زمینه‌های فکری، فلسفی و عملی، راهکارهای نوینی را در پیش گرفته است لذا توانسته با کسب اعتماد خلق کورد صفحه‌ی جدیدی را در تاریخ جوامع خاورمیانه بگشاید. از این روی مبارزه‌ی فراگیر را در مقابل دولت‌های منطقه‌ای و نیروهای استثمارگر فرمانطقه‌ای را آغاز نمود و اینک تداوم می‌بخشد که از منظر موجودیت کوردها و تمامی جوامع خاورمیانه، تولدی دوباره و گامی حیاتی است. تجلی اراده‌ی خلق در جنبش آزادی‌خواهی پ.ک.ک، شکست‌های پی‌درپی و چرخه‌ی انقلاب- شکست را متوقف نمود. همچنین با مطرح نمودن خط سوم در مبارزات آزادی‌خواهانه‌ی خلق کورد و خاورمیانه، اعتماد به نفس از دست‌رفته‌ی این جوامع را تقویت بخشیده و اکنون خلق کورد در بسیاری از مناطق بدون نیاز به سرسپردگی و وابستگی به نیروهای دولتی منطقه و فرمانطقه، به مدیریت خویش می‌پردازد. این امر با گذار از ضعف اساسی جامعه‌ی کورد، یعنی سازماندهی، میسر گشت و اکنون دیگر خلق کورد به سطحی رسیده که تحت تأثیر نیروهای سلطه‌طلب و قدرت‌گرا قرار نگرفته و در تمامی زمینه‌های سیاسی، اجتماعی، دفاع مشروع، فرهنگی، بهداشتی، آموزشی و اقتصادی به سازماندهی دست زده است. هرچند در این راه کمبودها و نواقصی وجود دارد اما جنبش آزادی‌خواهی خلق کورد با مبارزات خویش که مبتنی بر معیارهای کمونال و دموکراتیک است عرصه را بر نیروهای دولت‌گرا تنگ نموده.

روند تکوین حزبی پ.ک.ک نبود امروز شاهد دستاوردهای خلق کورد در تمامی مناطق کوردستان نبودیم و هم‌اکنون نیز خلق کورد محکوم به پذیرش بد و بدتر از میان نیروهای منطقه‌ای یا فرمانطقه‌ای بود و نمی‌توانست خطی مستقل یعنی خط سوم را پیش برد. جنبش پ.ک.ک، پشتوانه‌ای برای مبارزات دموکراتیک و آزادی‌خواهانه‌ی خلق کورد در تمامی مناطق کوردستان بوده و در میان خلق از جایگاهی خاص برخوردار است زیرا که همیشه نقش و مسئولیت‌های تاریخی خویش را در قبال تمامی مناطق کوردستان انجام داده. پ.ک.ک هیچ‌گاه مبارزات آزادی‌خواهی خلق کورد در یکی از مناطق کوردستان را منفک از دیگر مناطق در نظر گرفته و به خوبی نشان داده که این مبارزات از همدیگر متأثر شده و تغذیه می‌نمایند. این امر یکی از رمزهای پایداری و مقاومت پیشرفت نیروی انقلابی پ.ک.ک در مقابل نیروهای سلطه‌گر می‌باشد. البته نه تنها برای خلق کورد بلکه برای خاورمیانه اندیشه و فلسفه‌ای را مطرح نموده که تعریفی اجتماعی از دموکراسی و آزادی ارائه می‌دهد. رهبر آپو در مجموعه‌ی پنج جلدی دفاعیات خویش تحت عنوان مانیفست تمدن دموکراتیک، دفاع از خویش و آزادی خویش را در گرو صیانت از دستاوردهای کمونال خلق‌های خاورمیانه سنت‌های مطلوب، از جمله آزادی، برابری، زندگی اشتراکی، خط مقاومت تاریخی در مقابل دولت‌گرایی و مرکزیت‌گرایی، هم‌نوع‌دوستی و جامعه‌ی طبیعی می‌داند که ریشه در جوامع خاورمیانه دارد. در عین حال، قالب‌گرایی و سنت‌های نامطلوب جامعه که سبب وضعیت ناخوشایند جوامع خاورمیانه از جمله بلوچ، آذری، کورد، عرب، فارس، ترکمن و ترک شده را مورد انتقاد قرار داده و با تمام توان در مقابل آن پیکار می‌نماید تا فلسفه و اندیشه‌ی خاورمیانه را جانی تازه ببخشد که همیشه حاوی توان تغییر و تحولی سازنده می‌باشد. در درون جنبش نیز، از طریق بنیان نهادن ساختاری دموکراتیک، مانع از تشکیل هیرارشی و قدرت‌گرایی شده و معتقد است که میزان پذیرش جنبش از سوی خلق را سطح خدمت حزب معین می‌نماید. لذا معیار اصلی برای جنبش خدمت به جامعه بوده و رسیدن به قدرت امری نکوهیده و نابخشودنی می‌باشد. کنفدرالیسم دموکراتیکی که پ.ک.ک از آن بحث می‌کند محدود به یک منطقه‌ی جغرافیایی یا یک جامعه‌ی خاص نبوده و تمامی جوامع و مناطق را شامل شود.

بدون شک قدرت‌های بین‌المللی و در راس تمامی آنها ایالات متحده‌ی آمریکا در صدد است حاکمیت خود را به تمامی جهانیان بقبولاند و در خاورمیانه نیز به دنبال گسترش سلطه‌ی خویش می‌باشد. البته آمریکا و هم‌پیمانانش علی‌رغم تلاش همه‌جانبه و بسیج تمامی امکانات تبلیغاتی‌شان، هیچ‌گاه نتوانسته‌اند لشکرکشی هزاران کیلومتری خویش برای مداخله در منطقه را تحت عنوان گسترش دموکراسی و جنگ برای رهایی از دسپوتیسم و فرودستی به خورد جوامع خاورمیانه بدهند. به هر حال رویدادهای گذشته و اخیر نشان دادند که هدف امپریالیسم به رهبری ایالات متحده‌ی آمریکا، در واقع، آزادسازی و دموکراتیزه کردن خاورمیانه نبوده، بلکه به کلی منافع ایدئولوژیک-سیاسی و اقتصادی خویش را اساس می‌گیرد. در این مسیر نیز هنگامی که بعضی از دولت‌های دسپوتیک محافظه‌کار منطقه بر سر راه این خواست امپریالیسم به مانعی تبدیل می‌شوند، به آنها تاخته و می‌خواهد آن موانع را از بین ببرد. برخی از گروه‌های منطقه نیز که خواسته یا ناخواسته از نیروهای خارجی مداخله‌گر حمایت می‌کنند از آغاز تا به حال به صورت کورکورانه حمله‌ی آمریکا و هم‌پیمانانش به منطقه را ارمغان آور آزادی و دموکراسی و اتمام ظلم و ستم قلمداد می‌کنند. هر چند خود را فریب داده و در اشتباه بوده‌اند، اما این نشان می‌دهد که اندیشه‌ی آنها نیز از واقعیت فاصله دارد و حوادث و اتفاقات اخیر در خاورمیانه اثبات این حقیقت می‌باشد. آمریکا هم‌اکنون در خاورمیانه با واقعیت‌های فرهنگی و اجتماعی خلق‌های آن روبرو شده و این موضوع سبب شد که آنها نتوانند مطابق نقشه‌ی از پیش تعیین‌شده خود به نتایج منفعت‌طلبه‌شان دست یابند و در زمینه‌ی سلطه و قدرت‌گشایی‌اش در خاورمیانه با بحران مواجه گشت.

دولت‌های منطقه‌ای که در برابر این حملات از خود دفاع می‌نمایند، نیروهای محافظه‌کار می‌باشند. هدف

آنها نیز این است که در این گیرودار خود را نجات دهند و جرعه‌ای بیشتر از جام قدرت بنوشند. انکار کردن حقوق و آزادی‌های جامعه و نیز ادامه‌ی انواع ظلم و ستم‌ها بر جامعه، نشان از این امر دارد. نظام‌های محافظه‌کار حاکم، با ایجاد رعب و وحشت در میان جوامع، شانس ادامه‌ی حیات نخواهد یافت. در برابر تمامی این برخوردها جنبش ما، معتقد به پیشبرد خط مشی سوم می‌باشد. این خط مشی مستقل بوده و رسیدن به آزادی جوامع در خاورمیانه را اساس کار قرار می‌دهد. یعنی خط سوم که جنبش پ.ک.ک پیشاهنگ آن می‌باشد، همانند بعضی از قدرت‌های موجود در منطقه، رسیدن به آزادی جوامع و دموکراتیزه نمودن آنها و را در چارچوب خط‌مشی کاپیتالیسم در منطقه نمی‌بیند. لازم است که جامعه‌کورد و دیگر جوامع خاورمیانه با اتکا بر نیروی ذاتی و اراده‌ی خویش به نحوی مستقل در برابر منافع دولت‌های خارجی و دولت‌های محافظه‌کار منطقه ایستاده و در این چارچوب سیستم کنفدرالیسم خویش را با تعریفی نوین از آزادی و دموکراسی بنا نهند. یک بار دیگر باید این واقعیت را دید و تحلیل نمود که فلسفه و اندیشه‌ی آپویی، در برابر فلسفه‌ی وارداتی غرب، فلسفه پویا و به دور از تعصبات خشک و افراطی شرق و به جای دولت و طبقه حاکم، کنفدرالیسم دموکراتیک و جامعه‌ی اخلاقی و سیاسی و در مقابل جامعه‌ی جنسیت‌گرا، جامعه‌ی اگولوژیک و آزادی زن را اساس گرفته و بدین شیوه از خود دفاع می‌نماید. در این راه لازم است که از مشکلات و کمبودهای خویش گذار نموده و با جسارت هرچه‌تمام، آنها را تحلیل نموده و در عرصه‌ی عمل از آن گذار به عمل آورند. انتقاد و خودانتقادی‌ای صحیح و سازنده در این مسیر، تنها راه نجات جوامع خاورمیانه می‌باشد.

#### انتقاد و خودانتقادی، رمز پویایی پ.ک.ک

انتقاد و خود انتقادی، مبارزه و نبردی برای نجات پیدا کردن از معیارها و ضد ارزش‌هایی است که از سوی قدرت بر جامعه تحمیل شده. معمولا در مبارزات انقلابی برای این که بتوانیم به موفقیت دست یابیم، همیشه لازم است که به مبارزه‌ی درونی و مبارزه‌ی ایدئولوژیک‌ی پردازیم. هم‌اکنون تمامی جوامع و جنبش‌های خاورمیانه، با حملات امحارانه روبرو هستند. در واقع فراتر از یک حمله نظامی، بیشتر با حملات ایدئولوژیک و ذهنیتی روبرو هستیم. یعنی مهم‌ترین بخش حملات دشمن، هجوم به ذهنیت، فرهنگ و اندیشه‌های خاورمیانه می‌باشند زیرا به خوبی آگاهند که ذهنیت عرصه‌ی بردگی یا آزادی یک جامعه می‌باشد. یکی از مهم‌ترین راه‌هایی که می‌توانیم با استفاده از آن در برابر حملات ایدئولوژیک‌ی، سیاسی و فرهنگی و نیز سیاست انکار و امحاء مقابله نماییم، مقابله با تمامی برخوردهایی است که موجب ضعف ما از لحاظ اخلاقی و سیاسی می‌شوند. پس باید از آن مسایل دور شده و با آن مقابله نماییم. در این راه لازم است که سه راهکار را در پیش بگیریم: نخست اینکه افکار و اعمال سازنده و مطلوب خویش را شناخته و آنها را تقویت بخشیم، افکار و اعمال نارسا و اشتباه خویش را به خوبی موشکافی نموده و با اصلاح موارد منفی آنها را ترمیم نماییم و سوم اینکه اندیشه‌های و اعمال مانع‌ساز و نامطلوبی خویش را به کناری نهاده و جایگزین‌هایی با توجه به فرهنگ‌مان برایشان بیابیم. دفاع از فرهنگ و اندیشه‌ها و دستاوردهای خاورمیانه به این معنا نیست که به صورت کورکورانه و تعصبی چشم خویش را بر مشکلات و کمبودهایمان گرفته و آنها را نادیده بینگاریم و از سوی دیگر نیز بایستی با رویه‌ای که اندیشه و افکار خاورمیانه‌ای را به کلی انکار نموده و آنها را واپس‌گرا می‌خواند، یعنی بر آن است که از فرق سر تا نوک پا غربی شود، به پیکاری عظیم دست زد. مبارزه در برابر سیستم مدرنیته کاپیتالیستی و نظام‌های محافظه‌کار منطقه، مبارزه‌ای می‌باشد که انسان را صاحب فکری آزاد، اراده‌ای آزاد، ذهنیتی آزاد، شخصیتی آزاد و عملی آزاد می‌نماید. در این راه بایستی نخست با ذهنیت و نفس سلطه‌جو به مبارزه برخاست. مبارزه‌ای است که موجب دستیابی انسان به معیارها و ارزشهای اخلاقی و سیاسی می‌شود. پس تا زمانی که نتوانیم تأثیرات دولت را از بین



نبریم نمی‌توانیم به موفقیت و پیروزی دست یابیم. انتقاد و خود انتقادی، مبارزه با هر گونه برخوردهای شخصی و تنگ‌نظرانه، لیبرال، غیراصولی و خصوصیات ضدجنبشی و دور از معیارهای پ.ک.ک می‌باشد. انتقاد و خودانتقادی در جنبش پ.ک.ک، گذار از سیستم و پارادایم دولت‌گرا، فردگرایی، گروه‌گرایی، عدم اعتماد به نفس، خودبزرگ‌بینی، خودمحوربینی، خط میانه‌روی و خط انفعال بوده و معیارهای کادر شایسته‌ی مدرنیته‌ی دموکراتیک را تقویت می‌بخشد. جنبش آزادی‌خواهی خلق کورد با رهایی از فراقکنی مشکلات به پیرامون، آن‌ها را مورد ارزیابی قرار داده و هیچ‌گاه از رویارویی با مشکلات ترسی به دل راه نداده است. از سویی دیگر، هیچ‌گاه یک عضو پ.ک.ک، این حق را به خویش نمی‌دهد که به خاطر عنوان خویش و عمل به وظایفش، خویش را فرای جامعه دیده و به مهندسی جامعه پردازد. زیرا در پس چنین اندیشه و رویکردی، جامعه را به مثابه‌ی مُلک خویش دیدن نهفته بوده و به چنان خودمحوری و خودبزرگ‌بینی‌ای می‌انجامد که هر کار خویش را تنها به علت اینکه او انجام داده، مشروع دانسته و هیچ‌گونه انتقاد و نظر مخالفی را نپذیرد.

#### پندار، گفتار و کردار هم‌خوان و درونی‌سازی

پ.ک.کی شدن، تنها با الحاق جسمی به حزب میسر نمی‌شود و این گام ابتدایی برای تحزبی شدنی می‌باشد که یک روند همیشگی آموزش-عمل را به دنبال دارد. کادری که به جنبش ملحق می‌شود بسیاری از کمبودها و مشکلات را دریافته اما از دید ما، توان دریافت، آغاز مبارزه است. یعنی با الحاق به حزب، فرد از وضع موجودش راضی نمی‌شود زیرا در این صورت مبارزه‌ای صحیح را برای گذار از مشکلاتش انجام نمی‌دهد. سطح و میزان درستی، نیک‌بودن و صداقت پندار، گفتار و کردار یک کادر پ.ک.ک، میزان اهمیت و منزلت و ارزش او را همچون یک کادر حزبی و اخلاق‌مند مشخص می‌نماید. یعنی بیش از گفته، به محتوا و درون‌مایه اهمیت می‌دهد. بی‌شک در این راه، کادر به چه میزان کمبودها و نواقص خویش را شناخته و فاصله‌ی میان اندیشه، گفته و کردارش را کاهش دهد، به همان اندازه پ.ک.کی شده است. یعنی عمل نمودن به وظایف در مقابل حزب و جامعه، و همچنین میزان خدمت به انقلاب، سطح پیشرفت و پذیرفته شدن کادر را مشخص می‌نماید. این امر معیار موفقیت و عدم موفقیت در حزب می‌باشد. یعنی تنها به سطح تئوری محدود نمانده و کادر عملی‌نمودن تئوری اکتسابی‌اش از جنبش می‌شود. تئوری نقش مهمی دارد اما در صورت محدود ماندن به آن و گرفتار آمدن در دام تئوری‌بافی، فرد یا حزب هیچ مشارکتی در کارزار عملی نخواهد داشت. اندیشه و فکر پ.ک.ک، برای عمل به رسالت اجتماعی می‌باشد و تنها برای پی بردن به مقوله‌های تئوریک نیست. این اصلی است که هر کادر پ.ک.ک به آن عمل می‌کند. یعنی اندیشه‌ی کادر بایستی مرتبط با ارائه‌ی راه‌حل مشکلات و جامه‌ی عمل پوشاندن به آن باشد. یک کادر پ.ک.ک، در دایره‌ی تئوری برای خدمت به تئوری گرفتار نمی‌آید و تئوری و عملش از هم گسسته نبوده و تمام تلاشش به حداقل رساندن فاصله‌ی میان تئوری و عمل می‌باشد. پرداختن بیش از حد به تئوری، سبب می‌شود واقعیت موجود تحمیل‌شده از سوی دولت‌ها و قدرت‌ها را همچون امری محتوم پذیرفته و تلاشی برای گذار از آن صورت ندهیم. بایستی تمامی امور واقع را همچون تقدیری بپذیریم و در رساندن آن به حقیقت، تمامی تلاش خود را به خرج دهیم تا بتوانیم فاصله‌ی میان «آنچه هست» و «آنچه باید باشد» را به حداقل برسانیم. اراده‌ی با شناخت نادرست یا نارسا، مصیبت‌زا و فلاکت‌بار است و به انرژی‌ای سرگردان و بیشکلی می‌ماند که در بیشتر اوقات از سوی دیگران بر ضد فرد صاحب آن به کار برده می‌شود و در سوی دیگر آن، شناخت بی‌اراده و بی‌عمل، تنها ناتوانی و نومیدی را به همراه دارد. پس شناخت و تئوری صحیح و گام‌برداشتنی مطابق با آن، لازم و ملزوم همدیگر بوده و زیاده‌روی در یکی بخ مبارزه ضربات جبران‌ناپذیری را وارد می‌سازد. پ.ک.ک در میان این دو تعادل و توازن را به وجود آورده و آنها را با هم هم‌راستا و سازگار

نموده است. هر فکر، نهاد یا سازمانی و به طور کلی هر جامعه یا تجمعی، به عنوان یک هویت تنها زمانی می‌تواند موجودیت داشته باشد که هم از لحاظ معنایی و فکری و هم از لحاظ ساختاری و ارگان‌های مادی یعنی در عرصه‌ی عمل و سیاستی اخلاقی، پیشرفت صورت دهد. سیاست‌گریزی و نقص در ساختن نهاد مادی و یا عدم شناختی صحیح، جامعه‌ای تسلیم‌شده را به همراه خواهد داشت که نمی‌تواند برای امور زندگی خویش مشورت و تصمیم‌گیری کند که در نهایت وابسته به نیروی خارجی و فرادست می‌شود. پس عمل به اندیشه و کرداری نمودن تئوری، ذات فرهنگ پ.ک.کی شدن و یکی از اولویت‌مندترین و اساسی‌ترین مسئولیت‌ها و معیارهای یک عضو پ.ک.ک می‌باشد. همین امر نیز سبب شده که جنبش آزادی‌خواهی خلق کورد خویش را به زمانه و شرایط موجود نسپرد و مبارزه‌ی خویش را بی‌وقفه ادامه دهد. یعنی خویش را تسلیم شرایط موجود نمی‌نماید و با نیروی ذاتی خویش مسیر زندگی و مبارزه‌ی خویش را مشخص می‌سازد. در این راه سازماندهی‌ای منسجم و تحزبی شدن صحیح، در راستای اراده‌مند شدن خلق کورد، گامی اساسی می‌باشد که پ.ک.ک به این امر عنایتی خاص دارد. به همین دلیل، پ.ک.ک دستاوردهای امروزی را متعلق به خود و منقطع از رنجی که در گذشته دیگران برای آن داده‌اند ارزیابی ننموده و اشتباهات و بدیهایی که با آن مواجه می‌شود را نتیجه‌ی خرابی و عدم مسئولیت‌پذیری گذشته‌ای نمی‌داند که خودش در آن حضور نداشته باشد. زیرا چنین نگرشی سبب می‌شود که مشکلات خود را نبینیم. پ.ک.ک و اعضای آن، هیچ‌گاه از اندیشیدن به مشکلات و کمبودهای خویش طفره نرفته و وضعیت معضل‌دار و نامطلوب خود را از طریق مطرح نمودن اشتباهات و کمبودهای دیگران پنهان ننموده‌اند. همچنین پ.ک.ک، همیشه در مقابل اشتباهات خویش و پیرامون، اتخاذ موضع نموده و امری که جامعه‌ی کورد و دیگر جوامع خاورمیانه را متضرر نموده را مورد انتقاد قرار داده و با آن به پیکاری عظیم دست زده است. یعنی به رویه‌ی محافظه‌کاری و میانه‌روی در این امر تاخته و هیچ‌گاه در مقابل چنین وضعی سکوت اختیار ننموده است. چون از دید پ.ک.ک، سکوت اختیار کردن در مقابل اعمالی که جامعه‌ی کورد را متضرر سازد، به نوعی تأیید نمودن و مشروعیت بخشیدن به آنها می‌باشد. یعنی پراگماتیسم سیاسی و منافع حزبی، نمی‌توانند چنین سکوتی را توجیه نمایند.

#### تحزبی شدن؛ دوری از مبارزات فردگرایانه، سلطه‌جویی و انفعال

فردگرایی و انزوا، امری است که مثل خوره به جان احزاب قبلی در کوردستان و خاورمیانه افتاده است. یعنی کار و منفعت شخصی را به کار و منفعت جمعی ترجیح می‌دهند. بی‌شک مبارزه و مقاومت فردی، بی‌تاثیر بوده و در بهترین حالت، فرد یا گروه، تنها و تنها می‌تواند از خودش محافظت نماید. انزوای فردی یا حزبی، ناشی از ترس چشیدن درد رویارو شدن با واقعیات می‌باشد. به همین دلیل برخی افراد یا گروه‌هایی که خویش را مبارز قلمداد می‌کنند به یک دنیای خیالی خالی از معنا پناه می‌برند. برای توجیه این امر نیز منطق «زمانه باید ما را دریابد»، بر آنان حاکم می‌شود. یعنی به جای جسارت رویارو شدن با مشکلات و نواقص‌شان، به فراقکنی دست زده و می‌خواهند نه تنها دیگران را شریک اشتباه و انفعال خویش نشان داده، بلکه به تمامی خویش را تبرئه نموده و دیگران را مقصر جلوه دهند. آنها توان و جسارت انتقاد و خودانتقادی‌ای صحیح که در فوق به آن اشاره نمودیم را از خود نشان نمی‌دهند. این امر سبب شکل‌گیری بی‌نظمی و بی‌سازمانی‌ای می‌شود که نومیدی و شکنندگی از خصوصیات بارز آن می‌باشد و این مرضی است که بسیاری از جنبش‌های منطقه به ویژه احزاب کلاسیک را از پای درآورده است. برای گذار از این معضل بایستی از طریق شناخت ناتوانی‌های خویش برای گذار از کمبودها صورت گیرد و با غلبه بر خودبزرگ‌بینی‌ای یا خودکم‌بینی با مشکلات مواجه شده و دست از فرار از مشکلات و فراقکنی آنها برداشت. پ.ک.ک از این راه توانست از مبدل شدن به حزبی منفعل و ناکارآمد رهایی یابد. پ.ک.ک،

حقیقت را در اجتماعی شدن نهفته دیده و معتقد است که به چه میزان اجتماعی شویم و خویش را از انزوا، فردگرایی و انفعال برهانیم، به همان اندازه به حقیقت مبارزه و انسان راستین نزدیک می‌شویم. به همین خاطر، تمامی کادرهای جنبش از زندگی گریلایی شور و هیجان گرفته و آن را به نیرویی برای گذار از کمبودها و نارسایی‌هایشان مبدل می‌نمایند. تنها بدین صورت می‌توان از خودانکاری، خودشیفتگی، جامعه‌گریزی، تعصبات افراطی، سطحی‌اندیشی، پیشداوری و تنگ‌نظری خویش را رها کرده و با شخصیتی تلاش‌گر، مسئولیت‌پذیر، فداکار، اراده‌مند، هدفمند و سرشار از عشق به زندگی آزاد، در مسیر خط مشی آپویی طی طریق نمود. جنبش آپویی، تحلیلی صحیح و نیک از اوضاع ارائه داده و با ارائه‌ی یک تئوری منسجم، مبارزات را از سردرگمی و دنباله‌روی از تئوری‌های خودمحوربینانه، قدرت‌گرایانه و ناپویا که با فرهنگ جوامع خاورمیانه بیگانه می‌باشد رهایی بخشید.

برای انجام کار گروهی، نیاز به تفاهمی اخلاق‌مند و اصولی وجود دارد. این امر از اساسی‌ترین اصول دموکراسی در پ.ک.ک می‌باشد. پ.ک.ک، با دو خط فکری و عملی به شدت به مبارزه می‌پردازد: اولی اینکه، دیگران را به خود گروانیدن و خودمرکزبینی و سلطه‌طلبی و خودمحوربینی‌ای که سبب شود نظر و کار دیگران را فاقد اهمیت بدانیم و دوم اینکه در صورت عدم موفقیت در انجام گرویدن دیگران به خود، به دیگران گرویدن و عدم اعتماد به نفس و انفعال. در اینچنین رابطه‌ای، جایی برای دموکراسی وجود ندارد و رابطه‌ی مغلوب و غالب (فراست و فرودست) حاکم می‌گردد. بدون شک، نمی‌توان از چند وجه تفاوت به این نتیجه رسید که دو مقوله ناهمخوان و دشمن هم بوده که باید یکی از میان رود. همچنین وجوه مشترک به معنی همسان و مساوی خواندن دو مقوله نمی‌آید. نباید نقاط مشترک و متفاوت را بزرگ‌نمایی نموده و این امر سبب قبول یا رد بی‌قید و شرط در روابط شود. بلکه نیاز به تفاهمی اخلاق‌مند وجود دارد. همان‌گونه که در بالا نیز بیان داشتیم، روابط قدرت، تنها نمود مادی ندارند بلکه ریشه در ذهنیت دارند. این امر می‌تواند حتی در اعماق روابط انسانی نفوذ کرده و به مشکلی درآید که میزان روئت‌پذیری‌اش به حداقل برسد. روابط قدرت در مبارزات کلاسیک که ادعای دموکراسی را داشتند، تا حدودی درونی شده و بر نحوه‌ی ارتباط آن‌ها با جامعه سایه افکنده بود. پ.ک.ک با مشاهده‌ی این امر، تلاش نمود تا روابط قدرت را در بستر ذهنی نیز ریشه‌کن نماید. از دید جنبش آپویی، آزادی با رهایی از استبداد سیاسی، حکام یا حکومت مستبد شروع می‌شود اما این گامی ابتدایی است و در اصل بایستی خویش را از ذهنیت قدرت‌پرور برهانیم. به همین دلیل همان‌گونه که شرح رفت الحاق یک گریلا، گام نخستین است و الحاق با مبارزه‌ای نفسی و درونی کامل می‌شود. بدین‌گونه می‌توانیم نشانه‌های ذهنیت قدرت‌گرا و دولتی را به حداقل برسانیم. در غیر این‌صورت حتی اگر به صورت جسمی در میان جنبشی باشیم که هدف اساسی آن ایجاد جامعه‌ی دموکراتیک و تمدن دموکراتیک در مقابل تمدن قدرت‌گرا است، در صورت عدم مبارزه در عرصه‌ی ذهنی با قدرت، از ذهنیت دولتی و قدرت‌گرا لذت می‌بریم و نیازی به آزادی ندیده و در پی رسیدن به قدرت می‌باشیم که در صورت آماده بودن عرضه‌ی وجود، سلطه و قدرت‌جویی در میان ما نیز بروز خواهد نمود.

### فرجام سخن

جنبش آپویی، با اندیشه و ساختار مبارزاتی بیش از چهل سال خویش و انجام مبارزات در تمامی مناطق کوردستان و حتی در میان همه‌ی جوامع خاورمیانه، هم‌اکنون با نتایجی که در عرصه‌ی عمل به آن نائل گشته، بهترین الگوی مبارزاتی برای جوامع کوردستان و خاورمیانه است. پ.ک.ک، به صورت سلیقه‌ای با موارد برخورد ننموده و زیان دیدن خلق کورد و خلق‌های خاورمیانه در هر گوشه و کنار این کره‌ی خاکی را نپذیرفته و با این نگرش که «آزادی و حق من را پایمال نمی‌کند، من را به دیگران چکار»، به شدت به

مبارزه پرداخته است. زیرا معتقد است در این صورت آزادی خویش را از دست خواهیم داد و در تضاد معیارهای رهبر آپو حرکت خواهیم نمود. پ.ک.ک برای آزادی‌ای می‌جنگد که متعلق به همگان باشد و از «ما و دیگران» در میان مناطق کوردستان و جوامع خاورمیانه گذار به عمل آورده است. زیرا معتقد است که عدم مسئولیت‌پذیری در مقابل پیرامون، تأثیرش را بر کلی می‌گذارد که پ.ک.ک و جامعه‌ی کورد نیز بخشی از آن می‌باشد. در صورت نبودن آزادی برای بخشی از کل جامعه‌ی انسانی، بخشی از بدن جامعه‌ی انسانی ناقص می‌شود و بدنی معلول و بیمار به وجود می‌آید که نیاز به پرستار دارد و نمی‌توان از چنین کلی بیمار، انتظار مبارزه در راه آزادی در مقابل قدرت و سلطه را داشت. به همین دلیل، رهبر آپو، برای رسیدن به حقیقت و آزادی جامعه‌ی کورد و به طور کلی جوامع انسانی، از جایگاهی تعیین‌کننده برخوردار بوده و بهترین گزینه‌ای است که جامعه برای رهبریت خویش برگزیده. در آخر، باری دیگر سی‌وپنجمین سالگرد تأسیس پ.ک.ک را به رهبر آپو، تمامی شهدا و خانواده‌ی شهدا و تمامی خلق‌های مبارز خاورمیانه، به‌ویژه خلق کورد تبریک گفته و به تمامی رهروان این راه ادای احترام می‌نماییم.

## اصول مبارزان آزادی

نحوه‌ی نگرش مبارز به جامعه و قدرت و جای گرفتن در آغوش دولت یا جامعه، موضوعی است که می‌توان آن را مهم‌ترین اصل در مبارزه‌ی آزادی‌خواهانه‌ی دموکراتیک برشمرد. مبارزه یعنی مسئولیت در قبال وضع کنونی و آینده برای گذار از دردهای جامعه و جُستن یک ایدئولوژی تا بتواند تعهد و مسئولیت خویش را در برابر جامعه انجام دهد و راه را روشنایی بخشد. جامعه‌ی مبارز دربرگیرنده‌ی کلیه‌ی افراد، اجتماعات و جنبش‌هایی است که با نظام حاکم چه در داخل و چه در خارج مخالفت می‌ورزند. اما بایستی به این مسئله به خوبی واقف باشیم که هر مخالفت با دیکتاتوری و استبداد، به دموکراسی ختم نمی‌شود. تبدیل نمودن این جنبش‌ها به نیرویی بالفعل و سازمان‌یافته در تمامی عرصه‌های اجتماع، تنها راه نجات از گرفتار آمدن در دایره‌ی وابسته به قدرت است. هنر مبارزه، ساختن آن چیزی است که ناممکن به نظر می‌رسد. هنر مبارزه محدود به بیان مسائل و دادن راه چاره نیست. بایستی، نه از لحاظ فکری و نه از لحاظ سازمانی و حیثه‌ی شمول‌شدگی دیگران در آن - البته با رعایت نمودن معیارها - محدودیت وجود نداشته باشند. نبایستی خویش را بالاتر از جامعه حس کنند چون این امر قبل از هر چیزی به خود آنان ضربه رسانده و منزوی‌شان می‌کند. اگر در انزوا به سر برند امکان ترویج ایده‌ها و افکارشان را نخواهند یافت. هیچ‌گاه نباید فراموش کنیم که دولت و گروه‌های انحصارگرای وابسته به آن از چه نیروی سازمان‌بخش تودرتویی برخوردارند و چگونه اهداف مخرب خویش را پی می‌گیرند. با مد نظر قرار دادن این موضوع لزوم اتحاد عناصر مبارزه‌ی فکری و سازمانی دموکراتیک مخالف نظام برای تقویت ساختار جامعه‌ی دموکراتیک، امری اجتناب‌ناپذیر می‌نماید. نبایستی امور را به فردها موکول کرد و هر تأخیری در این فضا به معنای نامتوازن شدن این معادله به نفع نیروهای قدرت‌گرای انحصارگر می‌آید. لزوم این همگرایی و گسترش کمی و کیفی، مهم‌ترین وظیفه‌ی مبارزان راه آزادی است.

## جهانی‌سازی، فاشیسم مدرن علیه خلق‌های جهان

در روند جهانی‌سازی (گلوبالیزاسیون)، به سبب افزایش سرعت تبادل اندیشه‌ها، باوری‌ها، ارزش‌ها، فرهنگ‌ها و کالا که به نوبه‌ی خویش حامل ارزش و فرهنگ نیز می‌باشد شاهد تغییر شکل روابط هم مابین خود جوامع، هم در میان دولت‌ها و هم مابین دولت و قدرت با جامعه بوده‌ایم. با گسترش فناوری ارتباطات و اطلاعات، یک قلمرو همگانی برای گفت و شنود درباره‌ی مسائل و موضوعات مرتبط با جامعه و زندگی‌مان پدید آمده است. در این میان مهم‌ترین تأثیر این روند در حالت طبیعی و عادی خویش و بدون جهت‌دهی و کنترل از سوی قدرت‌ها و دولت‌ها، انتقاد اصولی و سازنده از باورها و عقاید و سنت‌ها می‌باشند که می‌توان آن‌را به سه دسته تقسیم نماییم. نخست؛ سنت‌ها و باورداشت‌هایی که به حال جامعه مفید و مطلوب واقع می‌شوند و بایستی از آنان صیانت به عمل آوریم. این دسته از سنت‌ها و باورها، می‌توانند برای تمامی فرهنگ‌های جوامع دیگر البته با در نظر گرفتن میزان سازگاری و هم‌خوانی آن با جامعه، هم‌چون نمونه‌ای مورد استفاده قرار گیرد. دوم؛ سنت‌ها و باورداشت‌هایی که دچار نقصان و کمبود بوده و از این رو کارکردشان در جامعه تضعیف شده که می‌توان با یاری جستن از فرهنگ و ارزش دیگر جوامع و یا با اتکا به تجارب خود جامعه، به ترمیم و اصلاح آن دست بزنیم. سوم؛ برخی فرهنگ‌ها که با گذر زمان یا از همان اوان شکل‌گیری در تضاد با منافع جامعه و نامطلوب می‌باشد که بایستی به صورت کلی ارزش‌های دیگری جایگزین آن شوند. یعنی در این میان برخی از احکام اخلاقی می‌توانند حتی حالتی جهانی یابند و در این تبادل افکار، جامعه را به آزادی و عدالت و دموکراسی راستین رهنمون سازند. در این شکل و نحوه‌ی جهانی‌شدن، با حفظ تفاوت‌ها و جلوه‌های گوناگون فرهنگی و هویتی، زیبایی‌های زندگی امکان خودنمایی و بروز بیشتری می‌یابند. چنین همزیستی مسالمت‌آمیزی، سبب پیشرفت پتانسیل‌های دموکراتیک جامعه می‌شوند. اما این یک طرف قضیه است که تا حدودی نیز صورت گرفته است و از دیرباز تا

به اکنون، بدون مداخله‌ی قدرت‌ها در جریان یک جهانی‌سازی طبیعی، جوامع همدیگر را در جهت مؤثر و مفید تغذیه نموده‌اند.

اما فناوری به صورت بسیار محدود در خدمت جوامع بوده است و به سرعت از سوی قدرت‌های هژمونیک جهانی به انحصار درآمده است. فناوری اطلاعات برای استعمار نوین جهانی، امکان روند جهانی‌سازی یک‌طرفه را تحت عنوان نظم نوین جهانی به میدان آورد. در اواسط قرن بیستم و ظهور استعمار نوین به جای استعمار کلاسیک، هژمونی جدید جهانی به سرکردگی آمریکا با استفاده از چنین تکنولوژی برتری و همچنین از طریق به انحصار درآوردن فناوری اطلاعات، رسانه‌ها و همچنین اقتصاد، از آن برای هجوم فرهنگی جهت فرهنگ‌زایی جوامع خاورمیانه و شمال آفریقا و مناطق خارج از حیطه‌ی این قدرت‌ها سود جست. یعنی در چنین روند جهانی‌سازی یک‌طرفه‌ای از سوی قدرت هژمونیک جهانی، فاشیسم مدرن علیه خلق‌های جهان رخ نمود. همان‌گونه که بیان نمودیم در این روند جهانی‌سازی فاشیستی جدید، تفاوتی بارز نسبت به استعمار کلاسیک، البته نه از لحاظ ماهوی بلکه از لحاظ شکلی و ساختاری شکل گرفت، و آن تفاوت نیز اهمیت یافتن فاکتور فرهنگی به جای فاکتور جغرافیایی در استعمار جوامع بود.

در این میان نیروهای هژمونی جهانی از ناسیونالیسم و تبعات ناگوار آن در کشورهای خاورمیانه‌ای و آفریقایی برای قبولاندن ایده‌ی خویش برای جهانی‌سازی سود جستند. یعنی با به وجود آمدن بحران ایدئولوژی ملی‌گرایی، جنگ‌افروزی آن و عدم جواب‌گویی‌اش به نیاز جوامع، همچنین بحران عمیق اقتصادی به علت اقتصاد تک‌محصولی (مواد خام)، زمینه را برای مورد پذیرش واقع شدن هویت تلقین‌شده‌ی خویش بر خلق‌ها و جوامع این مناطق مهیا ساختند. در این میان دو چالش بسیار مهم آغاز گشت:

نخست؛ تضاد و چالش مابین خلق‌های این منطقه با نظام هژمونیک سرمایه‌داری جهانی و هجوم فرهنگی این هژمونی در چارچوب نظم نوین جهانی از طریق جهانی‌سازی یک‌طرفه بر این جوامع. در این میان خلق‌های جهان خواستار تعبیری در راستای هویت و موجودیت و منافع جوامع خویش از جهانی‌سازی می‌باشند که در تضاد با جهانی‌سازی یک‌طرفه‌ی جهانی است.

دوم؛ در پروسه‌ی جهانی‌سازی یک‌طرفه‌ی نیروهای هژمونیک جهانی به سرکردگی آمریکا، اقتصاد و صنایع ملی در دولت‌های این منطقه با منافع جهانی‌سازی نوین ناسازگارند. یعنی با مفاهیم کلاسیک دولت-ملت، دولت ملی، سرمایه‌ی ملی، صنایع ملی، کشور ملی، و حتی در این اواخر اینترنت ملی (موردی که در بسیاری از کشورهای شرقی به‌ویژه ایران مطرح گشته است) در چالش می‌باشد.

در این میان سه راه پیش جوامع این مناطق باقی می‌ماند:

الف- اصرار بر موقعیت کنونی و عدم برداشتن از مفاهیمی که توسط ایدئولوژی ناسیونالیسم وارداتی از غرب بر جامعه بار شده که سرآخر محکوم به تسلیمیت خواهد بود. همان‌گونه که در بالا نیز به آن اشاره نمودیم ناسیونالیسم که از سوی قدرت‌های غربی بر جوامع تحمیل گشته، اکنون به مانع اساسی بر سر راه منافع جدید روند نظم نوین جهانی غرب قرار دارد. این امر سبب شده که غرب با یک تیر دو نشان بزند. یعنی هم در راستای منافع جدید خویش این دولت‌ها را از میان بردارد و هم از این طریق خویش را چون ناجی ملت‌ها و جوامع این منطقه نشان دهد که از درد دولت-ملت به خود می‌پیچد. تحت نام گسترش دموکراسی و رهایی خلق‌های منطقه، لشکرکشی هزاران کیلومتری خویش، قتل‌عام روزانه در کشورهای منطقه که دیگر به امر و واقعه‌ای بس معمولی مبدل شده و جنگ‌افروزی خویش در منطقه را مشروعیت می‌بخشد. علی‌رغم تمامی این موارد، هم از سوی برخی از جوامع قدرت‌طلب و فرادست منطقه و هم از سوی تمامی دولت‌های منطقه بر این امر اصرار می‌شود. این نیروهای واپس‌گرا با این کار، گور خویش را با دست خویش می‌کنند. چون این طرز نگرش نه از سوی ملت‌های دموکراتیک منطقه و نه از

سوی نیروهای مداخله‌گر پذیرفتنی نیست. البته این وجه شباهت به معنای یکی بودن اهداف نیروهای مداخله‌گر با جوامع منطقه نمی‌باشد.

ب- مجبوریت به پذیرش تعبیر جهانی غرب از نظم نوین جهانی و تن دادن به پروسه جهانی‌سازی نیروهای هژمونیک جهانی که در صدند تا تمامی موجودیت‌ها و هویت‌ها را به فرهنگ غالب ساختگی خویش تغییر دهند. در جهانی‌سازی فاشیستی یک‌طرفه، با اندیشه‌ی حاکمیت خرد بر زندگی فردی و اجتماعی از سوی قدرت‌های غربی، شاهد از میان رفتن تدریجی نظام‌های سنتی و محلی و جدایی فرهنگ‌های جوامع و عقایدشان از نهاد‌های سیاسی (دین‌گریزی) و سپردن اراده و سرنوشت خویش به ناجی خارجی می‌باشیم. این امر بیشتر تحت عنوان جا افتادن حقوق فردی و یکسان برای همگان و انکار اخلاق و عقاید اجتماعی ملت‌ها و فرهنگ‌ها میسر می‌شود. عقل به تنهایی و با انکار دین، سنت و فلسفه، می‌خواهد حاکمیت خویش را بر جوامع ممکن گرداند. یعنی جوامع را به آنچه قدرت جهانی می‌خواهد سوق می‌دهد و آنچه که خود جوامع می‌خواهند را امری واپس‌گرایانه و ارتجاعی نشان دهد.

### طبق این نظریه:

اولاً؛ جامعه‌ی غربی با توسل به عقل، مدعی جهان‌گستری و فراگیری خویش است و در نتیجه خویش را حقیقت مطلق می‌خواند و دیگر افکار و اندیشه‌ها را خاتمه‌یافته و ناکارآمد می‌خواند. ثانیاً؛ قوانین ضروری برای گسترش قدرت خویش را تحت عنوان ضروریات حفظ جامعه به تمامی جامعه‌های بشری تعمیم می‌دهد و وضعیت‌های گوناگون و متفاوت زندگی را در نظر نمی‌گیرد. ثالثاً؛ جامعه را همچون یک کلیت واحد و یکسان می‌نگرد. از طریق نادیده گرفتن تنوعات و گوناگونی‌های فرهنگی و هویتی جامعه و یا تنوعات و گوناگونی‌های میان جامعه‌های متفاوت، یک‌دست‌سازی و یکسان‌ساختن آنان را به امری رایج مبدل می‌نماید.

در این راه از دو راهکار استفاده می‌کنند: نخست ایجاد باورداشت و اعتقاد از طریق خدعه و فریب و عوامفریبی (استدلال‌های مغلطه‌انداز) و دیگری تحمیل اندیشه و راهکار خویش از طریق کاربست ابزارهای زورمدارانه. در نمونه‌ی اول از طریق بازی با زبان و با کمک‌های انحصاری خویش، مفاهیم را از معنای واقعی خویش تهی گردانیده و بر جوامع تحمیل می‌نمایند. در این میان جنگ میان فرهنگ‌ها و جوامع، جهت از بین بردن یکدیگر می‌باشد که تنها هدفش بُرد است. سازش و همزیستی در آن هیچ جایگاهی ندارد. جوامع را به جان همدیگر انداخته و شاهد «نبرد همگان با همدیگر» خواهیم بود.

در این تعریف از جهانی‌سازی یا بهتر است بگوییم جهان‌گشایی توسط حقوق یکسان و جهانی، مدرنیسم تحت عنوان شمول‌شدگی و قوانین جهان‌گستر با تمامی علایق، رنگ‌ها، عقاید و چشم‌اندازها، از طریق حاکمیت تبلیغاتی خویش به دشمنی می‌پردازد. این رویکرد طردکننده و کنارگذارنده، تنها یک چشم‌انداز، عقیده، سلیقه و رنگ یعنی مدل تقلبی ساخته‌شده از سوی قدرت را مشروعیت می‌بخشد و جامعه‌ی جهانی را به شکل ربانی درمی‌آورد که همیشه در اختیار منافع اوست. این امر، نشان از میان رفتن آزادی و دموکراسی تحت نام گسترش آزادی و دموکراسی وعده‌داده‌شده‌ی غربی است. در چنین تعریفی از سوی مدرنیته، نه همزیستی مسالمت‌آمیز فرهنگ‌ها، بلکه سلسله‌مراتب، جنگ‌افروزی و برتری‌طلبی‌ای که در آن یکی از فرهنگ‌ها از جهت ارزشی بر دیگری چیرگی دارد، امری معمول نگریده می‌شود. یعنی فرهنگی در جایگاهی برتر نشسته می‌شود و دیگری را محکوم به فنا، شکست و نابودی (هیچ‌شدن) می‌نمایند. حال اینکه در

ورای همه‌ی این درگیری‌ها، چنین واقعیتی نهفته است: در این میان تمامی فرهنگ‌ها و جوامع، مقام فرودستی دارند و چون در خارج از مرزهای تعریف‌شده از سوی مدرنیته‌ی سرمایه‌داری قرار دارند، یا مجبور به پذیرش هویت تقلبی مدرنیته از جامعه می‌باشند، و یا محکوم به نابودی هستند.

در چنین نگرشی، فرهنگ‌ها دارای هیچ وجه مشترکی نیستند. از این رو برای ایجاد فرهنگی یکسان و جهانی‌سازی یک‌طرفه، یکی باید تسلیم دیگری شود. یعنی نمی‌توانند بر یکدیگر تأثیر طبیعی و متقابل بگذارند. با کمک امکانات خویش، باوری‌های نادرست را رایج و متداول و نهاد‌های ناعادلانه را مسلط و حاکم می‌گردانند. آنچه در باوری عام «عقل سلیم» انگاشته می‌شود که برابر است با همان افکار عمومی‌ای که ریشه در تاریخ ندارد و از جامعه گسسته است، به راحتی فریب بازی‌های قدرت را می‌خورد. در این هنگام، میان درست و غلط، عادلانه و ناعادلانه، آزادی و بردگی، اخلاقی و غیراخلاقی و دروغ و راستی فرقی باقی نگذاشته و معیار قبول و رد را یا باقی نمی‌گذارد. که در این صورت از طریق نهاد‌های خویش ذهنیت آشفته‌ی چنین افراد و جامعه‌ای را جهت‌دهی می‌نماید، و یا با تلقین و منحرف‌سازی در معیارهای ارزشی، آنها را از ضروریات جامعه به شمار می‌آورد و به خدمت قدرت درمی‌آیند. در این میان جایی برای خرد جمعی جامعه باقی نمی‌ماند و افراد جامعه با افکاری گسسته از جامعه، به توده‌ای جدا از هم و ناسازگار و فاقد سازماندهی جوهری درمی‌آیند که به علت نادیده گرفتن نیروی جامعه‌ی خویش و عدم اتکا بر آن، به راحتی ایده‌ی غربی‌ای را می‌پذیرند که خویش را ناجی و راه‌حل می‌داند.

چ- دست‌یابی به سیستم مطلوب و مشارکت در پروسه‌ی جهانی‌شدن با توسل به اراده‌ی خویش و با کمک و همزیستی با دیگر جوامع. این امر را می‌توان خط سوم نامید. در چنین پروسه‌ی جهانی‌شدنی، میان واقعیات و ارزش‌ها، حفره‌ای وجود ندارد. در این میان علم، دین و فلسفه‌ی جامعه‌محور و خارج از دایره‌ی قدرت، با اخلاق دارای گوهری مشترک می‌باشند. یعنی، یک علم اخلاقی قابل تعریف است. علم آنچه هست، نمی‌باشد و اخلاقی آن چیزی نیست که باید باشد اما هرگز به آن دست نمی‌یابیم. اخلاق، امری مرتبط و گره‌خورده با جامعه است که گسست دادن آن از علم، دین و فلسفه، آنها را در جامعه فاقد کارایی می‌کند. عقل، به تنهایی و با انکار دین و سنت و فلسفه و گسلاندن خویش از اخلاق، نمی‌تواند از نیروی یگانگی‌بخش برخوردار باشد و نمی‌تواند در میان عقاید، اندیشه‌ها، انگیزه‌ها، اراده‌ها، سلاقی، نیت‌ها، فرهنگ و هویت‌های مختلف هماهنگی ایجاد کند. این امر سبب درگیری متداوم و مستمر در میان جوامع می‌شود. پیامد این امر نیز تهی‌شدن زندگی از معنا و مفاهیم آزادی و عدالت، بی‌هدف نمودن هستی و توجیه‌ناپذیری ارزش‌ها و در نهایت پیروزی پوچ‌گرایی می‌شود. پوچ‌گرایی به معنای تسلیم شدن در مقابل قدرت و دست برداشتن از مبارزه و عدم اعتماد به نیروی ذاتی خویش و جامعه می‌باشد. حال اینکه از یک یا چند تضاد فاحش یا کوچک میان جوامع، نمی‌توان به این نتیجه رسید که هیچ وجوه مشترکی میان فرهنگ‌های این جوامع وجود ندارد و تنها رابطه‌ی میان‌شان جنگ و جدل خواهد بود. حال آنکه وجود وجوه متفاوت، به معنای تضاد و متناقض بودن دو جامعه یا اندیشه و فرهنگ نیست، و همچنین وجود چند وجه مشترک به معنای برابری و یکسان‌خواندن آنها نمی‌آید. ممکن است خصوصیات مشترک میان فرهنگ و جامعه‌ای با فرهنگ و جامعه‌ای دیگر وجود داشته باشد اما این امر، نه به معنای برابری و هم‌خوان خواندن این دو جامعه می‌آید و نه به معنای دشمن‌خواندن و تضاد مطلق و پرناشدنی آنها.

مبارزه علیه شکاکیت همه‌جانبه نسبت به حقیقت، عدالت، آزادی توسط مدرنیته‌ی سرمایه‌داری

که یکی از پایه‌هایش علم پوزیتیویستی است، زمینه‌ی این انگاره که «هرگونه بحث مشترک را بیهوده و بی‌معنا به شمار می‌آورد»، رد می‌کند. مبارزه‌ای است که هرگونه امکان رسیدن به حقیقت، عدالت و آزادی را نه تنها ممکن بلکه ضرورت و الزامی برای جامعه می‌گرداند. در این موقع، بایستی مبارزه‌ای علیه «دست برداشتن از تلاش و مبارزه و انفعال برداریم و بی‌اندیشه و بی‌امید آماده‌ی پذیرش هر شکل تحمیلی‌ای باشیم و راهی غیر از این تصورناشدنی است» صورت دهیم.

در این میان، وجه کلیت‌مندی (کلی‌بودن) قوانین جهانی را مورد انتقاد قرار می‌دهد. هر کوششی برای وضع قوانین و مقررات کلی و عام که تا کوچک‌ترین سلول جوامع نفوذ نماید، ناگزیر تفاوت‌های جوامع و افراد را نادیده گرفته و در نهایت از بین می‌برد. و همگان را در نیازها و خواست‌ها و علایق‌شان یک‌دست می‌کنند. خواست قوانین یک‌دست و علم بیگانه با اخلاق، چیزی نیست جز خواست حاکمیت مستبدانه‌ی گروه خواهان یک دستگاه حقوقی قدرت‌مدار بر تمامی جوامع بشری برای نابودی رنگ‌هایشان و به خدمت گرفتن جوامع. اما ما جوامع و انسان‌ها، در مقام شرکت‌کنندگان و اعضای اخلاقی-سیاسی در زندگی اجتماعی، می‌توانیم در گسترش وجه تفاوت و اشتراک زندگی دسته‌جمعی بکوشیم. بایستی تلاش نماییم با استفاده از دادوستد انتقادی سازنده میان فرهنگ‌ها و ارزش‌های مختلف جوامع گوناگون، ضمن احترام متقابل به ایده‌ها و اندیشه‌های همدیگر، وجه زور و اجبار زندگی اجتماعی که خودمان عامل اساسی اعمال آن از سوی قدرت بر خویش هستیم را به حداقل برسانیم تا دولت و قدرت با استفاده از این ضعف‌ها، مشروعیت خویش را به جوامع و افراد نقبولانند. یعنی ما جوامع خاورمیانه و آفریقا، بایستی میان نهادی که در اثر توافق میان شرکت‌کنندگان پدید آمده و نهادی که بر پایه‌ی زور و سلطه‌ی مستقیم یا غیرمستقیم (سلطه‌ی و هجوم فرهنگی) وجود دارد، و همچنین میان جهانی‌سازی طبیعی و دموکراتیک جامعه‌محور با جهانی‌سازی فاشیستی نوین قدرت، تمایز قابل شویم. یعنی در گرداب جهانی‌سازی فاشیستی یک‌طرفه گرفتار نیاییم و جهانی‌سازی طبیعی با اتکا به نیروی ذاتی جامعه‌مان را پیشرفت دهیم.

جهانی‌سازی دموکراتیک و طبیعی جامعه‌محور، وجدان بیدار تمامی جوامع و فریاد همه‌ی گرایش‌ها، عقاید و نظام‌های فکری‌ای است که اندیشه‌ی مدرن دولتی غرب (مدرنیته‌ی کاپیتالیستی) جایگاهی برایشان قایل نشده است. عدالت و آزادی، مفاهیم و پدیده‌ها و واقعیاتی فراسو و بیرون از حوزه‌های حقوقی دولتی و وعده‌های جهان‌گشایانه و جهان‌گسترانه‌ی نظم نوین جهانی قدرت‌های غربی می‌باشد. جهانی‌سازی جامعه‌محور، توان همزیستی جوامع و تبادل افکار برای گذار از کمبودهایشان جهت نیرومند شدن جوامع و پوچ‌گردانیدن سیاست پیاده‌شده‌ی قدرت در جوامع می‌باشد. این همان راه سوم متکی بر نیروی ذاتی جوامع است که تنها راه گذار از بحران موجود در خاورمیانه می‌باشد که ایده‌ی آن از سوی رهبر خلق کورد، عبدالله اوجالان مطرح گشته و از سوی جنبش آزادی‌خواهی خلق کورد به عرصه‌ی عمل کشانده شده است.

## اخلاق‌مندی جامعه، پیش شرط ارتقای شعور سیاسی و آزادی

اخلاق، سازوکار حفظ موجودیت جامعه و یکی از پایه‌های اساسی آن می‌باشد. علت اساسی این که نهادهای حقوقی دولت زالووار به جامعه چسبیده‌اند، این است که جامعه را ناتوان و بی‌دفاع نگه‌دارند و آن را جهت به استعمار و بندگی کشیدن، به لقمه‌ای آماده مبدل کنند. اخلاق نقش صیانت از هنجارهای جامعه را ایفا می‌کند. تضعیف بافت‌های اخلاقی جامعه که سازوکار حفظ جامعه می‌باشند، کارکرد دفاعی جامعه را مختل می‌کند. جامعه‌ای ضعیف از لحاظ هنجار، جامعه‌ای بی‌نظم است. در صورتی که اخلاق نظامی به جامعه نبخشد، جامعه آماده‌ی نظم‌پذیری از سوی نیروی خارجی است. چنین جامعه‌ای برای هرگونه مداخله و تصرف مهیاست. جامعه‌ای که اخلاق در آن ضعیف گشته، به شکل گله و رمه درمی‌آید و نیاز به چوپان دارد. اما نمی‌توان جامعه‌ای بدون اخلاق را تجسم کرد. امکان دارد اخلاق در جامعه‌ای تضعیف شود اما از بین نخواهد رفت.

اخلاق در تمامی مراحل توسعه‌ی خویش، همه‌ی جوانب و روابط اجتماعی و اعمال و رفتار انسان‌ها را در خود داشته و بر نحوه‌ی شکل‌گیری، تغییر و تحول آنها تأثیر می‌گذارد. بر تمامی روابط اجتماعی انسان مؤثر بوده و شخصیت و سیرت جوامع و افراد را شامل می‌شود. روابط مابین افراد جامعه و فرد با جامعه را تعریف می‌نماید. لذا اهمیت اخلاق در حیات جامعه و زندگی فرد انسان‌ها وجود داشته و هر شخص و اندیشه‌ای برای تأثیرگذاری مطلوب یا نامطلوب بر جامعه به فلسفه‌ی اخلاق جوامع پرداخته است.

هرگونه عملی که از سوی فرد یا گروهی، چارچوب اخلاقی جامعه را خدشه‌دار کند و از سوی جامعه عملی زشت انگاشته شود، بی‌اخلاقی است. اما از طرف فرد یا گروه سعی می‌شود این اعمال ناهمخوان با چارچوب اخلاقی، اخلاق و فرهنگ، بخشی از جامعه شود و برای قبولاندن آن به عنوان عنصری فرهنگی، برآند این بی‌اخلاقی را امری عادی معرفی کنند. در بیشتر اوقات، دولت‌ها سعی دارند

طی يك برنامه‌ریزی بلندمدت، اصول اخلاقی جامعه را ضعیف کرده تا با مقاومت و خشم جامعه روبه‌رو نگردند. در این راه از رسانه‌ها و مراکز آموزشی استفاده می‌کنند تا اذهان را فتح نموده و نحوه‌ی اندیشیدن جامعه را جهت‌دهی کنند. سعی می‌کنند که آستانه‌ی حساس‌بودن جامعه را کاهش دهند تا از این طریق با مخالفتی مواجه نشوند. یعنی از طریق خود جامعه، جامعه را به تسلیمیت درآورده و سلاخی‌اش کنند. تفاوت میان رفتار، گفتار و پندار انسان‌ها به فرهنگ‌های نادرستی وابسته است که جامعه، آستانه‌ی حساس‌بودنش در مقابل آنها کاسته شده؛ از این رو پذیرای این رفتار گشته است. در چنین حالتی آنچه در ذهن افراد می‌گذرد، در بسیاری مواقع، با آنچه که به زبان می‌آورند و حتی میان این دو با کردارشان، همخوانی وجود ندارد. این رفتارهای دوگانه ناشی از فرهنگ‌های نادرست است که می‌توان به صورت اجمالی به عوارض اجتماعی‌اش اشاره‌ای نماییم. بایستی بگوییم در جامعه‌ای که در آن صداقت در برخورد انسان‌ها کم باشد، خود به خود دروغ که در فرهنگ کهن آریایی سرچشمه‌ی همه‌ی پلیدی‌ها و شرارت‌هاست کراهتش کم می‌شود. در چنین جامعه‌ای اعتماد به همدیگر روز به روز کاسته می‌شود و صداقت و روراستی به حداقل می‌رسد. صداقت نه تنها در روابط اجتماعی، بلکه در برخورد فرد با خودش نیز کاسته می‌شود. در جامعه‌ای که اکثریت افرادش بدین‌گونه می‌باشند، اگر هم عده‌ای صادق باشند، به علت بدبینی‌ای که پدید آمده، دیگر کسی به آنان اطمینان نخواهد کرد. بنابراین، روابط اجتماعی در این میان قربانی نخست می‌باشند.

تضعیف روابط اجتماعی، به معنای تقویت نهادهای قانونی دولتی می‌باشد. یعنی به جای اخلاق و وجدان، حرف اول را قانون می‌زند. آلبرت اینشتین در این باره چنین می‌گوید: «نهایت فرومایگی است اگر رفتار آدمی منحصر به ترس از تنبیه یا امید به پاداش باشد». اخلاقیاتی که بر پایه‌ی وجود قانونی مجازاتگر و پاداش‌دهنده، شکل گیرد، اخلاق راستین نیستند. چون از ترس قانونی که همچون باتومی روی سرش هست به آن عمل می‌کند و اعتقادی قلبی به آن وجود ندارد. اخلاقیات با زور قانون، امکان دارد امروز يك امر را عادی و فردا ممنوع اعلام کند. قانون، معیار تشخیص اخلاقی بودن یا نبودن می‌شود. حال آنکه جامعه، معیار اخلاقی بودن یا غیراخلاقی بودن کردار یا رفتار است و قانون و جامعه‌شناس جای‌گرفته در ساختار قدرت نمی‌توانند در این‌باره تصمیم‌گیری نمایند. یعنی اگر فرض کنیم برای پیروی از اخلاق بایستی قانونی وجود داشته باشد و بدون آن نمی‌توان نیک و صحیح زندگی نمود، اخلاق حالتی عمل‌گرایانه برای قوانین خشن دولتی به خود خواهد گرفت. فرجام چنین امری این خواهد بود که جامعه قانون را عین اخلاق دانسته و می‌تواند قانونی غیر اخلاقی را به جامعه قبولانده بدون آنکه جامعه در مقابل آن عکس‌العملی از خویش نشان دهد.

تفاوت میان رفتار ظاهری و گفتار انسان با ویژگی‌های شخصیتی و درونی‌اش، سبب بدبینی می‌شود. آنچه که در ذهن افراد می‌گذرد با آنچه که بر زبان می‌آورند، مطابقتی ندارد. به همین دلیل امکان دارد امروز حرفی بزنند، اما فردا زیر حرف خود بزنند. حتی در صمیمانه‌ترین روابط میان والدین و فرزندان، شك وجود دارد. این گفته که چشم راستم به چشم چپم اعتماد ندارد ناشی از این فضای بی‌اعتمادی است. در چنین جامعه‌ای خیانت امری معمولی در روابط شناخته می‌شود و مردم در برابر این قضایا حساس نخواهند بود؛ انگار که آب از آب تکان نخورده است. چنین خیانتی، صداقت را بر باد می‌دهد.

برای چاره‌یابی مشکلات، اولین و اساسی‌ترین گام پذیرفتن آن است و انکار مشکل دردی را دوا نمی‌کند. پیش‌گرفتن رویه‌ی انکار، سبب می‌شود که انرژی انسان‌ها به جای حل مشکلات، صرف لاپوشانی‌شان شود. یعنی فرافکنی در اینچنین فرد و جامعه‌ای اولویت می‌یابد و خودانتقادی و انتقاد صحیح جایی در آن ندارد. چنین توده‌ای را نمی‌توان جامعه نامید و با مجموعه‌ای از افراد تنها روبه‌رو خواهیم شد. تنهایی نیز با خود، افسردگی، خشونت و... را می‌آورد. چنین فردی، شخصی دیگر را قبول نمی‌کند و چون خویش را تنها

حس می‌کند دیگران برای او بیگانه و غیرخودی‌اند. پس شخصی صد در صد مثل خودش را می‌خواهد. اگر چنین فردی به معضلی اجتماعی مبتلا شود سعی می‌کند دیگران را نیز به آن دچار سازد تا کسی چون خویش را بیابد. البته اگر کسی را نیز قبول کند نه بر اساس احترام متقابل بلکه تابع و مطیع او می‌شود؛ یا فرمانبر خواهد شد یا فرمانده.

در جامعه‌ی ایران که در نتیجه‌ی سیاست‌های فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی حکومت، انگیزه‌ی زندگی به ضعیف‌ترین سطح خویش رسیده، دولت‌مداران دم از نجات جامعه‌ی بشری می‌زنند و روزانه بحث از تمدن و فرهنگ به میان می‌آورند. در حالی که جامعه با این مسائل پیشرفت نخواهد کرد و نیاز به برداشتن گام‌های عملی است. کسانی که خویش را ناجیان کشورها و ملت‌ها و مجریان عدالت الهی می‌دانند، چشم خویش را بر وقایع تلخ جامعه‌شان بسته‌اند. هیچگاه به وجود مشکل در جامعه و نقش ساختارهای دولتی در شکل‌گیری این مشکل‌ها اعتراف ننموده یا اگر اعتراف نمایند نیز در عمل کاری برای رفع آن نمی‌کنند. هدف از مطرح نمودن مشکلات نیز آن خواهد بود که سطح مقاومت جامعه را تضعیف نمایند و از گرفتار شدن به قهر و خشم جامعه بگریزند. قبول کردن و اقرار به اشتباهات، گام اول است و جامعه تنها با دیدن گام‌های عینی آن را خواهد پذیرفت؛ از این رو بایستی در عمل گام‌های تکمیلی برای اصلاح کمبودها و گذار از اشتباهات صورت گیرد.

پیش‌شرط اخلاق‌مندی، شناخت اخلاق است. یادگیری اخلاق نه برای تئوری صرف و دانستن ویژگی‌های اخلاقی بلکه برای تجهیز جامعه به توان زیستنی اخلاقی-سیاسی و توسعه‌ی آزادی می‌باشد. زندگی بر طبق سرشت طبیعت، انسانی‌ترین زیست می‌باشد. اخلاق انسان‌ها، محصول تجارب و آموزش‌های اجتماعی آنهاست که تنها بدین‌شکل انسان قادر به تشخیص خیر از شر و نیکی از بدی می‌شود. بایستی افراد جامعه دست خویش را بالا بزنند و در مقابل این مشکلات ایستادگی نمایند. انتظار حل این مسائل، از پژوهشگران و جامعه‌شناسان دولتی و حکومتی نیز نمی‌تواند راهگشا باشد. آنان تحقیقات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی صورت می‌دهند اما در جهت به زانو در آوردن جامعه و مشکل‌آفرینی برای آن و ارتقای قدرت دولت و انسجام سازمان‌های دولتی.

جامعه‌ی پیشرفته و دموکراتیک، جامعه‌ای است که در آن علم به اخلاقیات و آستانه‌ی حس کردن آن و در عین حال اتخاذ نمودن سیاستی مناسب در قبال آن، در سطحی بالا باشد. برای گذار از این موارد نیاز به فراهم نمودن انگیزه‌ی لازم در جامعه برای مبارزه است. یگانه راه‌هایی از سقوط اخلاقی جامعه، احیای جامعه‌ای با شعور سیاسی بالا و اخلاق‌مند است. بایستی روابط اجتماعی را ترمیم نمود زیرا روابط اجتماعی است که به جامعه نشاط و سرزندگی می‌بخشد و جامعه را برای اداره‌ی امور زندگی‌اش رهنمون می‌سازد تا خودش در مورد باید و نبایدها تصمیم بگیرد. دولت برای تداوم قدرت خود، محکوم به حفظ نظم موجود و پیشگیری از تفکراتی است که این نظم را به چالش می‌کشاند. دولت خویش را شعور و درکی فرای مردم معمولی نشان داده تا جامعه نیز از نظم و قانون دولتی دفاع کند، بی‌آنکه به آن بیاندیشد که اراده و آزادی‌اش را طعمه‌ی این نظم و قانون قدرت‌محور و سرکوب‌گر نموده است. این وظیفه‌ی خرد جامعه و سازمان‌های اجتماعی است که این تناقض را بازگو و آشکار سازند تا در میان جامعه خود آگاهی و اعتماد را ارتقا دهند. صداقت در پندار، گفتار و کردار و همخوانی آن‌ها، یگانه راه ایجاد اعتماد در جامعه است. افرادی که به همدیگر اعتماد داشته باشند می‌توانند جامعه‌ای سامان‌مند تشکیل دهند که هر کس حتی دولت و قدرت نیز مجبور به قبول اراده و خواست آنها باشد. نقد سیاست‌های دولت در تمامی زمینه‌های اجتماعی و ترویج يك رویکرد عملی در حل مسائل و هم‌گرایی و اتحاد میان آحاد جامعه به رغم تفاوت‌هاشان- از جمله اقدامات اساسی در ایجاد يك جنبش دموکراتیک عظیم اجتماعی و جامعه‌ای اخلاقی و سیاسی است.

## دفاع مشروع حقی صرفاً دولتی و یافردي نیست، بلکه حق و تکلیف جامعه

جنگ مسلحانه همیشه مُهر خویش را بر روند تاریخ زده است. جنگ‌ها دلایل متعددی دارند. دلایل برافروختن جنگ‌های تهاجمی، تجاوز برای استثمار و سرکوب و قبولاندن ایدئولوژی و یا مذهب خاصی به جامعه می‌باشد. در نقطه‌ی مقابل آن نیز جنگ تدافعی وجود دارد. با آنکه جنگ مخالفان فراوانی داشته و تلاش‌های وافری برای برکندن ریشه‌های جنگ و جلوگیری از پیامدهای دردآور و ناگوار آن صورت گرفته و همچنین با مد نظر گرفتن معیارهای اخلاقی نکوهیده بوده، اما در اینکه جنگ تدافعی که جهت دفاع یک ملت از خود الزام‌آور است، هیچ شکی وجود نداشته است. این مسئله امروز نیز صدق می‌کند. برای حفظ صلح بین‌المللی نیاز به منع تجاوز و جنگ تهاجمی است اما دفاع مشروع به مثابه‌ی یک حق مورد شناسایی کل جامعه‌ی انسانی و حتی مجامع بین‌المللی قرار گرفته است. البته همانند که سیاست یک بام و دو هوا از یکی از آن‌ها حمایت نموده و دیگری را محکوم می‌کند. حفظ صلح به عنوان یکی از اساسی‌ترین اصول جوامع پذیرفته شده است؛ تمامی ادیان و ایدئولوژی‌ها نیز جهت برپایی صلح پایدار شکل گرفته‌اند. اصل بنیادین آن‌ها نیز برای ممانعت از جنگ احترام به حقوق جوامع و آزادی‌های آن‌ها بوده است. اما معیار اینکه جنگی تدافعی و مشروع شناخته شود مقابله با همه‌ی حملات علیه حیات، موجودیت و عفت و شرافت یک جامعه است. هرچند که بعدها این اصل مهم را فراموش کرده و به دایره‌ی جنگ‌افروزان ملحق شده‌اند. این اصل نیز چون اصلی اساسی در تمام متون حقوقی پذیرفته شده است. اما اکنون این پرسش مطرح می‌شود که چرا علی‌رغم این مطلب برخورد سلیقه‌ای و باب میل

قدرت از این مفهوم انسانی می‌شود. دفاع چه از جان باشد و چه از مال، مسکن، موجودیت و هویت، عملی فطری است. البته نباید دفاع مشروع نامتناسب با حمله باشد که در این صورت مشروعیت خویش را از دست می‌دهد. نباید دفاع را بهانه‌ای برای سرکوب دانست. زمانی که تهاجم و یا تهدید و خطر رفع شد بایستی جنگ تدافعی متوقف شود. چون در این حال گروهی که جنگ تهاجمی را شروع کرده‌اند برای انجام صلح آماده می‌شوند. در این صورت می‌توان به صلح پایدار که مبتنی بر اصول دفاع مشروع است دست یافت.

البته جنگ‌های تهاجمی بیشتر از سوی دولت‌ها و قدرت‌ها بر جوامع و خلق‌ها تحمیل می‌شود. در قوانین دولت‌ها و قدرت‌ها یکی از اصول اقدام به جنگ تدافعی، مراجعه به مراجع قانونی و نیروهای دولتی است. البته انتظار این امر از سوی خود بانیان جنگ، کمی مضحک به نظر می‌رسد. مثلاً در کشوری مانند ایران که خلق کورد و دیگر خلق‌ها از سوی نیروهای به اصطلاح امنیتی و حافظ صلح نظام سرکوب می‌شوند طبق قوانین ایران باید به نیروهای دولتی مراجعه نمایم؛ و یا طبق قوانین سازمان ملل باید مسئله به شورای امنیت سازمان ملل کشانده شود که هردو نیز بنا بر منافع خویش بدون شک آن‌را ناروا و یا حتی تروریسم و جنگی تهاجمی می‌نامند. پس نمی‌توان برای اقدام به جنگ تدافعی و دفاع مشروع شرطی این‌گونه قایل شد. قوای دولتی و جهانی آلت دست سیاست‌مدارانی شده‌اند که هدف‌شان تنها و تنها به حالت رمه درآوردن جامعه است و بس. البته در همین قوانین نیز آمده است که اگر مأموران دولتی و قوای دولتی و جهانی مخالف قوانین رفتار نموده و جامعه‌ای را سرکوب نمایند آن جامعه حق دفاع از خویش را دارد. اما این‌ها فقط در سطح حرف است و با هزار دلیل و برهان جنگ‌های تدافعی و مشروع ملت‌ها، غضب و تجاوز انگاشته می‌شود. چون هم‌راستا با منافع آن‌ها نیست. البته اگر هم سو با منافع آن‌ها باشد حاضرند برای آن با تحمل هزینه‌های هنگفت نظامی هزاران کیلومتر لشکرکشی کنند. یا در بعضی مواقع چشم‌شان را بر حقایق ببندند. چنان رفتار می‌کنند که گویا آب از آب تکان نخورده است. این برخورد سلیقه‌ای و باب منافع قدرت‌ها، مشروعیت این قوانین را زیر سؤال می‌برد. پس نمی‌توان از خلق‌هایی که در حال نابودی هستند انتظار پایبندی به این قوانین را داشت. خلقی هم که چشم به انتظار آن‌ها باشد و با نگاهی سطحی و نگرشی خیال‌پردازانه منتظر رهایی از سوی آن‌ها باشد محکوم به نابودی خواهد شد. چنین جوامعی از صحنه‌ی روزگار پاک می‌شوند. چون در بسیاری از مواقع این مأموران خارج از حیطه‌ی وظایف و اختیارات خویش دست به اعمالی می‌زنند که به نابودی خلق‌ها می‌انجامد. البته آن‌ها به خودی خود قادر به انجام این امر نیستند و سیاست‌مدارانی که خون جامعه را می‌مکنند، دستور انجام این اعمال را صادر می‌کنند. دفاع نه تنها یک حق انسانی بلکه یک تکلیف است. این اصل از سوی همه‌ی ادیان و ایدئولوژی‌ها پذیرفته شده است. پس بایستی از آن‌هایی که مبارزات تدافعی جنبش آزادی‌خواهانه‌ی خلق کورد را محکوم به تروریست بودن می‌کنند پرسید: طبق کدام اصل این کار را انجام می‌دهند؟ تاکنون آیا خلق کورد حمله‌ای تهاجمی علیه دیگر خلق‌ها و یا حتی دولت انجام داده است؟ بدون شک جواب این سؤال منفی است. خلق کورد همیشه در جنگ بوده است چون همیشه در خطر انکار و امحای فیزیکی و فرهنگی قرار داشته است. پس جنگ تدافعی خلق کورد مشروع است و نمی‌توان خلقی را به این دلیل تروریست نامید. مگر خطری بزرگ‌تر از آن‌چه اینک از سوی دولت‌های ایران، ترکیه و سوریه در مقابل کوردها که همانا نابودی آن‌ها است وجود دارد؟ پس اقدام به نابودی در همه‌ی قوانین هیچ نیازی به تأیید و یا مددخواهی نمی‌خواهد و بایستی مانند یک تکلیف آن‌را انجام داد. برای دفاع مشروع تنها نیاز به آن نیست که کشور و یا دولتی از سوی دولتی دیگر مورد حمله‌ی

مسلحانه قرار گیرد. این دفاع هم می‌تواند جنبه‌ی فردی و یا دسته‌جمعی داشته باشد. پس خلقی در صورت رویارویی با نابودی و یا تهدید آن حق استفاده از دفاع مشروع را دارد. پس حمله‌شونده با اتکا به نیروهای دفاع مشروع و نیروهای دفاع ذاتی خویش بایستی به دفاع از خویش بپردازد. اگر خلق کورد منتظر شورای امنیت می‌بود تا تدابیر لازم را به منظور صلح و امنیت بین‌المللی اتخاذ کند بی‌شک از دیدگاه آن‌ها این مشکل تاکنون حل می‌شد. چون آن‌ها هیچ اقدامی برای نجات آن‌ها انجام نمی‌دادند و خلق کورد از صحنه‌ی روزگار حذف می‌شد. با حذف خلق کورد مشکلی هم باقی نمی‌ماند. این نیروها در این راستا هم گام برمی‌دارند و نیروهای بین‌المللی پیکان حملات نظامی خویش را هم‌سو با دولت‌های سلطه‌گر علیه خلق کورد نشانه رفته‌اند. نمونه‌ی بارز آن همکاری ناتو برای حمله علیه جنبش آزادی‌خواهی خلق کورد در شمال کوردستان هم‌راستا با نیروهای تجاوزکار ترکیه می‌باشد. مگر تجاوز مسلحانه‌ای محرزتر از این که روزانه خلق کورد در جنوب کوردستان توسط ارتش ترکیه کشتار می‌شود وجود دارد؟ پس چرا نه تنها هیچ اقدامی برای دفع آن انجام نمی‌دهند بلکه یاری‌رسان آن می‌شوند؟ مگر سالانه چند نفر در جنوب کوردستان توسط توپخانه‌ها و مأموران مرزی ایران کشته می‌شوند؟ آیا این را هم نمی‌بینند که دفاع مشروع جنبش آزادی‌خواهی خلق کورد در شرق کوردستان یعنی پژاک را تروریزه می‌کنند؟ حال از حمله و تهاجمات نظامی و فرهنگی این دولت‌ها علیه خلق کورد در شمال و شرق کوردستان چشم‌پوشیم که روزانه ده‌ها نفر قربانی سیاست‌های انکار و امحای آن‌ها می‌شوند. پس آیا وجدان کسانی که دفاع مشروع خلق کورد را ناروا می‌خوانند در خواب است؟ البته آن‌هایی که این موارد را تایید می‌کنند وجدانی ندارند که در خواب باشد. پس نمی‌توان از خلق کورد انتظار داشت از نیروهای نظامی تدافعی که در چارچوب دفاع مشروع گام برمی‌دارند برخوردار نباشد و اقدام به سازماندهی آن‌ها نکند. نداشتن نیروهای دفاع مشروع در شرایط حال حاضر برای خلق کورد یعنی خودکشی؛ یعنی قبول سیاست‌های انکار و امحای دولت‌های حاکم بر کوردستان؛ یعنی پشت کردن به تمام اصول اخلاقی و انسانی‌ای که خلق کورد با آن‌ها موجودیت یافته و با آن‌ها به موجودیت خویش تداوم بخشیده است. نیروی دفاع مشروع امروز ناموس خلق کورد است و مخالفت با آن بی‌شرفی و قبول تجاوز است. خلق کورد همیشه راه‌های مسالمت‌آمیز را آزموده اما هر بار در برابر دولت‌های واپس‌گرا و دیکتاتور حاکم بر کوردستان به بن‌بست رسیده است. خلق کورد همیشه آمادگی خویش را برای حل مسالمت‌آمیز مسئله‌ی کورد اعلان داشته و در عرصه‌ی عمل نیز برای آن پیش‌قدمی کرده است. جای سکونت کوردها کوردستان است که سرزمین آبا و اجدادی آن‌هاست. با این منطق که به حریم دولت‌ها تجاوز می‌شود نمی‌توان آن‌را محکوم کرد. کوردستان متعلق به خلق کورد است نه دولت‌های ایران، ترکیه، عراق و سوریه. قوانین دولتی و بین‌المللی و انتظار پایبندی خلق کورد و دیگر خلق‌های آزادی‌خواه به آن به سخره گرفتن جوامع است. دفاع مشروع خلق کورد همیشه مقارن با حمله بوده است و عملیات‌هایی که از جانب نیروهای دفاع مشروع این خلق صورت گرفته همیشه این اصل را رعایت نموده‌اند.

اکنون به مسئله‌ی دفاع مشروع و تروریسم نیز بپردازیم. دفاع مشروع و تروریسم دو مفهوم بسیار بحث‌برانگیزند البته چون در هردوی آن‌ها جنگ وجود دارد بسیاری بر آن شده‌اند که بنا بر منافع خویش جای آن‌ها را در ارزیابی‌های سیاسی- نظامی خویش تغییر دهند. حال اینکه اگر از دید فرهنگ جوامع تعریف شوند با هم متمایز و ضد همدیگر می‌باشند. دفاع مشروع و تروریسم، آن قدر از یکدیگر متمایز هستند که بتوان هر کدام را جداگانه مورد بررسی قرار داد. جنگ خلق کورد به‌خاطر یک هدف و آرمان سزاوارانه که همانا دفاع مشروع است صورت می‌گیرد؛ لذا

جنگی عادلانه به‌شمار می‌آید. جنگ خلق کورد به خاطر باز پس گرفتن هویت جامعه و رهایی‌بخش سرزمین غصب‌شده و انجام مدیریت جامعه از سوی خود جامعه، صورت می‌گیرد. جنگی برای زنده نمودن اراده‌ی جامعه‌ی کوردستان. کسانی که جنگ تدافعی و دفاع مشروع را حقی دولتی و یا فردی معرفی می‌نمایند و جامعه را فاقد استفاده از این حق می‌دانند تنها و تنها به فکر افزایش قدرت خویش بوده و درصددند جامعه را فاقد مکانیسم دفاعی بگذارند. طبق قوانین بین‌المللی هم حق استفاده از دفاع مشروع هیچ‌گونه محدودیتی ندارد اما شاهد آنیم که بعضی از جنگ‌های تهاجمی را جنگ تدافعی نشان داده و جنگ تدافع و دفاع مشروع را تروریسم جلوه می‌دهند.

مسئله‌ی دفاع مشروع، حتی مسئله‌ای بیولوژیک است. یعنی زمانی که میکروبی وارد بدنی می‌شود گلبول‌های سفید به مبارزه با آن می‌پردازند. برای جلوگیری از مریض شدن و از پای درآمدن سیستم دفاعی بدن هجومی را علیه میکروب‌ها انجام می‌دهد. پس چگونه می‌توان هجوم میکروب‌های دولت- ملت سلطه‌گر بر کوردستان که هدفشان مریض نمودن جامعه‌ی کوردی و متعاقب آن از پای درآوردن آن می‌باشد را بی‌پاسخ گذاشت؟ اگر بدن در زمان مناسب و در زمان ورود میکروب‌ها وارد عمل نشود میکروب‌ها خویش را به تمامی سلول‌های بدن رسانده و سیستم دفاعی بدن را مختل می‌نمایند. پس خلق کورد هم بایستی همیشه آماده باشد و به دفاع مشروع بپردازد. کسانی نیز که دفاع مشروع را محکوم می‌کنند چشم به راه دیدن جامعه‌ی کورد مریض و از پای درآمده هستند. چون دفاع مشروع امر و تکلیفی است البته اگر مرز دفاع مشروع را درنوردد. که در این صورت دفاع مشروع نخواهد بود بلکه مبدل به تجاوز می‌شود. دفاع مشروع خلق کورد هیچ‌گاه منافع خلق‌ها را به خطر نیانداخته و تنها و تنها دست دولت‌های حاکم بر کوردستان را از جامعه کوتاه کرده است. پس خلق کورد همیشه به الزامات دفاع مشروع که ضربه نزدن به دیگری است عمل کرده است. نیازی هم برای گرفتن اجازه از هیچ مرجعی برای آن ندارد.

حمله، تهاجم و تجاوز، حق را منکر می‌شود پس دفاع این انکار حق را نفی می‌کند؛ لذا عملی عادلانه و حقوقی می‌باشد. تنها بدین طریق می‌توان در جامعه نظم و تداوم موجودیت ایجاد کرد. اما گاهی اوقات قوانین دولتی و بین‌المللی حامی حقوق «!» طرف متجاوز و متعرض می‌شوند نه حقوق تجاوزشونده و مورد تعرض قرار گرفته. این نیز پارادوکس در عمل آن‌ها را نشان می‌دهد. اگر کسی وجدانی بیدار داشته باشد نمی‌تواند در برابر حق‌کشی سکوت اختیار کند؛ لذا دفاع مشروع مفهومی وجدانی نیز می‌باشد. دنیای معنوی انسان و شرط انسان بودن، فرد و یا جامعه را مجبور به دفاع مشروع در صورت انجام تهاجم می‌کند. چون کسی که معتقد به انسانیت باشد توان دیدن بی‌اراده شدن آدمی و جامعه‌اش را نخواهد داشت.



اراده‌ی اجتماعی را بپذیرد. این نیروی دموکراتیک اجتماعی به دور از اجبار و اعمال فشار (یعنی خصوصیات نیروهای دولتی و قدرت) بوده و اشتراک در میان منافع و مسئولیت‌های افراد و جوامع، بنیان آن را تشکیل می‌دهد و هر هویتی برای مشارکت در ملت و جامعه‌ای دموکراتیک محترم شمرده می‌شود.

هویت، مجموعه‌ای از علایم و آثار مادی، معنوی، زیستی، فرهنگی و روانی است که موجب شناسایی فرد از فرد و گروهی از گروه یا فرهنگی از فرهنگ دیگر می‌شود. هویت ملی به معنای عبور از هویت‌های سنتی همچون ملی، مذهبی، اثنیکی و حتی قبیله‌ای دانستن، نگرشی فرسوده و محکوم به شکست است.

در هویت ملت دموکراتیک، افراد می‌توانند بر اساس تعلقات اجتماعی، اثنیکی، فرهنگی، دینی و مذهبی خویش زندگی کنند. هویت ملت دموکراتیک با هویت‌های، اجتماعی، اثنیکی، ملی، مذهبی، دینی، فردی و قبیله‌ای ناسازگار نبوده و همدیگر را تغذیه و تقویت می‌کنند. اگر هویتی کلی مانند ملت ایرانی نیز وجود داشته باشد، هویتی فرای نگرش مطرح نمودن یک ملت و خلق خاص بوده و این هویت در طول تاریخ با همکاری تمامی تنوعات موجود در ایران پدیدار گشته است. تأکید فراوان بر زبان، ملت، مذهب و دینی خاص، سبب تضعیف هویت ملی و از بین بردن همبستگی اجتماعی می‌شود. علل تضاد فاحش میان خلق‌ها و جوامع ایران با دولت و حکومت، دور بودن ملت یا خلقی از مشارکت در قدرت نیست و این امر سبب نارضایتی مردم نشده است؛ اینکه قدرت همیشه در پی سرکوب و پاکسازی فرهنگ و هویت تنوعات ملی ایران بوده، آنان را به جریان مخالف تبدیل نموده است. در این راه، نظام ایران مجبور است نه تنها در عرصه‌ی سخن، بلکه در عرصه‌ی عمل هویت‌های فرهنگ را بپذیرفته و با اعمال قدرت و فشار بر فرد و تمام جامعه، تنها سبب افزایش گسست میان حکومت و دولت با جامعه می‌شود. اما در وضعیت کنونی منطقه و اراده‌مندی خلق کورد و دیگر خلق‌های ایران، یک راه، پیش روی حکومت و دولت ایران قرار دارد و آنهم تعاملی دموکراتیک با خلق‌های ایران می‌باشد که این امر نیز لازمه‌ی موارد بسیاری است که چند نمونه‌ی آن را بیان می‌داریم:

۱- بایستی به فضای اتحاد ضمن تفاوت‌مندی احترام گذارد.

۲- مانع از فعالیت تنوعات فرهنگی نشده و هویت‌های مختلف دموکراتیک را مشروع بداند.

۳- نبایستی با مهندسی جامعه و دیدگاهی رسمی و فرای جامعه و بدون حضور اراده‌ی جامعه یا حضور حداقلی آن، هم در امر تصمیم‌گیری و هم اجرا، هویتی را تعریف و مشخص نماید.

۴- به جای هویت‌سازی در صدد پذیرفتن هویت‌های متنوع باشد و از نگرش و رویکرد اعمال سلطه بر هویت‌ها دوری گزیند.

۵- در امر روشن‌گردانیدن مسیر جوامع از سوی خودشان برای برآوردن نیازهایش و ایجاد همدلی با جوامع دیگر، مانع ایجاد نکند.

۶- از ترویج فرهنگی غالب و عناصر فرهنگ‌ساز تک‌پایه‌ای دوری کند.

۷- دیدگاه حذفی در قبال فرهنگ‌های متفاوت که آن‌را اقلیت و به تبع آن فاقد حق و حقوق می‌داند را در میان جوامع ایران اعمال نکند.

۸- از گام برداشتن جامعه در مسیر خلاقیت و مشارکت در تعیین سرنوشت خویش ممانعت به عمل نیآورد.

۹- از رویکرد و نگرش برقراری ارتباطات یک‌سویه که توان برخورداری از قدرت فرهنگی جوامع پیرامون را ضعیف نماید دور گزیند.

۱۰- با ارتباطات دموکراتیک مستقل از قدرت متکی بر هم‌گرایی و گفت‌و شنود میان جوامع ممانعت به عمل نیآورد.

تنها بدین شکل می‌توان شاهد وفاق ملی، اتحاد ملی و تشکیل ایرانی نیرومند با مشارکت و همکاری تمامی تنوعات فرهنگی، اثنیکی، ملی، دینی و مذهبی باشیم.

## هویت ملی، پدیده‌ای فرای غالب ساختن فرهنگ

### یک ملت یا خلق خاص

در عصری که به سر می‌بریم دیگر شاهد ضعیف شدن و رنگ‌باختن، مفاهیمی از قبیل جهانی‌سازی یک‌طرفه، درهم‌آمیختگی، ادغام فرهنگی، دنیای تک‌زبانی و فرهنگ غالب هستیم. با افزایش سطح آگاهی و سازماندهی جوامع، شاهد رسمی شناختن هویت جامعه و کم‌رنگ شدن هویت برجسته‌ی دولت‌ها هستیم. نظریه‌های که طبق آن، یک فرهنگ بازبزرگ فعال بوده و دیگران همیشه در تلاش دست یافتن به مقام او باشند، ترک‌های فراوانی برداشته است. دیگر مانند سده‌ی گذشته، افراد جامعه به جای تلاش برای سرعت‌بخشی به همسان گشتن با فرهنگ غالب و قبول طرح‌های مهندسی در راستای پذیرفتن فرهنگ غیرخودی و منفعل ساختن فرهنگ خویش، به امر شتاب‌دهی به پیشرفت‌های زندگی اخلاقی و سیاسی در جامعه‌شان روی آورده‌اند. نمود این واقعیت را می‌توان در میان خلق‌های ایران به‌ویژه خلق کورد به وضوح مشاهده نمود. امروز کوردها، نقش معناداری را در شکل‌گیری ادراک، افکار و احساس و در کل دنیای معنایی و مادی جامعه‌شان بازی می‌کنند. به همین دلیل با تمام توان خویش در مقابل ذهنیتی که به ذوب‌نمودن تنوعات روی آورده و به قول خودشان درصدد کاهش پیچیدگی‌ها و از بین رفتن توطئه‌های می‌باشد، از طریق سازماندهی خویش در تمامی عرصه‌ها به مبارزه برمی‌خیزد. خلق کورد و دیگر خلق‌های ایران به چنان نیروی دموکراتیک و همدلی‌ای دست یافته‌اند که از طریق تأمین دانش، انتخاب شایسته و ارادی، صلاحیت و امنیت خویش را تعیین نموده و به کسی اجازه نمی‌دهد که توانایی از میان برداشتن موجودیت و هویت‌شان را داشته باشد. نیروی دموکراتیک ناشی از معیارهای و اخلاق نهادینه‌شده‌ی اجتماعی در جوامع که به‌وسیله‌ی تمامی هویت‌های یک جامعه وضع شده و خود نیز آن را به اجرا درمی‌آورند، امری است انکارناپذیر که هر کسی بایستی به نیروی آن اقرار نموده و این

## دموکراسی طبقه‌ی حاکم

عده‌ای بسیاری که دست از مبارزه برداشته‌اند، می‌پندارند که همه چیز به خیر و خوشی ختم می‌شود و دموکراسی دایر می‌گردد. این افراد برای توجیه این گفته‌ی خویش چشم خویش را بر واقعیات کشورهای که در آن‌ها مداخله صورت گرفته بسته و سعی می‌کنند آن را به شکل دیگری تحت عنوان دموکراسی به مردم قالب کنند. نمونه‌های دولت‌هایی که در آن‌ها مداخله صورت گرفته، تصویری دیگر از این قضیه را به همگان نشان داده است. در برخی از کشورها مانند افغانستان، عراق و مصر در ابتدای امر نیمچه دموکراسی‌ای شکل گرفت اما پس از مدتی شاهد آن بودیم که حکومت‌های جدید نیز پس از شکل‌گیری مخالفت در میان جامعه، به سرکوب آنان دست زدند؛ اما با این تفاوت که این‌بار کسی نیست که این اتفاقات را در بوق و کرنا کند و صدایشان به گوش دیگر جهانیان نمی‌رسد. پس اینکه که ناجی ما بشود آمریکا و منتظر ظهورش در ایران و ارمغان آوردن آزادی و دموکراسی باشیم، خودفریبی است بس بزرگ برای مشروعیت دادن به انفعال و دست برداشتن از مبارزه. یعنی دل مردم را خوش کنیم که به زودی مشکلات‌تان حل می‌شود تا انفعال خویش را پنهان کنیم. آری دموکراسی به این کشورها آمده اما چه دموکراسی‌ای؟ دموکراسی در میان طبقه‌ی حاکم. البته منظورم این نیست که طبقه‌ی حاکم ذهنیتی دموکراتیک پیدا کرده و می‌خواهد حق مردم را بدهد؛ بلکه منظورم از دموکراسی طبقه‌ی حاکم این است که دیگر مانند گذشته یک نفر بر مسند قدرت ننشسته و قدرت در میان طبقه‌ی حاکم دست به دست می‌شود. قبلاً دیکتاتور یکی بود، اکنون گروه‌ای شده‌اند. این دموکراسی چه خیری برای جامعه داشته، پرسشی است که بایستی از تمامی کسانی که دست از مبارزه برداشته و منتظر ناجی هستند، پرسید.

## اسلام سیاسی و تقابل آن با اسلام مدینه

در این مقاله سعی خواهیم کرد تا به تمایزات اسلام مدینه با اسلام منحرف‌شده‌ای که از زمان حاکمیت تجار عرب مکه و به پیشاهنگی معاویه شروع شده و امروز نمود آن را در دولت‌های اسلامی همچون ایران می‌بینیم، به اختصار بپردازیم. پس لازم است به بُعد تاریخی آن بپردازیم. جنبش اجتماعی، سیاسی و اخلاقی‌ای که از سوی حضرت محمد آغاز گشت، حرکتی جهت از میان برداشتن انحصارهای تجاری مکه به پیشاهنگی اقشار ستمدیده‌ی جامعه بود. یکی از اصول اساسی مبارزه درهم شکستن انحصار تجاری و انحصار سیاسی تجار مکه و نیروبخشی به جامعه‌ی اخلاقی و سیاسی بود. اما با فشارهایی که بر وی وارد شد ناچار به ترک مکه و مهاجرت به مدینه شد. وی در مدینه برای موفقیت در این مبارزه، خلق و سازماندهی آن را از طریق مجلس‌های دموکراتیک که اراده‌ی آن‌ها در آن نمود می‌یافت، امری اساسی می‌دید. مسجدها را در این راستا بنا نهاد. در مساجد تمام کارهای قضایی و اجتماعی مربوط به مسلمانان انجام می‌شد. جایگاه و کارکرد مسجد، همچون مجلس دموکراتیک بود. مسائل اجتماعی، مطرح شده و به شور گذاشته می‌شد تا راه‌حلشان را پیدا کنند. نماز، روزه و ذکات نیز برای تقویت نمودن باورداشت‌ها و اعتقاد راسخ به مسائل اخلاقی و احساس مسئولیت در برابر جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کردند نقش آموزش را ایفا می‌کرد. با این راهکارها شخصیتی اخلاقی و سیاسی آفریده می‌شد و در این مراسم‌ها وظایفش یادآوری می‌شد. وظایفی که بر این عبادات

ارجحیت داشتند. اسلام مدینه تمامی خلق‌ها را در تصمیم‌گیری‌ها مشارکت می‌داد و مسجد این نقش را به عهده می‌گرفت. مسجد همچنین مرکز فرهنگ، هنر و شعر بود و در راستای غنای فرهنگی جامعه گام‌های چشمگیری برمی‌داشت. حضرت محمد آریستوکراسی مکه را درهم شکست و حکومتی مردمی با حضور تمامی اقشار و رنگ‌ها را بنا نهاد. آزادی‌خواهی و برابری‌طلبی از اهداف و دلایل وجودی این جنبش بود. حضرت محمد خدایان را نابود و حکومتی مردمی را ایجاد کرد. اما در مدت‌زمان کوتاهی تجار مکه توانستند اسلام را آلت قدرت‌طلبی خویش نمایند. اشراف مکه برای کسب سود بیشتر اقدام به سرکوب جامعه‌ی اخلاقی و سیاسی کردند که محمد بنا نهاده بود. بدین منوال برآن بودند تا از جنبش محمد که سدی در برابر زیاده‌خواهی آنان ایجاد کرده بود انتقام بگیرند. اسلام سنت‌مدارانه با فشارها و سرکوب‌هایی که انجام داد مانع از سازماندهی و رشد اسلام راستین در جامعه شد. همچنین روی‌آوری به ظواهر دینی از سوی مسلمانان و سازماندهی نمودن جامعه از سوی دین‌داران راستین، از عوامل مزید بر این علت شکست شد.

در ایران نیز تلاش‌های بسیاری جهت بازگردانی اسلام به مسیر اصلی‌اش صورت گرفت. شیعه خواست که دین منحرف‌شده را به جوهره‌ی خویش بازگرداند. به همین دلیل دین حکومتی را ترک گفته و جامعه‌ی اخلاقی و سیاسی را مبنای قرار داده است. تلاش‌های شیعیان در این مسیر ستودنی است اما با حاکم شدن صفویان ویژگی انقلابی خویش را از دست دادند. شیعه‌ی علوی جای خویش را به شیعه‌ی صفوی‌ای داد که امروز نیز در ایران حکمفرما است. هرچند در ظاهر و با عناوینی که بر خود نهاده‌اند می‌خواهند خویش را وابسته و یا حتی دل‌سوخته‌ی اسلام نشان دهند اما در عمل و فکر ضد اسلام راستین و خادم نظام هژمونیک‌اند. ظهور مذاهب متعدد در دین اسلام و ایجاد فرقه در مذاهب، نخست به علت انحراف از دین واقعی و دوم اصلاحات نابینادین که به سوی انحراف کشیده شدند بود. علت واپس‌ماندگی خاورمیانه، خیانتی می‌باشد که از سوی فرقه‌های اسلام چه شیعه و چه سنی وابسته به قدرت علیه اسلام مدینه صورت گرفته است. این روند از مکه و معاویه آغاز و با حکومت‌های همچون دیوان سالاران ایران و اشخاصی چون خامنه‌ای‌ها و دیگر فقیهان حکومتی ادامه دارد. طمع سوداندوزی و قدرت‌طلبی به هیچ فرهنگ و سنتی رحم نمی‌کند. شیعه نیز همچون دیگر اشکال حکومتی دین در این تله‌ی قدرت‌طلبان گرفتار آمد. اکنون به چند مقایسه اسلام کنونی ایران و اسلام مدینه می‌پردازم تا تمایزاتشان بارز شود. اسلام مدینه در خدمت به طبقات فقیر و فرودست جامعه و پیشبرد جامعه‌ی اخلاقی و سیاسی است حال آنکه اسلام معاویه و ایران در خدمت به منافع دولت - ملت و توسعه‌ی ملی‌گرایی افراطی بر مبنای مذهب است. در اسلام مدینه گفت‌وگوها و سنت‌ها و آزادی عقاید و نظرات وجود دارد و در اسلام حاکمان ایران نسل‌کشی فرهنگی و لگدمال نمودن عقاید و نظرات. در اسلام مدینه اتحاد ضمن تفاوت وجود دارد و در اسلام سیاسی همگن‌سازی از طریق آسیمیلاسیون. در اسلام مدینه جامعه محوری وجود دارد و در اسلام دیوان‌سالار به حاشیه راندن. اسلام سیاسی هیچ تکاثر و تنوعی را بر نمی‌تابد حال آنکه اسلام مدینه سنت‌ها و فرهنگ‌ها را با تعاملی که میان‌شان به وجود می‌آورد ملون‌تر می‌نمود. اسلام سیاسی فکر و ایده‌ی خویش را اساس می‌گیرد و اسلام مدینه خرد و اندیشه‌ی جامعه را نیرو می‌بخشد؛ امت واحدی که دربرگیرنده‌ی همه‌ی فرهنگ‌ها نیست بلکه ذوب‌کننده‌ی همه‌ی فرهنگ‌ها در قالب ایدئولوژی شیعه‌گری و ملی‌گرایی فارس خویش را نهادینه کرده، دیگر فرهنگ‌ها را پژمرده و بی‌رمق می‌کند. حضرت محمد بانی صلح میان اوس و خزرج بود و دیوان‌سالاران دینی حاکم در ایران باعث جنگ و خونریزی میان ملت‌ها - برای نمونه ایجاد تفرقه میان کوردها و آذری‌ها - هستند. بنابراین بروز ایستار و مقاومتی اخلاقی مبتنی بر اسلام مدینه در مقابل آن امری طبیعی است و گریزناپذیر. باید محتوای دموکراتیک فرهنگ دینی در چارچوب ملت دموکراتیک به صورت عنصر آزاد، برابر و دموکراتیک ارزیابی گردد. بایستی جهت حل مسائل،

برای فرهنگ اسلامی جایگاه ویژه‌ای در نظر گرفت. خود سنت‌ها و فرهنگ‌هایی که دین بر مبنای آن‌ها تشکیل شده به معنای مقاومتند. مقاومت در برابر نایکسانی و زورمداری. این عوامل ریشه در جامعه و فرهنگ مقاومت آن دارند. اعدام، زندان، شکنجه و افزایش فشار و سرکوب ریشه‌اش را نخواهد خشکاند. این مفاهیم با آسیمیلاسیون، قتل‌عام جسمانی و یکپارچه‌سازی از بین نخواهند رفت و جان تازه‌ای به جامعه خواهند بخشید. در توافق سازنده‌ی جنبش‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مخالف، می‌توان اسلام فرهنگی را دخیل نمود. اسلامی که بر پایه‌ی اخلاق و اساس گرفتن خرد جمعی جامعه برنامه‌هایش را ریخته و پیشبرد دهد؛ نه اینکه آخوندی حکومتی نشست و بنا بر منافع حکومتی خویش، تعریفی منحرف و مخالف با اخلاق جامعه به افراد آن تزریق نماید و خویش را عقل کل و جامعه را فاقد خرد بداند. حکومت ولایت فقیه دست از اسلام محمدی و خلق شسته است. دیوان‌سالاران دینی حاکم در ایران همانند فرعونیان مکی طمع ثروت، قدرت‌اندوزی و حاکمیت دارند؛ کسانی که خویش را یگانه مالک این دنیا و آن دنیا می‌دانند. حکومت دروغ، گناه، کینه‌توزی، ستم و مروج فحشا هیچ پیوندی با اسلام مدینه که برای از میان برداشتن این مسائل می‌جنگید، ندارد؛ حکومتی که همانند حاکمان مکه، مسلمانان واقعی را در محاصره‌ی نه تنها اقتصادی بلکه در تمام عرصه‌ها قرار داده است. هوای آزاد و سالم اسلام مدنی را به فضایی خفقان‌آور، آلوده و زهرآگین تبدیل کرده‌اند. ناپاکی به جای پاکی؛ جهل به جای نور و روشنایی اشاعه می‌یابند. پیامبر سنگ بر دوش مسجدالحرام را تأسیس کرد اما اکنون زمامداران اسلامی مانند فرعونیان کاخ‌های خویش را بر پشت مردم بنا می‌نهند. هدف محمد گسستن بندهای اسارت و بندگی خلق‌ها و دعوت به نیکی، درستی، پاکی و روشنایی بود اما هدف ولایت فقیه، معبود خویش نمودن خلق است. پیامبر جامعه را در حدود و حقوق برابر نمود اما اینان حدود و حقوق را تنها برای حامیان و طرفداران خویش یعنی تنها برای فقیهان وابسته به قدرت و ایادی آن‌ها رعایت می‌کنند. پی‌ریزی نظام اجتماعی اسلام راستین اکنون جای خویش را به سلطنت ولایی داده است. سلطنت ولایی مرگ اسلام است. اکنون که در اثر حقیقت‌خواهی انسان، حقیقی نبودن این حکومت آشکار شده مردم در حال دست شستن از حکومت ولایت فقیه هستند. نقشه‌های حکومت سلطنت ولایی نقش بر آب شده است و روی واقعی‌اش بر همگان عیان. شاید اگر اکنون محمد بود نامه‌ای به فرمانروایان کنونی ایران که روی خسروپرویز را نیز سفید کرده‌اند می‌نوشت و در صورت عدم قبول دعوت فرمان جهاد علیه آنان می‌داد. یکی از شیوه‌های راستین اسلام که از ماهیت و طبیعت آزادی‌بخش آن نشأت می‌گیرد جهاد با شمشیر در کنار جهاد با بیان است که حرکتی تدافعی است. جهاد در اسلام راستین، حرکتی مستمر و دائمی در برابر ظلم، ستم و تجاوز است. پس زمان یا مکان خاصی ندارد و یا شخصی خاص برای صدور حکم آن الزامی نیست. حکم جهاد با دیدن ظلم و ستم حقی مشروع و جاری می‌گردد و باید هر مسلمان واقعی به آن عمل کند. خیانت‌های حاکمان اسلامی را می‌توان با جهاد از بین برد و جامعه را به حقیقت و اسلام مدینه پیوند داد. پس بایستی سلطه‌ی حکومت ولایی را با جهادی اکبر در تمامی عرصه‌ها و با هم‌گرایی در هم شکنیم. در اسلام بندگی تنها برای خدا وجود دارد نه برای بعضی از اسلام‌ستیزان که پایه‌ی حکومتشان را بر اساس خون‌ریزی و خون‌خواری بنا نموده‌اند. اینان به جای کمک به خلق‌ها و مردم لباس فقیهانه بر تن کرده‌اند و حکم تکفیر برای مبارزان آزادی آن هم تحت عنوان عالم دینی و طلایه‌دار اسلام صادر می‌کنند. زمامداران جمهوری اسلامی دیگراندیشان را ملحد، مرتد و کافر خوانده و درصد ترور یا مسکوت نمودن آن‌ها برمی‌آیند. همچنین سعی در تحقیر آزادی‌خواهان دارند. آنان شیعه و ولایت فقیه را تنها در خدمت به صنف فقیهان و برای تفسیر باب دل خودشان از اسلام، زمامداری سیاسی، حکومتی و دولتی خویش و همچنین به جیب زدن سرمایه‌ی ملی ایرانیان به کار می‌برند. کارکردهایی چنین به دین تشیع و اسلام دادن، تنها و تنها برای منافع فقیهان حکومتی است. اینان مسائلی را طرح‌ریزی کرده‌اند که بنیادش تبعیض‌آمیز است. از جمله نابرابری زنان و مردان، نابرابری مسلمان و

نامسلمان، نابرابری اقوام و ملت‌ها، نابرابری معتقدان به مذاهب مختلف، نابرابری فقیه و غیر فقیه را با نام فقه و اسلام و مذهب شیعه انجام می‌دهند. حال آنکه اسلام مدینه و شیعه‌ی علوی شخص‌پرست نیست، بلکه حقیقت‌طلب و خواستار از بین بردن انحرافات در دین است. پس، به اعتقادش پایبندی دارد نه به شخصی که خویش را ولی امر مسلمین می‌داند. اسلام مدینه به جای دفاع از حکومت دینی از نظام دموکراتیک ملتزم به آزادی و حقوق انسان‌ها دفاع می‌کند و هیچ‌گاه حکومت را به منفعت خلق‌ها ترجیح نمی‌دهد. اسلام مدینه مبلغ دینی واقعی است که صلح‌طلب می‌باشد و نه پرچم‌دار جنگ و دشمن‌تراشی. پس باید شخصیت‌های دینی به جای قداست‌بخشی به برخی افراد و خدایی خواندن آنان، پا در راه صلح و آشتی و آزادی برای بشر نهند. باید هدف واقعی دین را که توجه به مقتضیات معنوی و اخلاقی جامعه و ملت‌هاست را در پیش بگیرند و دست از انگ کافر زدن بر این شخص و آن شخص و این فرقه و آن فرقه بردارند. تنها بدین گونه می‌توان فرهنگی غنی و پویا داشت و با احترام به اعتقادات تمامی افراد و اقشار جامعه، جامعه‌ای سالم با غنای فرهنگی ایجاد کرد. در غیر این‌صورت نیروی ذاتی جامعه و مسلمان معتقد به اسلام مدینه اجازه‌ی تداوم حکومت به سلطه‌داران دینی را نخواهند داد.

## جمهوری اسلامی، پیام آور فقر، فحشا و اعتیاد برای جامعه‌ی کورد

اعتیاد یکی از ابزار جنگ نرم جمهوری اسلامی است که سرمایه‌گذاری و تمرکز جدی‌ای بر این موضوع به عمل آمده است. حکومت جمهوری اسلامی به علت ناکام ماندن در سیاست‌های پیشین خود برای به زانو آوردن کوردستان که سرزمینی غنی از لحاظ فرهنگی، مادی و معنوی است، به توطئه‌ی گسترش اعتیاد در این سرزمین دست زد. یکی از تراژیک‌ترین مسائل در جوامع ایران، به‌ویژه جامعه‌ی شرق کوردستان، اعتیاد به مواد مخدر است. جوان ناکام‌مانده برای فرار از مشکلات اجتماعی و خانوادگی، تبعیض و فقر و دیگر معضلات ساخته‌شده از سوی جمهوری اسلامی، به مواد مخدر پناه می‌برد. پناه به چیزی می‌برد که ویرانگر خانواده و جامعه است و روح و روان آدمی را به پست‌ترین درجه می‌رساند. متأسفانه این امر، اینک دامن کودکان و نوجوانان را نیز گرفته است. به‌گونه‌ای که مراکز آموزشی راهنمایی، دبیرستان و تحصیلات عالی به مرکز ابتلا به آن مبدل گشته است. مکان‌های آموزشی، مبدل به جایی برای گستراندن دام جهت کودکان و نوجوانان گشته‌اند. نهادهای جمهوری اسلامی که در این زمینه به فعالیت می‌پردازند، طعمه‌ی خویش را برای مزدوری در این مکان‌ها پس از ابتلا به مواد مخدر جذب نهادهای بسیج می‌کنند. فرد معتاد به علت وابستگی شدید جسمی و روانی به ماده‌ی مخدر و

همچنین به علت منزوی شدن در جامعه و خانواده و طرد از سوی آنان، به راحتی جذب این نهادهای مزدوری می‌شود. فرد گرفتار شده، ضمن جذب در این نهادها سعی می‌کند که افراد بیشتری را مثل خود کند و انتقامش را به جای بانی اصلی کار از هم‌سن‌وسالانش در جامعه بگیرد. وضعیت چنان است که دختران دانشگاهی اکنون بیش از پسران در هنگام تحصیلات عالی به مواد مخدر روی می‌آورند. طبق آمارها بیش از یک‌چهارم دختران دانشجوی حداقل به یک نوع ماده‌ی مخدر اعتیاد دارند. اینان با جذب در نهادهای بسیج ابزار دست حکومت اسلامی برای بقای در قدرت و تیشه به ریشه‌ی جامعه زدن می‌شوند. اعتیاد، مزدوری و فحشا قصه‌ی تلخ جوانانی است که می‌توانستند که مبارزان واقعی خلق‌شان در راه رسیدن به آزادی و مبارزه با سیاست‌های جمهوری اسلامی بشوند که جوانان و به تبع آن جامعه را مورد هدف قرار داده است. اما اکنون سر از قبرستان وسیعی که جمهوری اسلامی برایشان تدارک دیده درآورده‌اند. سرانه‌ی مبارزه با اعتیاد و پیش‌گیری در مدارس ایران طبق آمار دولتی حدود ۲۰۰ تومان است که آن هم معلوم نمی‌شود به جیب کدام مسئول می‌رود. بدون شک هزینه‌ی سازماندهی وسیع معتاد نمودن آنها، چند صد برابر و چه بسی چند هزار برابر این هزینه‌ی به اصطلاح پیشگیری و درمان باشد.

اعتیاد یکی از ابزار جنگ نرم جمهوری اسلامی است که سرمایه‌گذاری و تمرکز جدی‌ای بر این موضوع به عمل آمده است. حکومت جمهوری اسلامی به علت ناکام ماندن در سیاست‌های پیشین خود برای به زانو آوردن کوردستان که سرزمینی غنی از لحاظ فرهنگی، مادی و معنوی است، به توطئه‌ی گسترش اعتیاد در این سرزمین دست زد. جمهوری اسلامی که دستش برای همگان رو شده، از طریق نهادهای جنگ ویژه‌ی خویش علیه جامعه، به این دو رویکرد به صورتی سازماندهی‌شده و گسترده در تمامی جوامع ایران و به ویژه جوامعی روی آورده که بیش از دیگران فرهنگ مقاومت در میان آنان وجود داشت. بدین وسیله بر آن شدند که بین هدف خلق کورد برای رسیدن به آزادی و حقوق خویش، با مبارزات آزادی‌خواهانه‌اش فاصله بیندازند. اعتیاد در جامعه می‌تواند جامعه را از لحاظ فرهنگی و سیاسی ذوب کند. جامعه‌ی معتاد، در مقابل فرادست خویش و قدرت احساس ضعف و ناتوانی شدید می‌نماید. چنین جامعه‌ای که فاقد اراده‌ی تصمیم‌گیری است نمی‌تواند از شرافت، ناموس و حیثیت خویش که همان آزادی است دفاع نماید. در عرصه‌ی فرهنگی نیز دچار از خودبیگانگی و بی‌هویتی شده و انسجام، سامان‌مندی و همبستگی در میان اعضایش به حداقل می‌رسد. بدون شک ایجاد جامعه‌ای معتاد از اهداف اساسی جمهوری اسلامی است که هیچ‌گاه ارزشی برای جامعه و اراده‌ی آن قائل نشده است. نظام جمهوری اسلامی که مشروعیتش را از دست داده، از اراده و جامعه‌ای سازماندهی‌شده بسیار هراسان است و بهترین حربه در مقابل آن را هجوم به ارزش‌های اخلاقی جامعه می‌داند. اعتیاد و دیگر معضلات متعاقب آن یعنی فحشا نیز کاری‌ترین ضربات را بر پیکره‌ی اخلاقی جامعه وارد می‌آورند.

در این اواخر از سوی خلق‌مان در شرق کوردستان مطلع شدیم که نهادهای دولتی در کوردستان شیوه‌های دیگری را برای پیشبرد توطئه‌ی خویش علیه خلق کورد به کار می‌برد. مثلاً در شیوه‌ی جدید پخش مواد مخدر و فحشا که در سال‌های اخیر در بسیاری از شهرهای کوردنشین متداول گشته، خرید و فروش مواد و یا امر فحشا از طریق تلفن صورت می‌گیرد. تمامی موارد از نوع مواد مخدر گرفته تا مقدار آن و یا سن و سال فاحشه‌ها و محل و جای آن با استفاده از تماس‌های تلفنی معین می‌گردد. حتی این وعده و وعید به افرادی که تماس می‌گیرند، داده می‌شود که از دستگیری نترسید چون خود نیروی انتظامی و ارگان‌های گویا امنیتی با ما هستند. حتی پا را فراتر گذاشته و می‌گویند در صورت تشکیل پرونده در محاکم قضایی آشنا داریم و مشکل را حل می‌کنیم. یعنی هرگونه تضمینی برای این کار از سوی این افراد داده می‌شود. یا گاهی آدرس خویش را داده و جنس خواسته‌شده را برای او می‌برند. انگار که سفارش غذا می‌دهند. این نشان می‌دهد که نیروهای انتظامی از این وضعیت به روشنی مطلع هستند اما از انجام هر عملی جهت

مقابله با آن پرهیز می‌کنند. حتی به آنان یاری می‌رسانند. صاحبان خانه‌های فحشا، طعمه‌ی خویش را که بیشترشان دختران فراری و افرادی هستند که با کشیدن تصویر از آن‌ها در صورت مرتکب شدن به این اشتباه تهدید به پخش آن می‌کنند، معتاد می‌نمایند تا وابسته به این خانه بمانند. یعنی تمام پل‌های پشت سرش را خراب‌شده نشان می‌دهند تا با آن‌ها در امر فاحشگی همکاری کنند و افراد بیشتری را به دام بکشند. لازم به ذکر است در حالی که شاهد سازماندهی این موارد از سوی نهادهای دولتی در کوردستان هستیم، از سوی دیگر روزانه در ایران قوانین اجتماعی و فرهنگی بسیاری به تصویب می‌رسد و آن را در بوق و کرنا می‌کنند و گویا تنها دغدغه‌ی حکومت مبارزه با این مظاهر زشت اجتماعی است. یا روزانه در مورد مدل پوشش زنان و مردان برنامه‌های ساخته می‌شود و طرح‌های بسیاری اجرا می‌شوند.

در این اواخر نیز مد شده که هر کدام از مراکز قانون‌گذاری، قضایی و اجرایی، دیگری را در عدم موفقیت پروژه‌های گویا مبارزه با اعتیاد و فحشا مقصر می‌دانند. ستاد مبارزه با مواد مخدر، دستگاه قضایی را، دستگاه قضایی، نیروی انتظامی را، نیروی انتظامی، پلیس مبارزه با مواد مخدر را و هرکدام از اینها مجمع تشخیص مصلحت نظام را نشانه می‌گیرند. با این ترفند و بازی‌ها می‌خواهند نشان دهند که گویا آنها واقعا می‌خواهند کاری کنند اما به علت مشکلات اجرایی و قانونی توان آن را ندارند. با این بازی‌ها جامعه را فریب دهند. اینان، همه دست‌اندرکار پخش مواد مخدر و رواج فحشایند و تمامی ارگان‌هایی که در این راستا برپا شده‌اند در بخشی از یک سازمان کلی برای بیشتر نمودن این موارد دست دارند. روحانیون وابسته به ولایت فقیه نیز که خویش را ناجی دنیا و آخرت قلمداد می‌کنند در مرکز این سازمان قرار دارند. هر روز دم از انتخاب مدل مو و پوشش می‌زنند اما این معضلات اجتماعی را مسکوت کرده و با سکوت خویش به آن مشروعیت می‌بخشند. وجود و افزایش تعداد معتادان و گسترش فحشا در جامعه، امنیت روانی بیشتری را نیز برای حاکمان مستبد ایران به وجود می‌آورد؛ لذا به همه‌گیر کردن آن می‌اندیشند نه مبارزه با آن برای ریشه‌کنی. با این کار، جامعه را ضعیف کرده و تنها دغدغه‌ی خانواده‌ها و جوانان نیز دست و پنجه نرم کردن با این معضل اجتماعی می‌شود.

می‌توان گفت در ایران بیش از نیمی از جمعیت ایران درگیر معضل اعتیاد هستند. مسئله‌ی اعتیاد به مواد مخدر، دامن‌گیر بسیاری از خانواده‌های ایرانی شده و به صورت مستقیم یا غیر مستقیم دغدغه‌ی اصلی بسیاری از خانواده‌های ایرانی است. سال‌های متمادی است که از برپایی جلسات و کمپ‌های ترک اعتیاد و مواد جایگزین برای ترک مواد مخدر می‌گویند اما طبق آمار خودشان، نه تنها آمار اعتیاد بیشتر شده، بلکه سن ابتلا به آن نیز کمتر و کمتر می‌شود. حتی به میان کودکان نیز کشیده شده است. هر روز از پروژهای پوشش اسلامی مردان و زنان سخن می‌گویند اما به صورتی بارز شاهد افزایش آمار فحشا و بیبندوباری در جامعه‌ی ایرانی هستیم. این یک تناقض آشکار در سخن و عمل می‌باشد. حتی در بعضی موارد، فرد معتاد جهت جلوگیری از جدایی همسر و ممانعت از سرزنش و نزاع با او، او را شریک استعمال مخدر می‌کند. به گونه‌ای که اگر موفق به این کار شود حتی در مواردی از همسر خویش جهت تهیه‌ی مواد استفاده می‌کند و او را وادار به تن‌فروشی می‌نماید. طلاق هم به نوبه‌ی خود در جامعه‌ی اکنون ایران معضلی جدی به حساب می‌آید که می‌توان آن را یکی از پیامدهای اعتیاد نامید. ایدز نیز از دیگر عواقب آن می‌باشد که فرد مبتلا به آن این بیماری را به همسر و فرزندان و سپس با توجه به عقده‌ای که شکل می‌گیرد می‌خواهد به تمام جامعه انتقال دهد. اعتیاد پدر در ایران که بنا به مناسبات اجتماعی و دولتی که در ایران وجود دارد در بیشتر خانواده‌ها تنها نان‌آور خانواده است، سبب فقر اقتصادی نیز می‌شود. این امر در جایگاه اجتماعی فرزندان نیز تاثیر گذاشته و همیشه چنین فرزندان از سوی اطرافیان سرکوفت می‌شوند. در برخی موارد نه تنها اموال خانه بلکه خود افراد خانه نیز از سوی فرد معتاد به فروش گذاشته می‌شوند. اعضای خانواده مجبور می‌شوند علاوه بر مخارج خانواده، هزینه‌ی مواد مخدر پدرشان را

نیز تامین کنند. با توجه به محدودیت‌هایی که از آن بحث نمودیم و سیاست‌های دولت در زمینه‌ی اعتیاد و فاحشگی، افراد این خانواده‌ها، مناسب‌ترین و آماده‌ترین گزینه برای نهادهای جنگ ویژه‌ی جمهوری اسلامی علیه جامعه می‌شوند.

در پنج سال اخیر نیز، تولید داخلی مواد مخدر صنعتی به صورت چشمگیری افزایش یافته است. مثلاً زمانی متادون را در بهزیستی‌ها، مراکز و کمپ‌های ترک اعتیاد و به قول خودشان در مراکز بازپروری زندان (ناگفته نماند که ماموران زندان عاملین و مروجین پخش مواد مخدر می‌باشند)، جایگزین دیگر مواد مخدر کردند. حتی در کرج نیز لابراتواری بزرگ برای این منظور ساخته شد تا متادون را از آلمان وارد نکنند و به تولید داخلی دست بزنند. ابتدا هم تبلیغات کردند که این ماده اعتیادآور نیست و پس از مدتی، دیگر نیازی به مصرف مواد مخدری نداری که پیشتر مصرف کرده‌ای. خود من در زندان شاهد این تبلیغات کذب در زندان از سوی دکتر و مشاورین زندان بودم اما در همان سال اول دیدم که سه نفر بر اثر مصرف آن جان باختند. یا به فردی که معتاد به حشیش یا تریاک بود قرص متادون خورانده می‌شد اما پس از آزادی تنها تزریق هرویین و مواد مخدر صنعتی جوابگوی او بود. این بود برنامه‌ی ترک اعتیاد جمهوری اسلامی در زندان‌ها. یکی از دیگر برنامه‌های جمهوری اسلامی در زمینه‌ی گسترش اعتیاد در جامعه، دسترسی آسان به آن و پائین آوردن قیمتش است. به‌گونه‌ای که حداکثر در ده دقیقه و به بهای چند کیلو میوه، فرد معتاد می‌تواند آن را به دست آورد. در سال‌های اخیر، جمهوری اسلام با یک باند مافیایی از طریق مشارکت سپاه پاسداران، نیروی انتظامی و مرکز به اصطلاح مبارزه با مواد مخدر، اقدام به تولید مواد مخدر صنعتی در کل ایران، به‌ویژه مناطق کوردنشین نموده است. نمونه‌ی بارز آن شهر ارومیه است که هر کس از مکان لابراتوارهای تولید مواد مخدر صنعتی خبر دارد. در پیرانشهر، سقز، سردشت، سنندج و دیگر شهرها نیز چنین مراکزی برپا نموده‌اند. در این راستا نیز نیاز به قرص‌های پیش‌ساز مواد مخدر وجود دارد که به صورتی سازمانی از طریق افراد وابسته به خود آنها را وارد کوردستان می‌کنند. در نمونه‌ای از آن، در شهرستان سنندج شاهد آن بودیم که در باشگاه‌های ورزشی اقدام به ساخت لابراتوارهای تولید مواد مخدر صنعتی کردند. این افراد هم درآمد هنگفتی را به جیب می‌زدند و هم جوانان مستعد را تحت عنوان پیشرفت در ورزش را گرفتار این درد خامانسوز می‌نمودند. بعداً نیز زمانی که مردم از این قضیه مطلع شده، دست به اعتراضاتی زدند، ماموران حکومت نیز سر و ته قضیه را با متهم جلوه دادن یکی دو شخص به هم آوردند. این در حالی است که همانگونه که گفتیم بیشتر مسئولان امنیتی و قضایی شهر هم‌کاسه‌ی این افراد در این امر قبیح بودند. در شهرهای جنوبی شرق کوردستان نیز وضعیت بسیار اسفبارتر است. فروشندگان مواد مخدر بدون هیچ ترس و واهمه‌ای در برخی از نقاط شهر و در میدان‌ها و پارک‌ها، اقدام به فروش مواد مخدر می‌نمایند. به گونه‌ای که این شهر در میان بازدیدکنندگانی که از دیگر مناطق ایران به انجام می‌آیند به شهری مشهور شده که مواد در آن به سادگی و مثل دیگر اقلام به فروش می‌رسد.

مسئله‌ی بغرنج دیگری که این روزها در کوردستان بسیار دیده می‌شود، زندانی نمودن و یا تبعید افرادی است که در جامعه جایگاه خاصی دارند و در مقابل سیاست‌های دولت قد علم می‌کنند. به‌گونه‌ای که در بسیاری از شهرها این افراد را به دیگر شهرهای دور از کوردستان کوچانده و یا به بهانه‌ی واهی تهدید امنیت ملی و پاپوش‌های دیگر، او را روانه‌ی زندان می‌کنند. جمهوری اسلامی به این امر نیز رضایت نداده و افراد شرور و فاسد دیگر مناطق ایران را جایگزین این افراد نموده است؛ به شکلی که بیشتر باندهای فساد و فحشا از سوی این افراد راه‌اندازی می‌شوند. با این کار می‌خواهند، هم وجهه‌ی فرهنگی این شهرها را مخدوش نمایند و هم بافت جمعیتی این شهرها را تغییر دهند.

به‌رغم این اوصاف و احوال، مسئولان استانداری‌ها، نیروی انتظامی و ماموران حکومتی در استان‌های کوردنشین و به‌ویژه سنندج، جمهوری اسلامی را پرچمدار مبارزه با موارد مخدر دانسته و دولت را قهرمان

معرفی می‌کنند. مثلاً در نمونه‌ای از این موارد معاون سیاسی-امنیتی استاندار کوردستان، ضمن اعلام این سخنان، گفته بود که بسیاری از معتادین بهبود یافته و پنج درصد از شاغلین در دستگاه‌های دولتی از این بهبودیافتگان هستند. ما نیز منکر شغل پیدا کردن برای آنان نمی‌شویم اما طبق اطلاعات ما و چیزی که از مردم می‌شنویم، آنان افراد مبتلا به اعتیاد را جذب و ضمن تجاوز به آنها در نهادهای بسیج، اطلاعاتی و جنگ ویژه با پژاک به کار می‌گیرند. افرادی که جذب نهادهای مزدوری می‌شوند، نه تنها بهبود نمی‌یابند حتی اگر سالم باشند هم آنها را وادار به تن دادن به اعتیاد و فحشا می‌کنند.

مواد مخدر تبدیل به ابزاری می‌شود جهت تضعیف نمودن و ضربه‌زدن به جامعه و جنگی است خاموش با جامعه‌ی کورد. جمهوری اسلامی این پدیده‌ی اجتماعی شوم را به صورت سازماندهی شده هم‌اکنون در جنوب کوردستان نیز ترویج می‌دهد. همانگونه که قرص‌هایی را برای تولید مواد مخدر صنعتی از جنوب کوردستان به شرق کوردستان می‌برند به همان شکل و سیاق نیز می‌توانند مواد مخدر تولیدشده را به جنوب کوردستان نیز ارسال کنند. گریلاهای پژاک از این مسئله مطلع بوده و با آن به مبارزه برخاسته‌اند. اما تمامی احزاب دیگر و به‌ویژه خلق‌مان در جنوب کوردستان و شرق کوردستان بایستی به مبارزه‌ای همه‌جانبه برای شکست این سیاست نظام جمهوری اسلامی اقدام نمایند. آنان مثل زالوهایی به جان فرزندان این سرزمین افتاده‌اند بدون اینکه فرقی برایشان بکند که کورد کدام منطقه از کوردستان است. ما چاره‌ای جز مبارزه با این پدیده‌ی شوم اجتماعی در یک عمل هماهنگ ملی نداریم. این امر نیز نیازمند کوششی پیگیر و سرسختانه است. اعتیاد و فحشا منشا بسیاری از بیماری‌های اجتماعی است که گرایش فرد به اصول اخلاقی و معنوی و پایبندی به ارزش‌های اخلاقی جامعه را کاسته و جامعه را به مرز رکود و فروپاشی می‌کشاند. فرد معتاد با اختلال در ذهن و شعور، فاقد اراده شده و در تصمیم‌گیری مردد است. به همین دلیل برای او تصمیم‌گیری نموده و او را به کاری وامی‌دارند که در تضاد با منافع خود و جامعه‌ی کوردستان است.

همچنین افراد وابسته به نهادهای جمهوری اسلامی با پخش شایعاتی از قبیل افزایش توان جنسی در جامعه‌ای که او را غرق هوی و هوس جنسی نموده‌اند، در صدد آن برمی‌آیند که هر دو پدیده‌ی زشت یعنی اعتیاد و جنسیت‌گرایی را به صورت همزمان در میان جوامع گسترش دهند. همان‌گونه که گفتیم زمان دسترسی به مواد مخدر از مراجعه به پزشک یا داروخانه بسیار کمتر است و می‌گویند درمانی است برای دردی! در هر بار مصرف نیز بایستی بر میزان آن بیفزایند به گونه‌ای که در ده بار استفاده، بایستی بیش از ۵۰ درصد بر میزان آن بیفزایند. در حالی که هیچ اثر پیشگیری‌کننده یا درمانی ندارد و تنها در آن زمان درد را تسکین می‌بخشد. حتی سیستم دفاعی بدن را تضعیف می‌کند و بایستی برای هر بیماری کوچکی به مواد مخدر پناه برد. یا در مورد دیگری می‌گویند که اثر تسکینی مواد مخدر بر بیماری‌های روانی سبب کاهش اضطراب، افسردگی، آلام روحی و استرس می‌شود. اما همین مواد مخدر پس از مدتی سبب تشدید و دوچندان شدن این بیماری‌ها می‌شود. یا می‌گویند مانع از خواب و خستگی می‌شود و بیشتر کسانی که ساعاتی طولانی در روز مشغول کار هستند مثلاً رانندگان آن را مصرف کنند. با این تبلیغات، فردی را که یک بار به مصرف اقدام می‌کند به دام اعتیاد می‌کشاند. فرد معتاد به هیچ‌وجه مسئولیت‌پذیر نیست. در مواردی نیز یا اقدام به خودکشی می‌نماید و یا اقدام به ضربه‌زدن به دیگران می‌کند. فرد، بی‌اراده، افسرده، گوشه‌نشین و جامعه‌گریز می‌شود. چنین فردی به سرقت، بی‌اخلاقی و ایجاد روابط ناسالم اجتماعی کشیده شده و از مواجه شدن با مشکلات زندگی از خود ناتوانی نشان می‌دهد. این نیز دقیقاً همان هدف جمهوری اسلامی است.

مهاجرت روستاییان به شهر یعنی سیاستی که از دهه‌ی هفتاد به بعد از سوی جمهوری اسلامی سرعت گرفته است، سبب می‌شود که این افراد در دام فقر گرفتار آیند. همچنین فاصله‌ی طبقاتی، تبعیض، زندگی

ماشینی و بی‌اخلاقی‌هایی که در شهر به عنوان زرنگی شناخته می‌شود، از فرد مهاجر طعمه‌ای مساعد برای گرفتار شدن به فساد و فحشا و گرفتار آمدن در باندهایی می‌سازد که عامل گسترش این پدیده‌های زشتند. این افراد که از متق جامعه جدا شده‌اند، فاقد اراده بوده و چون جامعه‌ای را از خویش و خویش را متعلق به آن جامعه نمی‌دانند، هیچ‌گونه مقاومتی در مقابل سیاست‌های رژیم نکرده و تسلیم می‌شوند. فرد در گذار از فرهنگ جامعه‌ی روستایی به فرهنگ جامعه‌ی شهری، دچار یک تغییر سریع فرهنگی شده و دچار خودباختگی و اختلال در ارزش‌های اخلاقی می‌شود. مشکلات اقتصادی، عدم اطمینان به آینده، زوال ارزش‌های اخلاقی، بیکاری، نابرابری اقتصادی مشهود در شهرها و محرومیت‌ها، سبب آرزوهای بلندپروازانه برای کسب ثروت از راه‌های نامشروع چون قاچاق و فساد می‌شود. در صورت چنین گرایشی، فرد در صورت پیروزی به عامل تخریب جامعه و در صورت شکست به سرخورده‌ای که بسیار خطرناک است، دچار خواهد شد. میان فقر، اعتیاد، تن‌فروشی، مزدوری و بسیج رابطه‌ای قوی وجود دارد. یعنی فرد مبتلا به اعتیاد فقیر می‌گردد. کسی که تن‌فروشی می‌کند برای تحمل افسردگی به مواد مخدر و روان‌گردان‌ها روی می‌آورد. فرد معتاد که از لحاظ مادی و معنوی فقیر و بی‌چیز می‌گردد خودفروش و مزدور و بسیج می‌شود.

اما فقر به خودی‌خود دلیل روی‌آوری به اعتیاد نیست. جنگ فرهنگی که از سوی جمهوری اسلامی صورت می‌گیرد و ضدارزش‌هایی که اکنون ارزش شده‌اند دلیل اصلی است. در گذشته سطح بهره‌مندی مادی جامعه پایین‌تر بود اما توقع‌ها کم بود و کسی به دنبال فرصت‌طلبی نبود و به جای آن قناعت وجود داشت. یعنی کمتر می‌دیدیم که به خاطر فقر کسی روی به اعتیاد و فحشا بیاورد. اما اکنون زشتی این کار ریخته است و به عنوان یک کار زشت به آن نمی‌نگرند. این تخریب فرهنگی نیز با گسترش شهرنشینی و زندگی تجملی و مصرف‌گرایی که جمهوری اسلامی از اواخر دهه‌ی هفتاد گسترش داد، ترویج یافت. اکنون مبنای همه‌چیز لذات زودگذر و پول و مادیات است. چون از راه آن پول هنگفتی به جیب زده و زرنگ محسوب می‌شوند. فقر اقتصادی نه امری طبیعی، بلکه ناشی از سیاست‌های کاملاً از پیش طرح‌ریزی شده برای به تسلیمت کشاندن و ضعیفگی جامعه است. گرسنه نگه می‌دارند تا محتاج و جذب قدرت شوند. مواد مخدر به فرد معتاد دستور داده، بر اراده‌ی او فایق آمده و اختیار زندگی‌اش را در دست می‌گیرد. فرد، اسیر مواد مخدر می‌شود. در این راستا نیز اسیر افرادی می‌شود که مواد مخدر را برای او تهیه می‌کنند. چنین فردی انزوایی را برگزیده و سعی می‌کند خود را از جامعه قطع نماید. به چه میزان از جامعه دور شود به همان میزان به حکومت و نهادهای آن نزدیک می‌شود. در صورت جذب افراد در نهادهای جنگ ویژه‌ی دولت علیه جامعه، پس از مدتی با تحریفاتی که به خورد آنان می‌دهند جامعه را سبب انزوای خود دانسته و در پی انتقام از آن برمی‌آیند. این افراد به جای مبارزه و قیام علیه عامل اصلی بدبختی‌شان، کمر به نابودی جامعه می‌بندند. آنان، به جامعه‌ای که می‌خواهد او را از بند اعتیاد برهاند، او را مورد سرزنش قرار داده و کار او را امری ناپسند و نادرست می‌خوانند، به چشم دشمن می‌نگرند. این فرد، معلول شرایط اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی‌ای است که حکومت بر او تحمیل نموده است. اما سر آخر به خادم و ناجی آن مبدل می‌شود.

جنگ نرم دشمن در مقابل جامعه، برای فلج نمودن، سرخوردگی و نومیدی آن می‌باشد. یگانه‌راه مقابله با پدیده‌ی شوم تسلیمت و بردگی و شکست تجاوزات دشمن علیه جامعه‌ی کورد، سازماندهی نهادهای دفاع ذاتی و دفاع مشروع است. ما بایستی با «آری گفتن به مقاومت و دفاع مشروع»، راه زندگی را برگزیند و مرگ تحمیل‌شده بر جامعه را به زانو درآورد. بایستی با رجوع به ارزش‌ها، هنجارها، اخلاق و فرهنگ جامعه‌ی کورد، شدیدترین حمله‌های جمهوری اسلامی را با شکست روبه‌رو سازیم. با تقویت بافت‌های جامعه و حاکم گردانیدن بیشتر ارزش‌ها و معیارهای اخلاقی، توان مقاومت را در برابر هرگونه تهدید کوچک و بزرگی به دست آوریم. بدین‌گونه نگرشی را که «پایمال نمودن ارزش‌های اخلاقی را چون

امری معمولی می‌انگارد» محکوم به شکست خواهد بود. با گسترش فرهنگ مقاومت، به ترویج‌کننده‌ی فرهنگ تسلیمیت یعنی بسیج، «نه»‌ی بزرگی خواهیم گفت. با اتحاد خویش و ایجاد جامعه‌ای سازمان‌یافته و پویا، وابستگی‌مان به حکومت کمتر خواهد شد. بی‌گمان، جمهوری اسلامی که پیام‌آور فقر، فحشا و اعتیاد برای جامعه‌ی کورد و تمامی جوامع ایران بوده، در روزی که بسیار دور هم نخواهد بود، در آتش قهر مردم خواهد سوخت. فرهنگ مقاومت در جوامع که سبب عزت نفس، خوباوری و خودمدیریتی در میان آن‌ها می‌شود تنها پادزهر مرض‌هایی خواهد بود که جمهوری اسلامی بر جامعه بارانده است. با این کار از قدرت حاکمان کاسته و با سازماندهی خویش نیرومندتر خواهیم شد. ما به مثابه‌ی پژاک اهمیت خاصی به مبارزه‌ی سیاسی-اجتماعی از سوی خود جامعه می‌دهیم.

## آیا اثبات خودبایستی بانفی دیگری همراه باشد؟ آیا ناگزیر به انتخاب میان بد و بدتر هستیم؟

در میدان سیاست یک کشور، اگر یک نیروی سیاسی یا حزبی با به‌کارگیری نیروهای قهریه، جایی برای خودنمایی یا مشارکت دیگر نیروها باقی نگذارد، سیاست‌ورزی از سوی این احزاب یا جوامع منتفی می‌نماید. در این حالت اپوزسیون شکل می‌گیرد که از دید این دولت غیرقانونی شناخته می‌شود. شاهد بروز این جریان در ایران، پس از تسلط کامل حزب جمهوری اسلامی در سال‌های بعد از انقلاب بودیم. این امری طبیعی بود که اپوزسیون در ایران آنهم اپوزسیون ملی نیز تشکیل شود. اما اپوزسیون ایرانی یا فعال بود یا به علت فقدان نیزو انفعال را برگزیدند. گروه‌هایی که پس از تلاش‌هایی ناموفق، انفعال را برگزیده‌اند همیشه سعی در نفی و انکار دیگری داشته‌اند. در این نوشتار به صورت اجمالی به این موضوع به ویژه در میان اپوزسیون کوردی ایران و همچنین محکوم بودن به انتخاب میان بد و بدتر پرداخته‌ایم.

بیشتر احزاب در سال‌های پس از انقلاب به ویژه آنانی که در مبارزه‌شان شکست خورده بودند، ایدئولوژی انفعال را برگزیده و ترویج می‌دهند. آنان به جای گشتن به دنبال راهکاری برای گذار از مشکلات‌شان و در پیش گرفتن خطی صحیح در مبارزه، به نفی و رد دیگر احزاب روی آوردند؛ بدین‌گونه برآن شدند که موجودیت خویش را به اثبات برسانند. آنان به جای اینکه به اهداف و آرمان‌های واقعی پذیرفته‌شده از سوی جامعه روی آورند، به انکار شدید احزاب و جنبش‌های دیگر پرداختند چون می‌پنداشتند از طریق تخریب چهره‌ی حریف، خویش را تبرئه می‌کنند و تنها حزب باقی‌مانده در میدان خواهند بود. اما پس از ظهور احزاب فعال، احزاب منفعل، جنبش‌های نوین اجتماعی را تهدیدی برای

خویش دیده و در بسیاری از مواقع دست به دست هم داده تا این جنبش‌ها را نفی کنند. گویا آنان مرجعیت قبول یا رد حزب یا دسته، شخص یا دسته‌ای را دارند. اما این سوال پیش می‌آید که این ذهنیت نفی و انکار از کجا سرچشمه می‌گیرد؟ امر نفی و انکار، خود از ذهنیت قدرت سرچشمه می‌گیرد. ذهنیت نفی دیگری، نگرشی استبدادی است و خویش را فرادست دیدن. فرادست همیشه در پی آفریدن قوه‌ی جبری است تا افکار و اعمال دیگران را نفی کند. چنین نقشی را مثلا در حکومت کنونی ایران، وزارت فرهنگ و ارشاد برعهده دارد. آنان در این نفی نیز، هیچ فعالیتی صورت نمی‌دهند که از این درج‌زدن‌های پی‌درپی رهایی یابند. همچنین امر نفی از مواردی دیگر هم سرچشمه می‌گیرد، به عنوان مثال: از عدم آگاهی و بی‌شناختی و یا اصرار بر موارد نوستالوژیک و یا مورد دیگری هم که می‌توان از آن به عنوان ترس از قبول و ارتباط دیگران و در مقابل اذعان به نقاط ضعف و از دست رفتن محیط ایزوله‌ی ساخته شده توسط خود آن شخص، گروه یا حزب. خصوصا در سایه‌ی این موارد به راحتی می‌توان به روند اقتدارگرایی به راحتی ادامه داد و جایی برای مخالف نگذاشت. علاوه بر اینها می‌توان به این مورد هم اشاره‌ای داشت که امکان دارد امر نفی ناشی از خودکم‌بینی و حقارت باطنی باشد و آراستگی ظاهر با رویه‌ای ریاکارانه و شخصیتی بادکنکی است. یا اینکه امکان این وجود دارد که نفی ناشی از القای امری از طرف مرجع تقلیدی باشد که سوژه مریدوارانه بر قلبه‌ی او سر سجده دارد و نفی را تنها برای رضایت و اثبات مریدی به انجام می‌رساند. که این مورد بسیار دور از پرنسیپهای اخلاقی اجتماع بوده و در سیاست جایی برای این نوع نفی وجود ندارد. نفی به دور از برهان و ادله ناشی از نزول فکر و اندیشه به سطح برداشت‌هایی بر اساس حواس پنجگانه بوده آنهم اگر توازن بین این حواس برقرار باشد معنی‌دار خواهد بود. همچنین نشان‌دهنده‌ی نگاه به بالا و بنده و برده‌وار است. امروز هم مشاهده می‌شود که نگاه به غرب و انکار و نفی در بین احزاب در شرق کوردستان ادامه‌ی همان حقارت پنهان در اندیشه‌ی اورینتالیستی است که متأسفانه اینبار هم دامگیر برخی از این احزاب شده و نمی‌دانند که این مقدمه‌ای در جهت انکار خود در آینده است. بی‌شک اگر به جای این همه زور زدن در نفی دیگری، فکری به حال خودشان می‌کردند شاید اکنون از اردوگاه‌نشینی و تبلیغ ایدئولوژی انفعال رهایی یافته و فرجی حاصل می‌کردند. اینان به جای بازگشت به خویش و خویش را هم سطح خواست جامعه‌شان کردن، دیگری‌شدنی را برمی‌گزینند که بیشتر اوقات از سوی مخالفان کورد به صورت مستقیم یا غیرمستقیم به آنها القاء می‌شود. این افراد که جامعه و جنبش‌های جوشیده از آن را قبول نمی‌کنند، همیشه به آن به دیده‌ی شک نگریسته‌اند. این احزاب منفعل، معتقد به برآوردن نیازها در بیرون از خود یعنی خارج از جامعه‌ی کورد می‌باشند چون خویش را فاقد نیروی انجام این کار می‌دانند. با این نگاه بسیار منفی، آغوش‌شان برای هم‌پیمانی‌هایی باز است که کفه‌ی ترازو را به سود دیگران، یعنی دسته‌هایی غیر از کورد، سنگین می‌کند. هرآزگاهی ادعاهایی مبنی بر جهش‌هایی را می‌دهند اما در پس همه‌شان بازگشتی فلاکت‌بار به بنیادشان که همان انفعال است وجود دارد. از این رو پس از این اعمال، هر بار به انفعال مزمن و شدیدتری دچار می‌گردند. اینان حصار بر همه‌ی نیروهای فعال کوردی کشیده و عاقبت را در نیروهای وابسته‌ی همانند خودشان می‌جویند. در سوی دگر نیز، دیگران مطلع از این قضیه، از این نگرش به نفع اهداف‌شان سود می‌جویند. عقده این احزاب منفعل کوردی، جاگیری در محافلی است که سال‌ها آنان و جامعه‌ی کورد را عقب‌افتاده و جدایی‌خواه خوانده‌اند.

آنانی که در غرب به دور از دردهایی که جامعه کشیده به دور از خون و باروت و ویرانی و قتل‌عام و گرسنگی و شکنجه و زندان، دور از واقعیات عینی جامعه، در دنیای مجازی و ذهنی خویش دست به انقلاب می‌زنند و پروژه‌های بلندبالا از جای فرادستان برای فرودستان ارائه می‌دهند، بدانند که این نسخه‌پیچیدن‌ها دیگر فایده‌ای ندارد و از فرسنگ‌ها دورتر نمی‌توانند خویش را حامی و پیشاهنگ مبارزه نام نهند. تنها کاری که برایشان می‌ماند این است که در دنیای مجازی‌شان یکی را رئیس جمهور کنند و

پست‌های وزارت را در میان خویش تقسیم کنند. همین‌اند که احزاب کوردی را بازیگر بازی‌ای می‌کنند که جنبش‌های ملی فعال ایران از بلوچ، آذری، عرب و ترکمن گرفته تا حتی خود کوردها را دیگری بخوانند. اما این احزاب منفعل و حلقه به گوش، با هر بار تکرار این اشتباه، جامعه‌ی کورد و دیگر جوامع ایران که این دید و ذهنیت منفی احزاب منفعل را می‌بینند، کمتر پذیرایشان می‌شود و یک شکاف عمیق بین این احزاب با جامعه شکل می‌گیرد. این احزاب نتوانسته‌اند راهی را برای برون‌رفت از این مشکلات در پیش گیرند. این شکاف با اشتباه فاحش‌شان یعنی شرکت در همایش و نشست‌هایی که حتی حاضر نیستند مسئله‌ی کورد را قبول کنند، بیشتر می‌شود. آنان باید پاسخگوی این همه تضاد و تناقض باشند و راه‌حلی پیدا کنند، نه اینکه خود را به تهازل زده و مشکلات‌شان را انکار نموده و به رد و نفی دیگر احزاب حاضر در صحنه‌ی مبارزه بپردازند. این عدم مسئولیت و قایم کردن خود در گوشه، که البته گهگاهی هم با ترس و دزدکی سرکی از فرسنگ‌ها دورتر می‌کشند، نشانگر این واقعیت است که آنان دیگر به سختی خواهند توانست خویش را در عرصه‌ی مبارزه مطرح کنند. آنان با این اقدامات که کم‌رنگ‌تر شدن دیدگاه‌های اجتماعی در آن نمود یافته و صرفاً به خویش مشغولند، اعتماد اندک افرادی که آنان را نماینده‌ی خویش می‌بینند را هم از دست خواهند داد.

گفتیم آنها از احزاب و جنبش‌های فعال هراسانند و پس از تأسیس پژاک در مقاطعی برای مشروعیت‌بخشی به انفعال‌شان دست به دست هم داده‌اند تا به خیال واهی خویش پژاک را نفی و انکار کنند یا آن را به رسمیت نشناسند! ترس آنان از چیست؟ ترسی که دامن‌گیر اکثر سران این احزاب شده، از ارتباط با جامعه و حرکت پژاک از درون خواسته‌های جامعه‌ی کورد سرچشمه می‌گیرد. پژاک که جامعه را از وقوع تراژدی انفعال برحذر داشته، نوآور است و به علت ضرورتی که بوده، شکل گرفت. پژاک، همیشه چون ترسی در دل این احزاب پادرگل بوده است زیرا با ارائه‌ی سیستم کنفدرالیسم دموکراتیک در بافت پرتنوع جوامع ایران که با زبان‌ها و گویش‌های گوناگون سخن می‌گویند، با ادیان و مذاهب گوناگون اعتقاد دارند، به اقوام، قبایل، تیره‌ها، عشایر، ملت‌های گوناگون تعلق دارند، راهکاری دموکراتیک را دنبال می‌کند تا همگان بتوانند روابطی سالم و بدور از خشونت را تنظیم کنند. پژاک با برنامه‌ای بدیل، به نقد ساختار نظام کنونی پرداخته و راه برون‌رفت از مشکلات را برای نه تنها جامعه‌ی کورد بلکه تمامی جوامع ایران ارایه کرده است. ما تنها به تاریکی‌ها لعنت نفرستادیم بلکه چراغ از بین بردن این تاریکی‌ها را نیز برافروختیم. تئوری تسلیم‌پذیری در میان دو جبهه (مثلاً نیروهای غربی و متحدانش یا نیروهای واپس‌گرای منطقه) را تنها دورمای ایران و کوردستان نمی‌بینیم و ناگزیر به موافق خواندن خویش با یکی از این خطوط نیستیم. در میان این‌ها، بد و بدتری وجود ندارد تا یکی را برگزینیم و محکوم به این کار نیستیم. از دید ما هر دو بدترین هستند که صاحب تاریخی پر از روایت‌های تلخ و سیاه در این سرزمین هستند. پژاک با اتکا بر ارزش‌های جامعه‌مان و با ایجاد هویت کورد نوین، معتقد به زندگی‌ای خارج از تجربه‌ی تلخ انتخاب میان بد و بدتر می‌باشد. با آگاهی و شناخت کافی از بافت، ساختار و هویت جوامع و فرهنگ‌های ایران، راهکار کنفدرالیسم دموکراتیک را مناسب‌ترین راه برای تفوق بر مشکلات کنونی می‌دانیم. ما واقعیت‌های اجتماعی، فرهنگی، تاریخی و سیاسی جامعه‌ی کورد که تاکنون این جامعه را به جلو برده را به خوبی شناخته و در کنار جامعه‌مان قرار داریم. با دردها، خواسته‌ها و نیازهای جامعه‌مان عجین گشته تا در میان جامعه جا باز کنیم. در این زمان و مکان خاص خاورمیانه و ایران، ما نقش مصرف‌کننده‌ی اندیشه که تسلیمیت را برگزیده را نپسندیدیم و در در عرصه‌ی فکر، مولد و در عرصه‌ی عمل، پیشاهنگ شدیم. ما بر آنیم با احترام به ارزش‌های فرهنگ و انسانی جامعه‌مان، شایستگی اعتماد مردم را پیدا کنیم تا ارزش‌های فرهنگی و انسانی جدید به دست آوریم و جامعه را موظف و ملزم به اعتماد و قبول خویش به هر شکلی می‌دانیم.

## بذر مبارزه را در زمینی بایر نکاریم

انحراف اصلی در انقلاب و اصلاح‌گری در ایران، امید به اصلاح در بدنه‌ی حکومت و اصلاحات از بالا و مهندسی سیاسی جامعه از سوی قدرت است. چنین افرادی سعی دارند که جامعه را محکوم به حاکمیت سلاطین و اجرای قانون سلطانی و یا تبعیت از نهادهای سیاسی و اجتماعی دولتی کنند. تمام هم و غم این گویا اصلاح‌گران، تغییر در ساختار دولت است نه تغییر ذهنیت جامعه. خودشان به حکومت گرایش پیدا کرده و جامعه را فاقد خرد می‌دانند. از این رو برآنند یا خود به رأس قدرت بروند یا حاکمان را متقاعد کنند که مطابق میل آن‌ها جامعه را بگردانند و این امر را اصلاح می‌خوانند. اصلاح و دموکراتیزه نمودن از طریق مشارکت در ساختار قدرت، آب در هاون کوفتن است که در تاریخ معاصر ایران افرادی چون قائم‌مقام، امیرکبیر، سپه‌سالار و اسدآبادی در آن گرفتار شدند. البته بسیاری‌شان پس از شکست، به این دلیل که به درون جامعه نرفته و در آن اصلاحات خویش را عملی نکرده‌اند، نالیده‌اند و ابراز پشیمانی نموده‌اند. چنان که اسدآبادی پس از تلاش بسیار در میان دولت‌های آن زمان برای ایجاد اصلاحات و ناامید از آن گفت: «من بذر مبارزه را در زمینی بایر کاشتم.» این افراد که سنگ اصلاح‌گری و دموکراتیزه کردن ایران را به سینه می‌زدند، در عمل سازشکاری با قدرت مرکزی را به قبیح‌ترین شیوه عملی کردند. اینان اکثراً به کارگزاران حکومت‌های قاجار، پهلوی یا جمهوری اسلامی مبدل شدند. اکثر این افراد یا صدراعظم و روحانی درباری بوده‌اند یا وزیر و رئیس جمهور سلطنت شاهی یا ولایی. پس این به اصطلاح اصلاح‌گران حکومتی که رسماً حامل و مجری پروژه‌های دولتی بوده‌اند را چگونه می‌توان اصلاح‌گر و خادم توسعه‌ی دموکراسی نامید؟ نوسازی اداری، نظامی، سیاسی و آموزشی يك نظام شاهنشاهی یا دینی مستبد، مجال برای حضور جامعه و اصلاح‌گران راستین را تنگ می‌کند. این‌ها که شعار نوسازی را سر می‌دهند تنها در نظم دیکتاتوری و سازوکارهای آن مصلح و رفرمیست بوده‌اند. این صفرا و وزیران دور از جامعه، مهره‌ای بیش در ساختار دیکتاتوری نیستند. اگر به جای اینکه تلاش‌شان را صرف نوسازی در ساختارهای سیاسی حکومت می‌کردند به مسائل



فرهنگی و اجتماعی با اتکا به تاریخ و واقعیت جامعه می‌پرداختند، بدون شك اکنون وضعیت جامعه‌ی ایران این نبود.

پس در این راستا پیشرفت هر نهاد مخالف انحصارطلبی و خارج از دایره‌ی قدرت گامی جدی خواهد بود. از محله، روستا و شهر گرفته تا ملتی دموکراتیک، می‌توانند يك عنصر دموکراتیک باشند. از واحدهای دونفره گرفته تا گروه‌های چند میلیونی - حال از هر طبقه و قشر و اتنیسیته‌ای که باشند ساختار سنتی قبیله و عشیره داشته باشند یا شهری- با شرکت جستن در جریان دموکراسی و روشننگری جامعه می‌توانند غنا و تنوع آن را نشان دهند. در این جریان‌ها که توانسته‌اند تا حدودی ذات و جوهره‌ی خویش را با یکی نگشتن با دولت و قدرت نگه دارند اخلاق و سیاست هنوز پابرجا و کارا می‌باشد. از کنار هم آمدن این عناصر جامعه و از طریق سازماندهی منسجم خود، می‌توانند به عنوان نیروهای اصلاح‌گر و دموکراتیک واقعی در مقابل قطب تمدن قدرت‌گرا قد علم کنند. در این نظام، ساختار مدیریت از بالا، اصلاح از بالا، مرکزیت محوری، فرمانروایی شخص و دسته علت وجود نهادهای خودمدیریتی دموکراتیک که نیروی اصلی تمدن دموکراتیک می‌باشند، جایی نخواهد داشت. یگانه راه دموکراتیزه نمودن و اصلاح و اصلاح‌گری، جای گرفتن و بخشی شدن از این نهادهای دموکراتیک است. برای گریختن از کاشت بذر مبارزه در زمین بایر، یگانه راه جای گرفتن و مبارزه در عرصه‌های جامعه و گرفتار نشدن به وسوسه‌ی قدرت می‌باشد.

## روابط ایران و ابر قدرت

در این نوشته برآنیم نحوه‌ی روابط ایران و ابرقدرت‌های جهانی به ویژه آمریکا و انگلیس را موشکافی نموده و تأثیرات گسترش این روابط را بر دولت ایران و همچنین عواقب آن را برای جوامع ایران ارزیابی کنیم. این روابط دارای زوایای پنهان فراوانی‌اند که نمود آن در تحلیل اتفاقات تاریخی از روی کار آمدن رضاشاه، کودتای مرداد سی‌ویک و کودتای سفید گرفته تا سقوط پهلوی طی انقلاب ایران و در سال‌های پس از انقلاب رابطه با غرب، برآیمان روشن‌تر خواهد شد.

اسلام‌گرایی افراطی و ناسیونالیسم، حربه‌ی نفوذ در خاورمیانه

انگلیس و متحدانش، از آغاز قرن بیستم به شکلی گسترده در شکل‌دهی و جهت‌دهی به حوادث منطقه‌ی خاورمیانه ایفای نقش نموده‌اند. آنان از طریق ضربه وارد آوردن بر پیکره‌ی فرهنگ خاورمیانه، بر آن شده‌اند که سلطه‌ی بی‌چون‌وچرای خویش را در این منطقه بگسترانند. آنان توانسته‌اند به رغم فراز و نشیب‌هایی، با تغییر رویه و شکل سیاست، سلطه‌شان را ماندگاری بخشند. اسلام‌گرایی افراطی و ناسیونالیسم، دو موردی بودند که توانایی و امکان نفوذ آنها را در دیوارهای صعب‌العبور فرهنگ خاورمیانه ممکن ساخت. اسلام قدرت‌گرا، وسوسه‌ای بهتر از نفت برای نفوذ انگلیس

و بعدها آمریکا در کشورهای خاورمیانه‌ای بود. زیرا با به کارگیری اسلام قدرت‌گرا، تأثیر چشم‌گیری در معادلات منطقه‌ای یک قرن اخیر خاورمیانه داشته‌اند. صدور دموکراسی به کشورهای عربی و ایران، بهانه‌ای برای نفوذ و دست‌اندازی در منطقه می‌باشد. یعنی هم به تضعیف نیروی دولت‌ها و قدرت‌های مخالف خویش پرداخته، هم مردم را نسبت به اسلام بدبین نموده و هم به بهانه‌ی مبارزه با اسلام افراطی بارها و بارها به خاورمیانه قشون‌کشی نموده‌اند. در این راستا نیز، افراد و گروه‌های وابسته و مزدور خویش را آماده‌ی نقش‌پذیری در راستای سیاست‌هاشان در خاورمیانه نمودند. از این طریق در کوتاه‌ترین مدت، با کمترین هزینه و با رو در رو نشدن مستقیم با جوامع خاورمیانه، سلطه‌ی خویش را در خاورمیانه گسترانده و ادامه دادند. آنان از طرفی با هجوم‌های ایدئولوژیک و در دیگر سو از طریق بر تخت نشاندن قدرت سیاسی وابسته، منطقه را در چنان بحرانی گرفتار نمودند که بیش از یک قرن منافع‌شان را تا حدود بسیاری تأمین کند. در اوایل قرن بیستم، امپراتوری‌های خاورمیانه به‌ویژه ایران و عثمانی، از ترس فروپاشی به علت ناهمخوانی با برنامه‌های جدید غرب در منطقه، تحت عنوان اصلاحات از طریق گرایش به ناسیونالیسم و روی آوردن به ساختار دولت-ملت، خویش را منطبق بر منافع سلطه‌ی غرب و مبدل به ابزار اجرای سیاست‌هایشان نمودند. این امر فرهنگ مقاومت خاورمیانه را در برابر نفوذ سلطه‌ی دولت‌های غربی در تمامی عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی مخدوش نمود. هر چند که فتح قدرت‌ها و دولت‌های خاورمیانه به معنای فتح جوامع آن می‌آید، اما دولت‌های حلقه‌به‌گوش خویش در منطقه را به بازیگران اصلی سیاست‌های سلطه‌طلبانه‌ی خویش متحول نمود. ایران یکی از این کشورها بود که نقش سیاهی‌لشکر را یافته و به تمامی ضمیمه‌ی سلطه‌ی غربی شد. سلطه‌ی غرب نیز در بسیاری از مواقع به شرط به جای آوردن بی‌چون‌وچرای اوامرشان در خاورمیانه از سوی دولت‌های وابسته‌اش، از انجام هیچ‌گونه کمک مالی، نظامی و سیاسی به آنان دریغ نمی‌نماید. اما هر گاه نقش مزدوری خویش را به صورت تمام و کمال اجرا نمی‌کردند مورد بی‌مهری دول غربی واقع می‌شدند.

زایش دیکتاتوری‌های جدید در جریان اجرای سیاست کمربند سبز

در آغاز قرن بیستم و بعد از ورود انقلاب اکتبر روسیه به کشورهای مستعمره به ویژه هند، انگلیس و متحدانش هراسان به فکر چاره‌ای برای ممانعت از گسترش آن افتادند. چنین هراسی، آنان را به حمایت از جنبش‌های ناسیونالیستی و در موقع لازم، حرکات اسلامی واداشت. لذا، از حکومت‌های مرکزی نیرومند و شاهنشاهی در مقابل جنبش چپ نوظهور و جنبش‌های آزادی‌خواهی ملی حمایت به عمل آورد و این دولت‌ها را برای سرکوب این جنبش‌ها تا به دندان مسطح نمود. این سرکوب‌ها در دوره‌های اختناق رضاشاهی، موجب سرکوب جنبش‌های آزادی‌خواهی ملی مناطق مختلف ایران شد. در این سال‌ها، انگلستان پس از حاکمیت بر اروپا با اتکا بر تشکیل دولت-ملت‌های کوچک، در خاورمیانه نیز همین رویکرد را در پیش گرفت. از این روی، حکومت‌های پادشاهی مستبد همانند رضاخان میرپنج و جمهوری‌های وابسته به خویش روی کار آورد به شرطی که این شاهان و حاکمان دست‌نشانده، دست از پا خطا نکنند. زیرا در صورت امتناع از انجام اوامر، با ایجاد توازن میان قدرت شاهان و نیروهای قبایل و عشایر دست‌نشانده و همچنین اسلامیان افراطی وابسته به خود، آنان را بار دیگر مطیع خویش می‌نمود. همچنین در مقابله با ناسیونالیسم عربی و فارس که نفت منطقه را بخشی از ثروت ملی می‌دانست، طرح حمایت از اسلام‌گرایان قدرت‌گرا و افراطی را در چارچوب اجرای پروژه‌ی «کمربند سبز» در اولویت کارش قرار داد. کمربند سبز، پروژه‌ای بود جهت ممانعت از گسترش سوسیالیسم به مناطق دیگر جهان. یکی از اهدافش این بود که شوروی به آب‌های آزاد قابل کشتیرانی دست پیدا نکند و زمینه را برای حضور بلندمدت خویش در منطقه به بهانه‌ی مبارزه با اسلام افراطی فراهم سازد. ایران، ترکیه، افغانستان و پاکستان بیش از دیگر کشورها

در این نقشه حائز اهمیت بودند. اکثریت ساکنان این کشورها مسلمان بودند و از این ویژگی برای حمله به کمونیسم از شعار دشمنی کمونیست با خدا، اسلام، دین و پیامبران سود جست. همچنین عدم پایبندی به خانواده و روابط نامحدود و الگوناپذیری جنسی را چون امری معمول در جبهه‌ی سوسیالیستی و حتی اعتقاد آنان معرفی می‌نمود. این مسائل، سبب کین و نفرت جوامع مسلمان در قبال کشورهای کمونیستی شد. طراحان کمر بند سبز از طریق عاملان خویش، اشتباهات برخی از مبلغان سوسیالیستی را آنقدر در رسانه‌ها بزرگ نموده و تکرار کردند تا جوامع مسلمان را علیه سوسیالیسم بشورانند. در پاکستان طی کودتایی حکومتی وابسته به آمریکا تشکیل شد. در ترکیه کودتا به وقوع پیوست که صفیر آمریکا در ترکیه طی یک تماس تلفنی با پنتاگون اعلان می‌دارد که بچه‌ها کودتایی موفق انجام داده و به شما تبریک می‌گوییم. در آمریکای جنوبی و جنوب شرقی آسیا در کشورهای همچون نیکاراگوئه، ویتنام، السالوادور و هندوراس، همین سیاست‌های با کمی تفاوت پیاد شد تا از این طریق مانع نفوذ سوسیالیسم به این مناطق شوند. در ایران نیز در جریان مشروطیت از آن جهت بی‌تأثیر نمودن جنبش چپ و هر نیروی دیگر مخالف خویش استفاده نمود.

بعدها و در چند دهه‌ی گذشته نیز، حمایت آمریکا از اسلام قدرت‌گرا، تأثیر مهمی در تشکیل بسیاری از نیروهای منطقه‌ای و حتی روی کار آمدن و تداوم دیکتاتورهای منطقه و بنیادگرایان اسلامی داشت. آنها با تکیه با اسلام قدرت‌گرای تحت کنترل خویش، در جنگ سرد پیروزی جبهه‌ی خویش را مسجل ساختند. در این راه هر نیرویی که هژمونی غرب به سرکردگی آمریکا و متفقانش را به رسمیت نشناخته، دشمن انسانیت معرفی شده و محق نابودی بود. آمریکا، حتی در خود مرزهای شوروی نیز، مسلمانان را با اجرای چنین سیاستی، بر علیه شوروی شوراند. در این راه با استفاده‌ی ابزاری از دین، اسلام و افسوسگر و قدرت‌گرا را به چنان نیرویی مجهز ساخت که هم جبهه‌ی سوسیالیستی را تحت فشار قرار دهند و هم از ظهور آلترناتیو اسلام راستین نیز ممانعت نماید. آمریکا، این سیاست را کم‌هزینه‌ترین و مؤثرترین مسیر رسیدن به ایجاد جهان تک‌قدرتی خویش می‌دانست. اخوان‌المسلمین در مصر، فداییان اسلام در جریان کودتای ۲۸ مرداد دیگران، وهابی‌های سعودی، مجاهدین در افغانستان و اسامه بن لادن، با حمایت‌های مستقیم و غیرمستقیم مالی و نظامی آمریکا شکل گرفته و یا تقویت شدند. در سال ۱۳۵۷ نیز، آمریکا تنها به سابقه‌ی ضد کمونیستی خمینی بسنده کرده و در روند شکل‌گیری حکومت در ایران به آنها یاری رساند. بعد از پایان جنگ سرد، دیگر زمان اسلام‌گرایی افراطی برای سلطه‌ی غرب به پایان رسیده و این بار در ادبیات ضد ترور! آمریکا، اسلام‌گرایی جای کمونیسم را گرفت. یعنی جوامع این سرزمین، اقوامی دور از مدرنیته‌ی غربی و به تبع آن بربر بوده که وظیفه‌ی دولت آمریکا و جوامع غربی آن است تا خوی درندگی‌شان را از میان برداشته و برای آنها انسانیت و دموکراسی به ارمغان آورند. می‌دانیم که سرزمین خاورمیانه، همیشه میدان جنگ بر سر غنای آن از سوی روسیه، انگلستان، آلمان، آمریکا و دیگر قدرت‌های سلطه‌گر جهانی بوده و در پی یافتن بهانه‌ای برای مداخله‌ی مستقیم و غیرمستقیم در این منطقه هستند. هر کدام نیز در این صفحه‌ی شطرنج از دولت‌های منطقه‌ای و در صورت امکان جنبش‌های خلقی به عنوان پیاده‌هایی برای کسب منافع سیری‌ناپذیر خود استفاده می‌کنند.

#### ۲۸ مرداد و انقلاب سفید، سد مقابل استقلال و دموکراسی شرقی

آمریکا و متحدانش طی جریان مشروطیت، از طریق ریختن پول به پای افراد وابسته‌ی خویش، آنها را وامی‌داشت که به خیابان‌ها بریزند. آنها همچنین ناراضی‌های مردمی را جهت‌دهی نمودند تا اینکه توانستند کودتای ۲۸ مرداد را طرح‌ریزی و اجرا نمایند. چنین پروژهای، برای اولین بار در جریان کودتا، علیه جریان مشروطیت ایران و برای برکنار مصدق آزموده شد که حدود ده میلیون دلار برای آمریکا هزینه

برداشت. همچنین در کشورهای اکراین(انقلاب گل)، گرجستان و قزاقستان نیز از این ترفند برای فاصله گرفتن این کشورها از شوروی سود جستند. این نوع سیاست در کشورهای اجرا می‌شوند که درهای خویش را بر نظام سرمایه‌داری جهانی بسته‌اند. از این طریق برآند که افرادی با ذهنیتی وابسته و گرایشاتی لیبرالی آموزش دهند و از طریق آن مانع از گسترش نیروهای دموکراتیک و مستقل بومی شده و سیستم خویش را با فراغ بال در منطقه توسعه بخشند. از طریق سلطه‌ی ذهنیتی- فرهنگی، معنوی و ایدئولوژیک و در مواقع لازم مداخله‌ی نظامی، سیستم مورد دلخواهشان را در هر کشوری بنا می‌نهند. در این راه از حربه‌های جنگ ویزهای از قبیل، ترساندن از مرگ یا فقر دولت را زیر فشار قرار داده و پس از آن دعوت به تسلیم می‌کنند. از این سیاست هم برای به تسلیمیت کشاندن دولت‌های نافرمان و هم سرکوب نیروهای اجتماعی استفاده می‌نمایند. با اشاعه‌ی بذر یأس و نومیدی در میان مردم، آنها را در مقابل اکنون و آینده‌شان بی‌تفاوت نموده و تحولات آینده را برای آنان امری غیرمهم و چیزی که ارزش اندیشیدن ندارد را جلوه می‌کند. «هر چه آید خوش آید»، منطق حاکم بر جامعه می‌شود. بی‌شک، چنین جامعه‌ای به مبارزه برای کسب آزادی‌اش نخواهد اندیشید. این سیاست در جریان کودتای ۲۸ مرداد به شیوه‌ای رندانه از سوی آمریکا اجرا گشت و توانست جنبش مردمی مشروطه را بی‌رمق نماید.

این یک روی قضیه بود و پشت بستن جنبش‌های چپ منطقه به نیروهای خارجی به ویژه شوروی و همچنین از پشت خنجر زدن شوروی به این جنبش‌ها، آنان را به نابودی کشاند. همین اشتباه فاحش سبب شد که مردم ایران در جریان کودتای ۲۸ مرداد، سکوت نمایند. در این زمان نیز در ازای گسترش روابط با دول غربی، شاهد افزایش فشار و قتل‌عام‌های گسترده در تمامی مناطق ایران و سرکوب وحشیانه‌ی جنبش‌های آزادی‌خواهی ملی بودیم. آسمیلاسیون، سرکوب‌های گسترده و زندان و شکنجه، سیاست‌های تأییدگشته از سوی دولت‌های خارجی مداخله‌گر بود که توسط رضاشاه و محمدرضاشاه اجرا می‌شد. مشروطه، قربانی روابط حکومت پهلوی با انگلیس و نیروهای مخالف با شوروی شد. مشروطه به انزوا کشیده شد و سلطنت پهلوی مطلقه‌تر شد.

پس از کودتای مرداد نیز در جریان کودتای سفید نیز، در سالهای ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲، اقتصاد ایران که مبتنی بر کشاورزی بود، با بحران شدیدی روبه‌رو شد و ایران را به کمک‌های خارجی محتاج نمود. دولت آمریکا، پرداخت وام‌های آینده را به اجرای اصلاحات ارضی و لیبرالی مشروط کرد که آن را بهترین سد محافظ در برابر وقوع انقلاب کمونیستی میدانست. منشور شش ماده‌ای موسوم به انقلاب سفید شامل اصلاحات ارضی، ملی‌کردن جنگل‌ها، فروش کارخانه‌های دولتی به بخش خصوصی، سهیم‌شدن کارگران در سود کارخانه‌ها، اعطای حق رای به زنان و ایجاد سپاه دانش، جنجال‌برانگیز شد. این منشور بیش از آنکه دلیلی برای انجام اصلاحات و پیشبرد دموکراسی در ایران باشد به علت فشار آمریکا و انگلیس در راستای ایجاد «کمر بند سبز» عملی شد. هزینه‌های نظامی ایران بسیار زیاد شد. شاه به جای حل مسائل اقتصادی خلق، هزینه‌ی بسیار زیادی را برای تبدیل شدن به پنجمین نیروی نظامی بزرگ جهان صرف کرد. از سوی دیگر سازمان ساواک را بسیار گسترش داد چنانکه می‌توانست به خپرچینی از بسیاری از افراد، سانسور رسانه‌های گروهی و اعمال هر شیوه‌ای از شکنجه علیه زندانیان برای از بین بردن مخالفت دست بزند. در این زمان با گسترش روابط خارجی ایران با غرب و کشورهای منطقه‌ای، شاهد اعدام، شکنجه و زندانی شدن بسیاری از مبارزان راه آزادی در تمامی مناطق ایران از سوی نظام حکومت پهلوی بودیم. در این میان، آمریکا با یک تیر سه نشان زد: اول اینکه زمینه را برای نفوذ مدرنیته‌ی سرمایه‌داری و سلطه بر اذهان جوامع برای خویش در ایران فراهم نمود، دوم اینکه از این طریق تمامی نیروهای دموکراتیک داخلی را تجزیه و تضعیف نموده و مانع از تشکیل جایگزینی برای سیستم خویش شد، و سوم اینکه انگشت اتهام به سوی نظام پهلوی کشیده شده و به صورت غیرمستقیم با کمترین هزینه‌ای سیاست‌های خویش را پیش برد.

## اعلان عدم هم‌پیمانی با شرق از سوی خمینی

در جریان انقلاب و قبل از آن، خمینی برای جذب حمایت غرب، علیه چپ و مارکسیست‌ها تبلیغاتی را آغاز کرد و اعلان داشت پس از سرنگونی شاه، هم‌چنان نفت مورد نیاز غرب را تأمین نموده و با شرق هم‌پیمان نخواهد شد. در کنفرانس گوادلوپ در هفته‌ی اول ژانویه‌ی ۱۹۷۹ سران ۴ کشور غربی آمریکا، انگلیس، فرانسه و آلمان در یک دیدار غیررسمی در جزیره‌ی گوادلوپ با هم مذاکره کردند: «شاه ایران بایستی خود تصمیم بگیرد که در ایران بماند یا برای مرخصی که سرانجام آن ممکن است به پایان سلطنتش منجر گردد برود و آمریکا به خاطر مخالفت‌های فزاینده نمی‌تواند از او حمایت کند». آنان از گرایش جنبش‌های سال ۱۹۷۹ میلادی به جبهه‌ی سوسیالیستی که در سطح دنیا گسترش می‌یافت هراسان بودند پس یک حکومت اسلامی سفت‌وسخت بهترین گزینه برای مقابله با شوروی بود. آنان بیش از اینکه بخواهند که حکومت در ایران به آن‌ها وابسته باشند به فکر این بودند که دشمن بلوک شرق باشد؛ یا حتی اگر دشمنی‌شان با شرق بیشتر از غرب می‌بود برایشان قابل قبول بود. پس از برکناری بختیار که از اعضای جبهه‌ی ملی بود خمینی قدرت را به دست سازمان‌های موسوم به کمیته و روحانیون محلی هوادار خویش داد. روحانیون دیگری نیز، نزدیک به یک‌هزار تن از جوانان را جمع‌آوری و یک نیروی شبه‌نظامی تشکیل دادند که بعدها به پاسداران انقلاب معروف شد. عاقبت این اقدام، منجر به تضعیف گروه‌های دیگر شرکت‌کننده در انقلاب و یکه‌تازی شیعه‌گری قدرت‌گرا شد. به همین دلیل عده‌ای یا از همان ابتدا از هم‌داستانی با روحانیون بنیادگرا منصرف شدند و برخی دیگر برای پذیرفته‌شدن از سوی غرب به آنان پیوستند. سال‌ها جنایت و قتل‌عام جمهوری اسلامی و هرچه بیشتر مطرح نمودن روحانیون بنیادگرا، فرجام این اقدام دولت‌های غربی بود که رهاوردش برای جامعه‌ی ایران رویارویی با کشتارهای متوالی توسط جمهوری اسلامی و تبدیل شدن انقلاب ۵۷ به ضدانقلاب بود.

## گام‌های عملی راستین در چارچوب دموکراتیزاسیون یا ???

در حوادث پس از ۱۱ سپتامبر، چیزی که با لشکرکشی آمریکا و متحدانش به خاورمیانه تحقق یافت، گسترش دموکراسی و شکست دیکتاتوری‌های منطقه‌ای نبود. یعنی دموکراسی در مقابل دیکتاتوری به پیروزی دست نیافت. هرچند که دیکتاتوری‌های واپس‌گرای منطقه شکست خوردند اما نظام سلطه‌ی جهانی، حکومت‌های مستبد و وابسته‌ی دست‌نشانده‌ی جدید را بر اریکه‌ی قدرت نشانده است. این یک طرف قضیه است و در سوی دیگر، نیروهای مدرنیته‌ی دموکراتیک، با نوسازی خویش و با کسب نیرویی عظیم از پشتوانه‌ی فرهنگی و تاریخ خاورمیانه، سعی در گذار از بحران دارند. در اصل جنگ میان دموکراسی و دیکتاتوری در تقابل میان مدرنیته‌ی دموکراتیک و مدرنیته‌ی سرمایه‌داری در جریان است. نیروی هر کدام از این طرف‌ها بر دیگری بچربد، پیروز خواهد شد. این مبارزه‌ی است که سال‌های سال به درازا کشیده و در مقطع زمانی حال حاضر، جدال میان این دو مدرنیته به اوج رسیده است. مدرنیته‌ی دموکراتیک با اتکا بر اتحاد ضمن حفظ تفاوت‌مندی‌ها به جای یکپارچگی با از میان برداشتن تفاوت‌مندی‌ها، می‌تواند یکی از سیاست‌های پلید اما کارای سلطه‌ی نظام سرمایه‌داری جهانی یعنی «تفرقه‌بیانداز و حکومت‌کن» را در منطقه نقش بر آب سازد. بدین طریق می‌تواند خویش را از انزوا و عدم خلاقیت رها کرده و موجودیت خویش را به شیوه‌ای دموکراتیک به ضمانت درآورد. بی‌گمان جوامع ایران از بیشترین پتانسیل برای پیشاهنگی نمودن این مبارزه برخوردارند به همین دلیل نیروهای غربی نیز نخست در صدد ممانعت از بالعفل شدن این نیروی بالقوه‌ی جامعه و در درجه‌ی دوم یا از میان برداشتن نظام کنونی در ایران و یا مطیع نمودن آن بودند. چیزی که به شکلی بارز می‌توانیم آن‌را در روابط اخیر ایران با غرب با سر کار آمدن روحانی بینیم. یعنی بدون اینکه

حکومت و یا حتی سیستم تغییر کند آن را با منافع خویش هم‌راستا کند، به شعار نه غربی که یکی از براهین و ادله‌ی بنیادین تشکیل جمهوری اسلامی بود واقعی نهد و به هر قیمتی که شده اقدام به راضی کردن غرب نماید.

رهبر آپو در این باره چنین می‌گوید: «ایران یکی از عرصه‌هایی است که اسلام در آن دچار یک شکل‌پذیری و شاکله‌بندی ریشه‌ای گشته است. اینکه ایران به سبب توسعه‌ی امپراطوری‌گونه و فرهنگ غنی‌اش، اسلام را به‌صورتی متفاوت‌تر از سنت قدرت‌طلبی و جامعه‌ی عرب شاکله‌بندی نمود، اقتضای سرشت آن است. چیزی که در اینجا مهم است، رویکرد چالش‌انگیز و منازعه‌آمیز اقشار فرودست و فرادست طبقه‌ی متوسط در قبال قدرت و جامعه می‌باشد. قشر فرادست به سبب عادات قدرت‌طلبانه‌ی میراث‌مانندی که از امپراطوری باقی مانده بود، درصدد برآمده تا با سوق‌دهی سریع اسلام به‌سوی دولتی‌شدن، زندگی کند. قشر فرودست نیز با آگاهی ژرف درباره‌ی سختی‌هایی که در طول تاریخ از سوی صاحبان قدرت کشیده است، سعی کرده که با اسلام به شکل یک جامعه‌ی مدنی و با جنبه‌ی قدرت‌ستیز آن زندگی کند. در تاریخ ایران اسلامی می‌توان این واقعیت را همیشه مشاهده نمود. کمااینکه در پس‌زمینه‌ی تاریخی و در سنت زرتشتی، همیشه یک چالش اینچنینی جامعه و قدرت که قدمت آن به چالش‌های ماد-پارس می‌رسد، وجود داشته و تا به امروز آمده است.»

در تمامی رویدادهایی که از آن بحث به میان آوردیم در هنگام ازسریگی و یا تقویت روابط ایران با نظام سلطه‌ی غرب، فشارهای داخلی بر تنوعات اتنیکی و دینی-مذهبی ایران فزونی گرفته است. در چنین مقاطعی، همیشه شاهد تسلیمیت حکومت و قدرت در ایران در مقابل قدرت غربی بوده‌ایم. دولت‌مردان ایران، حتی در صورت سازش با قدرت غربی نیاستی داستان انقلاب ۵۷ و گرفتار آمدن حکومت پهلوی در غضب مردم را به فراموشی سپارند. نارضایتی‌های داخلی را نمی‌توان با پیشرفت‌های سیاسی و گسترش روابط دیپلماتیک در خارج از میان برداشت. از سر تا پا غربی شدن و مخالفت با اسلام و در نظر نگرفتن واقعیت تنوع اتنیکی سرزمین ایران، از عمده دلایل سرنگونی محمدرضا شاه بود. انقلاب سفید و تسلیمیت بی‌چون‌وچرای سردمداران پهلوی را می‌توان از دلایل عمده و اصلی عدم موفقیت پهلوی دانست. گرفتار بازی‌های مدرنیته‌ی کاپیتالیستی آمد و به رغم تمامی خوش‌خدمتی‌هایش نتوانست هستی خویش را تداوم بخشد. نظام جمهوری اسلامی نیز در صورتی که تحولی بنیادین در پیش نگیرد و مدل دولت اسلامی قدرت‌گرا را به شکل کنونی آن ادامه دهد، محکوم به نابودی خواهد گشت. بایستی به ارزش‌های فرهنگی و دینی راستین طبقات خارج از دایره‌ی قدرت اهمیت داده و آن‌ها را درونی نماید تا بتواند به عنوان یکی از نیروهای پیشتاز مدرنیته‌ی دموکراتیک نقش بازی کند. در صورت اهمیت ندادن به دین خارج از دایره‌ی قدرت و بی‌اهمیت و فاقد ارزش خواندن آن، همان مسیری را خواهد رفت که نظام پهلوی رفته بود.

## جنگ تدافعی، عملی جامعه‌گرایانه

نظامی‌گری از گسترده‌ترین و بزرگ‌ترین انحصارات است. برخلاف آنچه در موردش تبلیغات می‌شود نهادهای آن نه برای دفاع از سرزمین و جلوگیری از هجوم‌های خارجی و حفظ شرف و ناموس خلق، بلکه برای قبضه نمودن قدرت و تسلط بر تمام ارگان‌های جامعه تشکیل شده‌اند. همچنین برای تقویت خود و تبدیل شدن به نیروی غیرقابل شکست سعی دارد، اقتصاد را نیز به انحصار خود درآورد. با کسب چنین قدرت مرکزی‌ای کلیه‌ی نهادهای دیگر را مجبور به کنار آمدن و سازش با خود می‌کند و به حکمفرمای بی‌چون‌وچرای جامعه مبدل می‌گردد. نظامی‌گری در تاریخ معاصر ایران وجود داشته و بعد از انقلاب سال ۵۷ و به‌خصوص بعد از روی کار آمدن دولت احمدی‌نژاد روندش شدت و حدت بیشتری به خود گرفت. نظامیان قشر انحصارگری هستند که خود را مجهز به تسلیحات نظامی و اقتصادی نموده و با غصب دستاوردهای جامعه خویش را نیرومندتر می‌سازند. نظامی‌گری بارزترین شکل هژمونی قدرت-دولت بوده که خواهان از بین بردن موجودیت و هویت جامعه و به‌اسارت درآوردنش می‌باشد.

همچنین دین (اسلام سیاسی) را به خدمت منافع دولتی درآورده‌اند و با ساختار ولایت‌فقیه از طریق نهادهای اطلاع‌رسانی (که آن را نیز به انحصار خود درآورده‌اند)، سعی بر مشروعیت‌بخشی به اعمال غیردموکراتیک و خلق ستیز نهادهای نظامی، اقتصادی، آموزشی خود می‌نمایند. انحصار تسلیحاتی را به‌دست دولت و سپاه درآورده‌اند. می‌خواهند جامعه را فاقد مکانیسم دفاعی نمایند؛ خلع‌سلاح نمایند. چنین رویکردی جهت تشدید استثمار جامعه و عدم امکان بروز مقاومت مردمی صورت می‌گیرد؛ برای اداره نمودن جامعه و تسلط بر تمامی نهادهای آن دست به چنین اقداماتی می‌زنند. با اصطلاحاتی از قبیل صلح، آشتی، حفظ امنیت ملی و پاسداری از اتحاد و یک‌پارچگی کشور سعی بر از بین بردن نیروی

دفاع ذاتی خلق و به‌زانو درآوردن جامعه دارند. زیر لوای چنین اصطلاحاتی به جنگ علیه جامعه می‌پردازند.

جوامع کمونال و دموکراتیک در طول تاریخ همواره در برابر هژمونی تمدن‌های مرکزی، از خود مقاومت نشان داده‌اند. با استفاده از نیروهای دفاع ذاتی در طول هزاران سال و با انجام قیام‌ها، بسیج نمودن افشار ستم‌دیده و تشکیل ارتش‌های خلق، جامعه را سازماندهی نموده‌اند. آنان با تدراک جنگ‌های تدافعی که خاصیت جامعه‌گرا دارند، در برابر جنگ‌های انحصارگرانه و هجومی از سوی قدرت مرکزی که جامعه‌ستیز بوده، به مقاومت گسترده در همه‌ی عرصه‌های اجتماعی، دست‌زده‌اند. جامعه با به‌کارگیری این حق مسلم، ارزش‌های اخلاقی و سیاسی خویش را جهت پیشبردش زنده نگه‌داشته و پیشبرد داده است. اگر جامعه‌ای حق دفاع ذاتی خویش را به‌کار نیاورد، دچار ازخودبیگانگی شده، طبیعت اجتماعی‌اش را فراموش کرده و در راه تباهی خود، گام برخواهد داشت. قدرت‌های مرکزی جهت استیلا بر جامعه، همیشه سازوکار دفاع ذاتی آن را مورد هدف قرار داده‌اند و با دزدیدن ارزش‌های جامعه، نیروهایش را در خدمت به منافع خود به‌کار می‌آورد.

زمانی‌که اخلاق و سیاست به‌علت سیاست‌های سرکوب‌گرانه‌ی دولت کاربرد نیابد و مانع از از عملی‌شدنش شوند، دفاع ذاتی کاربرد می‌یابد و یگانه راه گریز از نابودی جامعه خواهد بود. هژمونی دولت-قدرت در جنگی مداوم علیه جامعه به‌سر می‌برد و در صورت عدم برخورداری جامعه از دفاع ذاتی، مجبور می‌شود به خواست‌های دولت که همانا اطاعت بی‌چون و چرا از دولت می‌باشد، تن در دهد. صلح نیروهای قدرت-دولت با نیروهای دفاع ذاتی جامعه‌ی اخلاقی و سیاسی تنها در صورت احترام متقابل و گفتگوهای در این راستا میسر خواهد شد. در غیر این صورت، حق جنگ تدافعی توسط نهادهای دفاع ذاتی جامعه امری اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. البته حتی اگر توافقی هم صورت گیرد و صلحی برقرار شود، نباید از دفاع ذاتی جامعه غافل شد؛ چون انحصار قدرت-دولت به هیچ معیاری پایبند نخواهد ماند.

خلق‌های ایران همیشه برای حفظ موجودیت خویش به مقاومت‌های بی‌همتایی دست زده‌اند و از ارزش‌های کسب‌شده‌ی‌شان، صیانت به‌عمل آورده و تبدیل به جامعه‌ای دولتی نشده‌اند. آنان هرگز به خدمت دولت و جامعه‌ی فرادست درنیامده‌اند و با به‌کارگیری مکانیسم دفاع ذاتی، هجوم دولت-قدرت‌ها جهت نابودی جامعه را با شکست مواجه ساخته‌اند. خلق‌های ایران و به‌ویژه خلق گُرد باید در مقابله با دولتی که خود را اسلامی نامیده و با استفاده‌ی ابزاری از دین، اعمال قبیح خود از قبیل قتل‌عام، شکنجه، اعدام، سرکوب ناراضیان، ایجاد فضای خفه‌قان سیاسی و ... مشروعیت می‌بخشد، ایستادگی نمایند. بایستی با تکیه بر ارزش‌های کمونال-اجتماعی خود دست به مبارزه‌ای همه‌جانبه و گسترده با مشارکت تمامی افشار جامعه و در تمامی عرصه‌هایش، در راستای دستیابی به خواست‌های حقه‌ی‌شان بزنند.

## اقتصاد اساسی ترین عرصه‌ی دموکراسی و جامعه‌ی اخلاقی - سیاسی

سیاسی شدن مقوله‌ی اقتصاد، یکی از دلایل اساسی بحران‌های اقتصادی‌ای است که اکنون جامعه‌ی ایران با آن دست و پنجه نرم می‌کند. به جای اینکه اقتصاد در خدمت به جامعه به کار گرفته شود، جهت به تسلیمیت درآوردن جامعه کاربرد می‌یابد. چه در حوزه‌ی داخلی و چه در حوزه‌ی خارجی، اقتصاد برای پیشبرد سیاست‌های نادرست جامعه‌ستیز و دشمن‌تراش حکومت به کارگرفته می‌شود. تصمیمات اقتصادی در ایران به میزان زیادی تابع سیاست‌های نادرست حاکمان جمهوری اسلامی می‌باشد. در ایران ارتباطی تنگاتنگ میان ساختار اقتصادی و ساختار سیاسی جمهوری اسلامی وجود دارد. اجازه‌ی مدیریت اقتصادی به جامعه داده نمی‌شود و اقتصاد در انحصار کامل دولت قرار گرفته است. نمی‌توان هیچ‌گونه تعاونی و اقتصاد خودکفایی را یافت که نهادهای دولتی در آن ریشه ندوانده باشند. رهاورد چنین سیستمی افزایش بی‌رویه‌ی قیمت‌ها و گسترش فقر و بیکاری است. تعاونی‌هایی هم که جهت حل مشکلات اقتصادی مردم و جلوگیری از انحصار اقتصادی دولت تشکیل شده‌اند راه به جایی نبرده‌اند. زیرا تعاونی‌ها به علت چنین شرایطی دنباله‌رو سیاست‌های اقتصادی دولت می‌شوند؛ پس فاقد کارایی بوده و نقشی نامحسوس و یا حتی عکس دارند. یعنی پیش‌بردهنده‌ی سیاست‌های اقتصادی دولت می‌شوند که در اصل خویش اقتصادستیز می‌باشند. آن‌ها به مسئولیت‌شان که همانا اقتصادی اجتماعی است عمل نکرده و برای ادامه‌ی حیات در چنین شرایطی، ناگزیرند از نظام اقتصادی دولتی پیروی نموده و فقط اسم تعاونی مردمی را یدک کشند. برخورد نابرابر با افراد و جوامع ایران و عدم ایجاد شرایط توسعه اقتصادی برای همه و مانع‌تراشی به وضوح قابل مشاهده است. نظام سیاسی، تعیین‌کننده‌ی نحوه‌ی توزیع درآمدهای ایران است. شعارهایی از قبیل خصوصی‌سازی و یا سهام عدالت نیز ظاهرشان برخلاف باطن‌شان است؛ سیاست‌های اقتصادی‌ای که ظاهری جذاب و عامه‌پسند دارند و در ابتدای امر برای عموم مردم خوشایند می‌نمایند، عموماً در باطن خود پیامدهای ناگوار و نامطلوب اقتصادی دربر داشته‌اند. نتایج سوء آن به جایی رسیده که بسیاری از مردم ایران باید خویش را به آب و آتش بزنند تا بتوانند نان شب خویش را تهیه کنند. هیچ‌گونه امنیتی نیز برای فعالان اقتصادی در جوامع وجود ندارد و به بهانه‌های واهی و یا برنامه‌هایی که بدان‌ها اشاره نمودیم با بن‌بست‌های گریزناپذیری مواجه می‌گردند.

سال‌هاست که جامعه‌ی ایران از اقتصادی دولتی که زاینده‌ی «تورم، نرخ بیکاری بالا، رشد اقتصادی پایین، توزیع نامناسب درآمد و مانع‌تراشی در مسیر اقتصادی اجتماعی، فقر و عواقب آن» است، رنج می‌برد. فقر اقتصادی شدید منجر به انحرافات اخلاقی و معضلات اجتماعی‌ای می‌شود که نیروی تصمیم‌گیری و دفاعی جامعه را بسیار کاهش داده و این مسئله باعث افزایش قدرت و سلطه‌ی حکومت بر جامعه شده است. فقر اقتصادی موجب فقر فرهنگی و تزلزل در بنیان‌های اخلاقی جامعه و عدم پیشبرد سیاست در خدمت به جامعه و از سوی خود جامعه می‌شود. این قشر فقیر توانایی شرکت در تصمیم‌گیری‌های اجتماعی را نخواهد داشت. مصائب چنین سیاست‌هایی دامن‌گیر تمامی افراد جامعه خواهد گردید. پس نباید از بانیان دولتی که اقتصاد را چون ابزاری جهت قدرت‌بخشی به نظام به کار می‌گیرند انتظار حل مشکلات اقتصادی را داشت. دولت‌ها برآنند که نابسامانی معنوی، بی‌اعتمادی به خود و نومی‌ی از آینده، بدبینی و ناتوانی در ارزیابی چشم‌اندازی ایمن را به جامعه نیز انتقال دهند. آن‌ها سیاست‌های جنگ ویزه را در حوزه‌ی اقتصاد در سراسر ایران و بالاخص جامعه‌ی کورد به کار می‌گیرند. ما از تمایلات شخصی کسانی که در مسند قدرت قرار گرفته‌اند بحث نمی‌کنیم. بحث در ماهیت ساختار قدرتی است که این افراد را بر مسند قدرت نشانده است. قدرتی که سودجویی در اسرع وقت را ارزش می‌شمارد و برای قوام خویش آن‌را به خورد افراد جامعه نیز می‌دهد. جامعه می‌خواهد فرزندانش حق گرفتن اختیارات محلی در زمینه‌ی اقتصادی و دیگر عرصه‌ها را داشته باشد. مردم از لحاظ اقتصادی تحت فشار شدید هستند پس نان و کار می‌خواهند؛ سرپناه می‌خواهند. اما حکومت آن‌ها را وارد بازی ویران‌گری می‌کند. این انسان‌ها مبدل به نیروی ویران‌گری می‌شوند که در پی دستیابی به سود است. این نیروی مخرب با تقاضاهای خویش جامعه و طبیعت را تحت فشار می‌گذارد. دولت جمهوری اسلامی حتی به دیدگاه‌های اقتصادی اسلام نیز پشت کرده است. در اسلام رشد اقتصادی حد و مرزهایی را می‌شناسد و اقتصاد پایبند به معیارهایی است تا جامعه را فرونبلعد. بر طبق این معیارها رشد اقتصادی باید با رعایت کرامت انسانی و معنویات و همچنین صیانت از زاینده‌ی زمین و مسائل محیط زیست صورت گیرد. حتی بهداشت روانی جامعه از شرایط گسترش اقتصادی شمرده می‌شود. اما اقتصاد جمهوری اسلامی نه تنها این موارد را رعایت نمی‌کند بلکه جامعه‌ای مریض ساخته است که از درد به خودش می‌پیچد. این بیماری‌های اجتماعی ناشی از فقر اقتصادی را نیز تحت نام ملیت و مبارزه با دشمنان اسلام لاپوشانی می‌کند. از دیگرسو می‌دانیم که راستگویی مهم‌ترین معیار اخلاق است. اما دولت‌های حاکم در ایران دولت‌هایی ساخته و پرداخته بر پایه‌ی دروغ‌اند. وعده و وعیدهای فراوان اقتصادی به‌ویژه در زمان انتخابات امری رایج شده است. ادعاهایی که گرچه در پوست‌ها و تبلیغات نامزدهای انتخاباتی به چشم می‌خورد اما صراحتاً پس از روی کار آمدن تکذیب می‌شوند. مسئولین آن اندازه در خلف به وعده‌هایشان اعتماد به نفس دارند که می‌توان آن‌ها را سلطان دروغ نامید. می‌توانیم این را در رویکرد دولت‌های پس از انقلاب به وضوح دید. افراد جامعه نیز حق هیچ‌گونه مخالفت و یا حتی انتقاد و اظهار نظری را در رابطه با این سیاست‌های اقتصادی ندارند. در صورت روی دادن چنین امری انگ ضعیف بودن حس میهن‌دوستی!! و یا وابستگی به ایادی استکبار و یا مخالف نظام ایران را - که برابر است با مخالفت با خدا و ارتداد - به او می‌زنند. برای مبارزه با این سیاست‌ها بایستی جامعه در حوزه‌ی اقتصاد نیز نهادهای دفاع مشروع را برای خنثی‌سازی جنگ ویزه‌ی دولت بنا نهد. همیشه خلق کورد از راه‌های دموکراتیک و صلح‌آمیز جهت حل مشکلات اقتصادی خویش استفاده کرده و از خشونت و جنگ پرهیز کرده است. در این زمینه بارها و بارها صداقت و حسن نیت و عمل خویش را نیز نشان داده است. پس بایستی دولت نیز ابزار نظامی و جنگ ویزه و سیاست‌های بیوقدرت خویش را کنار نهد. این برخورد هم به نفع جامعه و هم به نفع دولت خواهد بود.

یکی از دیگر مظاهر بی‌عدالتی در ایران، توزیع نامناسب امکانات به استان‌ها و مناطق مختلف کشور می‌باشد. به همین دلیل در برخی از استان‌ها و مناطق کشور بهره‌برداری مناسبی از امکانات و مزیت‌های طبیعی خاص هر استان به عمل نمی‌آید. موضوع و مشکل اساسی بسیاری از خانواده‌های کوردستانی نبود

منبع درآمد و رنج بردن از آن است. در بسیاری از خانه‌ها جوانان بیکار و بدون درآمد فضای خانواده را دچار یاس نموده و به معضلی اساسی مبدل شده است. این امر برخلاف الزامات امنیت ملی و اقتصادی است و نواحی مختلف کشور را به خطر می‌اندازد. یکی از راه‌های مقابله با این تهدید حذف تمرکزگرایی در فعالیت‌های اقتصادی و غیرمتمرکز کردن تصمیم‌گیری‌های اقتصادی می‌باشد. به این ترتیب مناطق مختلف بر اساس تنوع امکانات و فعالیت‌ها از مزیت‌های کافی برخوردار خواهند شد و این امر موجب پیشبرد اقتصاد به معنای واقعی آن و در جهت خدمت به جامعه و نه در خدمت به دولت می‌شود. البته موفقیت در این امر به راحتی میسر نیست. به منظور جلوگیری از تداوم نظام رانت‌گرایی دولتی در ایران، تکیه بر نظام مشارکتی و اقتصادی اجتماعی با تکیه بر اصالت بخشی به فعالیت‌های اقتصادی جمعی و شرکت‌هایی که از سوی مردم مدیریت شود ضروری می‌نماید. نظام سرمایه‌ای در ایران بر اساس سودبری و نه برپایه‌ی عدالت، می‌چرخد. پس نمی‌توان از آن انتظار حل بحران‌های اقتصادی را داشت؛ لذا بایستی نهادهای جامعه‌ی مدنی و اتحادیه‌های اقتصادی متناسب با جامعه و البته مستقل از دولت به ایفای نقش خویش بپردازند. تنها با بازگشت اقتصاد به صاحبان اصلی آن یعنی جامعه می‌توان این مشکلات را حل نمود و اقتصاد قادر خواهد بود مسیر اصلی خویش را بییامد. در واقع وجود یک سیستم اجتماعی دموکراتیک متضمن توسعه‌ی اقتصادی و همخوان با آن خواهد بود. شرط لازم تداوم اقتصاد در مسیر اصلی‌اش که همانا برآوردن نیازهای مادی جامعه است، ایجاد و تداوم این مهم است.

در اقتصاد راستین سودبری و سودآوری مطرح نیست؛ مورد اساسی تولید کالا با هدف استفاده از آن جهت برطرف نمودن نیازهای جامعه است. در اقتصاد راستین، هدف رفع نیازهای اساسی جامعه می‌باشد. اما تجارت و سوداگری حوزه‌ی اقتصاد را به منجلا بکشانده است. بازی با قیمت‌ها با هدف سودآوری و ربودن دسترنج و دستاوردهای جامعه در جمهوری اسلامی سر به فلک زده است. پس چنین فعالیت‌هایی، اقتصاد محسوب نمی‌شوند. بیکاری به طور بهمن‌آسا رشد می‌کند و سیاست‌های اقتصادی دولت که همگی با اهداف سیاسی خاص جهت بی‌اراده نمودن جامعه و تحت عناوین مختلفی صورت می‌گیرند کمر جامعه را خم می‌کند. سرمایه و سیستم اقتصادی دولت، جامعه را به تباهی کشانده و افراد جامعه را تشویق به فعالیت‌های سودجویانه و مبنا قرار دادن فرصت‌طلبی در روابط روزانه می‌نماید. این امر نیز حس مسئولیت‌پذیری انسان‌ها را در برابر جامعه فرومی‌کاهد و فردپرستی را ارتقا می‌بخشد. انگیزه‌ی قلمک و سودجویی و حرص کسب پول، آن‌هم بیشترین مقدار پول به هر قیمتی که شده، را به جامعه تزریق نموده‌اند. این معیاری برای بهتر بودن در میدان مسابقه‌ای است که هرکس می‌خواهد برای زنده ماندن از دیگری جلو بزند. این امر به شکل اتوپیای همه‌ی افراد جامعه یعنی هم افراد فرادست و هم افراد فرودست درآمده است. در بسیاری از افراد از دانشجو، مهندس و دکترا گرفته تا قمارباز، فاحشه و دزد و ... این حرص وجود دارد. دوری گزیدن از چنین برداشتی از اقتصاد چیزی است که بایستی به جامعه آموخته شود. باید پیامونند که نیروهای خویش را نه برای تباه کردن خویش و برباد دادن جامعه و محیط زیست بلکه برای ساختن جامعه‌ای بهتر به کار برد. این نیز نیاز به سیستمی آموزشی دارد جهت از میان برداشتن تخریبات چنین ذهنیتی که به جامعه تزریق کرده‌اند. حرص و آز افسارگسیخته به قلمک و پول، مرتبط به سود و سرمایه است نه اقتصاد. در سیستم اقتصادی سودمحوری که حکومت ایران بنا نهاده بایستی از آب کره بگیرد تا شاید، آن وقت بتوانی گلیمت را از آب بیرون بکشی. تعقیب آرام‌ناپذیر سود آدمی را به بزهوت بی‌اخلاقی و بی‌اعتمادی پرتاب می‌کند. جامعه‌ی آلوده‌گشته به چنین ویروسی را دیگر نمی‌توان جامعه نامید پس چگونه می‌توان از آن انتظار ایستادگی در مقابل این سیاست‌ها و پیشبرد اقتصاد واقعی را داشت. فعالیت برای کسب سود هیچ پیوندی با رفع نیازهای بنیادین و اساسی جامعه نخواهد داشت؛ بلکه تیشه به ریشه‌ی جامعه زده و آن را آلت دست سیاست‌های اقتصادی دولت می‌نماید. قبول چنین رویکردی از سوی جامعه سبب گرسنگی و فقر می‌شود و سبب خرسندی دولت جمهوری اسلامی و صاحبان سرمایه‌ی وابسته به آن. این بحران‌ها تنها و تنها جیب دولت و ایادیش را که با پارو پول جمع می‌کنند پر می‌کند.

اما از طرف دیگر معنویات جامعه حالتی بازدارنده برای اقتصاد سودمحور داشته است؛ پس همیشه در نردی مداوم با همدیگر به سر برده‌اند. معنویات جامعه اجازه‌ی پیروزی کامل به چنین سیاست‌هایی نداده است.

برای حل معضلات اقتصادی‌ای که اکنون جامعه‌ی ایران با آن دست به گریبان است بایستی از طریق ریشه‌یابی مشکل با آن به مبارزه برخاست. این مشکل باید از ریشه خشک شود و پیامد تحلیلات سطحی این موضوع، ناکارآمدی در سطح عمل و شکست در عملکرد را به همراه خواهد داشت. مثلاً اگر مقداری از درآمد حاصله از نفت را که صاحب واقعی آن جامعه است، در زمینه‌ی کشاورزی در مناطق مختلف ایران که بسیار حاصلخیز نیز می‌باشند سرمایه‌گذاری شود، مشکلی به نام فقر و بیکاری ریشه‌کن خواهد شد. اما این مسئله با خواست آن‌ها در تضاد می‌باشد. چون این امر موجودیت منافع نامشروع آن‌ها را تهدید خواهد کرد. مسائلی که به آن اشاره نمودم، پیامد سیاست‌های روزانه و موقت رژیم و یا مختص به این دولت و یا آن دولت و یا این برنامه‌ی اقتصادی و آن برنامه‌ی اقتصادی نیست، بلکه ریشه در ساختار حکومت دارد. بسیار آشکار است که در صورت عدم برخورد با سیاست‌های بیوقدرت و نظام سودمحور، جامعه یارای مبارزه با بیکاری و فقر کشنده‌ای که شریان‌های حیاتی‌اش را می‌خشکاند، نخواهد داشت. اقتصادی که در چنگ افراد و یا دولت گرفتار آمده، پیوندی با اقتصاد ندارد. اقتصاد را باید با دموکراسی درهم آمیخت. باید دموکراسی را به حوزه‌ی اقتصادی تعمیم داد. تنها جامعه‌ی اخلاقی و سیاسی می‌تواند یک حوزه‌ی اقتصادی دموکراتیک را پایه‌ریزی و اجرا کند. اقتصاد راستین و دموکراسی مانند گوشت و استخوان به هم پیوند خورده‌اند و بدون هر یک از آنها، حوزه‌ی دیگر ناشدنی می‌نماید. اقتصاد راستین و در پیش گرفتن آن از سوی جامعه را می‌توان عکس‌العملی دموکراتیک و درخور جامعه نام نهاد. پس تنها در جامعه‌ای دموکراتیک، می‌توان شاهد اقتصاد راستین باشیم. در اقتصاد واقعی تضاد فاحش طبقاتی و لطمه به محیط زیست وجود ندارد. چون جامعه برای رفع نیازهای خویش به امور اقتصادی می‌پردازد. اگر هم تجارتی صورت گیرد مبنایش سودبری نخواهد بود بلکه رفع نیازها به بهترین روش که هر دو طرف از آن استفاده‌ی بهینه نمایند، می‌باشد. می‌توان باری دیگر روابط شهر و روستا را سازگار نمود. این مناسبات اکنون به زیان جامعه‌ی روستایی که متکی بر کشاورزی است، رشد می‌یابد. این روابط منجر به نابودی جامعه‌ی روستایی می‌شود که کاهش آمار کشاورزی و شاغلان در امر زراعت و ساکنان روستا دلیلی است بر این مدعا. این رویه به نفع دولت می‌باشد. چون از یک سو اقتصاد متکی به دولت، کشاورزی را از بین برده و از سوی دیگر جمعیت روستایی را به مهاجرت به شهر که مرکز سیاست‌های دولت می‌باشد وادار می‌کند. منطق تولید و مبادله‌ی سودمحور، هیچ معیار اخلاقی را جهت پایبندسازی صنعت، تعیین نکرده است. اگر دولت جمهوری اسلامی کمک‌هایی مالی در زمینه‌ی کشاورزی و یا دیگر بخش‌ها انجام دهد نیز آن را به صورت مالیات و یا ترفندهای وارداتی و صادراتی خویش و بازی با قیمت‌ها، به شکلی نامحسوس از جامعه خواهد ربود. هرگونه صنعتی کردن و شهری کردن با افزایش استفاده از انرژی متزاد است. انرژی‌ای که هم به طور مستقیم و یا غیر مستقیم در عرصه‌ی تولید جای انرژی و نیروی کار انسانی را می‌گیرد و سبب بیکاری می‌شود؛ و هم دایره‌ی مصرف غیر ضروری را وسعت می‌دهد و آلودگی محیط زیست را به‌همراه خواهد داشت. با چنین نگرشی آلودگی آب، هوا و خاک از سوی کارخانه‌های وابسته به اقتصاد سودمحور که تنها به قصد کسب سود بیشتر برپا شده‌اند امری معمول خواهد بود. سرمایه‌داران به تولید خوراک، پوشاک، مسکن و وسایل آسایشی که جامعه برای بقای خویش بدان نیاز دارد محدود نمی‌مانند و بیشتر به کالایی ساختن همه چیز می‌پردازند. همچنین صنعتی شدن بی‌قید و شرط سبب نیاز به روانه شدن خوراک به شهرها برای تأمین غذای جمعیت سرسام‌آور شهر است. امری که سبب تهی شدن خاک از خوراک‌مایه‌هایش می‌شود. زمین را پیر و فرتوت نموده و زاینده‌گی‌اش را سلب می‌کنند. مرگ زمین‌های کشاورزی به معنای هجوم به مراتع، چمن‌زارها و جنگل‌ها خواهد شد. مرگ زمین، مرگ کشاورز و روستا است و سبب هجوم جمعیت به فضای ناامن شهر می‌شود. افرادی که راهی شهر می‌شوند بیشتر در بخش خدماتی مشغول

به اشتغال می‌شوند یا اگر در دیگر بخش‌ها مشغول به کار شوند درآمد ثابتی خواهند داشت و این قشر آسیب‌پذیرترین قشر در مقابل تورم هستند. برای جبران این کمبود نیز در ازای امتیازات ناچیز اقتصادی در نهادهای دولتی که در خدمت سیاست‌های سرکوب دولتی است از جمله بسیج و نهادهای وابسته به اطلاعات جای می‌گیرند. جامعه‌ی شهری کاملاً تحت سیطره، نفوذ و کنترل دولت جمهوری اسلامی قرار می‌گیرد. بدین‌گونه ضربه‌ی مهلکی بر اراده‌ی جامعه زده می‌شود. شهرها رشدی غول‌آسا پیدا کرده و مرکز معضلات اجتماعی، بیگانه‌گشتن با جامعه، فرصت‌طلبی و فردگرایی می‌شود. البته فردی که نه در خدمت خود بلکه در خدمت نظام حاکم ایران خواهد بود. بایستی روابطی جایگزین را جستجو کرد که در آنها سودگرایی موجود را که تا سطح نابودی همدیگر پیش می‌رود، به کناری نهمیم.

رهبر آپو یگانه راه‌هایی از این وضعیت را اقتصاد اکو- اجتماع میدانند و در این مورد چنین می‌گوید: «هزاران اکو- جامعه به اقتضای شرایط، می‌توانند خود را همچون یک واحد اقتصادی سازماندهی نمایند. یکی از مسائلی که مدت‌هاست فوریت یافته این است که در زراعت با مدنظر قرار دادن اصل اکو- صنعت، به بازساماندهی زمین‌هایی پرداخته شود که توسط خانواده‌ها به تکه‌هایی مجزا تقسیم شده و ویژگی واحد بودن را از دست داده‌اند. تشکیل اکو- اجتماعات در زراعت، یکی از اساسی‌ترین اصول اقتصادی در مدرنیته‌ی دموکراتیک می‌باشد. در ارتباط با همین مسئله، نگرش‌های قائل به مزرعه‌داری که از دوران سرف و بردگی باقی مانده‌اند، رونق خویش را از دست داده‌اند. اکو- اجتماعاتی که از طریق تشکیل واحدهای زراعتی در مقیاسی اکولوژیک تحقق خواهند یافت، بنیان مدرنیته‌ی روستا نیز می‌باشند. یعنی روستا و یا روستای مدرن به منزله‌ی یک اکو- اجتماع و به‌صورت واحدهای اقتصادی در مقیاس اکولوژیک، می‌تواند دوباره هستی یابد. در شهرها نیز اکو- اجتماعات مشابهی قابل شکل‌گیری اند. در برنامه‌ریزی شهری اکولوژی‌محور، اقتصاد به‌مثابه‌ی یک بخش از کلیت عمومی سامان‌دهی می‌شود. همانند الزامی بودن عدم وجود بروکراسی‌ای که شهر را بلعد، اقتصادی که شهر را بلعد نیز بایستی وجود داشته باشد. فعالیت‌های اقتصادی متناسب با سرشت هر شهر، به‌صورت واحدهایی با حجم بهینه [Optimal] سازماندهی می‌گردد که نه در راستای سودآوری بلکه در جهت برطرف‌سازی بیکاری و محرومیت خلق شهر هدفمند می‌باشند. می‌توان جمعیت را به تناسب ساختار و قابلیت‌شان بر این واحدها توزیع نمود.»

پس برای دستیابی به این مهم، باید اقتصاد را از آن جامعه نمود. نباید یکی قربانی دیگری گردد. یکی برای سود دیگری کار کند. بسیاری از افراد قربانی بیکاری شوند تا فردی کار و منبع درآمدی بیابد. اقتصادی اکو- اجتماع، اقتصادی هستی‌بخش است که جامعه را نیرو و توان می‌بخشد؛ نیرو و توانی که می‌تواند سیاست‌های جامعه‌کش دولت در زمینه‌ی اقتصاد را درهم شکند و به نیروهای دموکراتیک موجود در جامعه در راستای بر ساخت جامعه‌ای آزاد یاری رسانند. پس دولت و یا افراد وابسته به آن، حق محروم نمودن جامعه از این موضوع هستی‌بخش را نخواهند داشت. جامعه نیز حق قبول چنین وضعی را نخواهد داشت. قبول چنین امری از سوی جامعه به معنای خودکشی خواهد بود. پس باید چه در زمینه‌ی کشاورزی و چه صنعتی در سطح محدود یا کلان نهادهای خودکفایی تشکیل شود. در چنین سیستمی اصول اقتصادی راستین حرف اول را در نهادهای اقتصادی خواهد زد. نه مالکیت فردی و نه مالکیت دولتی، جایی در اقتصاد اکو- اجتماع ندارند و در تضاد با آن خواهند بود. مالکیت دولتی و فردی به ایجاد فاصله‌ی طبقاتی فاحش منجر خواهد شد. سیستمی که در آن فردی بر اثر فقر از گرسنگی جان می‌بازد و یا اقدام به خودکشی کرده و یا به فحشا کشیده می‌شود و دیگری فرعون‌گونه زندگی می‌کند و روزانه پول بادآورده به جیب می‌زند سیستمی ضدانسانی و ناپذیرفتنی است. در اقتصاد اکو- اجتماع شرکت‌ها و تعاونی‌ها نیز تحت مالکیت مشترک کسانی درمی‌آیند که در آنجا مشغول به‌کارند. البته اقتصاد اکو- اجتماع به این معنا نیست که اقتصاد دولتی به کلی از بین خواهد رفت. فقط تعادلی در میان آن‌ها به وجود خواهد آمد. اما دولت موظف به پیروی از معیارهای اکولوژیک و دوری از سیاست‌های بیوقدرت خویش خواهد شد. به منظور رفع انحصارها به ویژه قاعده‌مند ساختن رفتار دولت در اقتصاد لازم است اولاً از انحصارات بی‌ضابطه

دولتی جلوگیری شود و ثانیاً با بسترسازی لازم زمینه فعالیت نهادهای اقتصادی جامعه فراهم گردد. نکته‌ی مهم در این مسئله راهبردی این است که تصمیم‌گیری‌ها لازم است به صورت جمعی و با ملاحظه همه‌ی نظرات و در فضای قابل نقد اتخاذ شوند و همین امر خود زمینه‌ساز اجرایی نمودن این تصمیمات خواهد بود؛ وگرنه بدیهی است که نظراتی که زمینه پذیرش عمومی نداشته باشند قابل اجرا نخواهند بود. اقتصاد دولتی تنها بدین‌سان می‌تواند خویش را جامعه‌پذیر نماید در غیر این‌صورت محکوم به نابودی خواهد شد. مالکیت حتی اگر گروهی هم باشد - به عنوان مثال در یک شرکت- بایستی مالکیتی اجتماع‌محور باشد. این واحدها می‌توانند از صنعت و فناوری به شکل مطلوب که در تضاد با معیارهای اقتصاد اکو- اجتماع نباشد استفاده نمایند. بدین‌صورت می‌توانند نتایج مخرب صنعت‌گرایی و فناوری را که از سوی دولت در خدمت منافع قدرت و جهت جنگ‌افروزی استفاده می‌شود، ناکارآمد نمایند. بایستی صنعت و فناوری در خدمت به جامعه‌ی اخلاقی و سیاسی به‌کار گرفته شود. فناوری که هدف اصلی آن خدمت به جامعه بوده و توسط دولت و برای تسلط بر جامعه ربوده شده را می‌توان به صاحبان اصلی آن بازگرداند. بدین‌صورت می‌توان سنگ بنای زندگی‌ای آزاد و دموکراتیک را بنا نهاد. می‌توان کشاورزی را پیشبرد داد اما به صورتی که نتایج زیان‌آوری برای محیط زیست نداشته باشد. افراد جامعه با این کار به دولت جمهوری اسلامی اجازه نمی‌دهند که فرآورده‌ها و محصولات اقتصادی آن‌ها را بچاپد. بدین‌گونه جامعه خود مالک کار و رنج خود خواهد شد و به دولت اجازه‌ی سوءاستفاده از آن‌ها نخواهد داد. در چنین سیستمی، چون خارج از حوزه‌ی اقتصادی سودمحور دولت است، سودمحوری وجود نخواهد داشت. کسی نیز نمی‌تواند بحث از سودجویی کند؛ مگر آنکه آن شخص وابسته به دولت باشد و در راستای سیاست‌های اقتصادی دولت عمل کند. جامعه باید دستش را از اقتصاد دولتی بشوید تا بتواند دولت را کوچک کند. با در پیش گرفتن چنین رویه‌ای و پیشرفت دادن اقتصاد اکو- اجتماع، مسائل در مسیر حل قرار خواهند گرفت. همچنان می‌توان از فناوری سالم جهت کاهش تخریب‌های صنعتی استفاده نمود. می‌توان با آموزش دامپروری به دامدار مانع از تخریب مراتع و جنگل‌ها شد. بدین‌گونه و با رعایت این معیارها معضلات اجتماعی از قبیل گرسنگی، فقر و بیکاری حل خواهند شد. می‌توان مانع از بهره‌برداری بی‌رویه‌ی دولت از معادن شد. بهره‌برداری‌ای که هیچ‌گونه فایده‌ای برای جوامع ساکن در آن مناطق نداشته و تنها محیط زیست این مناطق را نابود می‌کند. مثلاً در کوردستان شمار فراوان معادن و بهره‌برداری بی‌رویه از آن‌ها شکل بعضی از مناطق را تغییر داده و تاثیرهای مخربی بر محیط زیست این مناطق داشته است. آنها به فکر این نیستند که انسان چه چیزهایی می‌تواند از طبیعت برای برآوردن نیاز خویش بگیرد. این اصل فراموش شده است. تقاضاها بر طبیعت تحمیل می‌شوند و در آن‌ها توان طبیعت مدنظر قرار نمی‌گیرند. به‌گونه‌ای که دامدارها و کشاورزان، دیگر نمی‌توانند در این مناطق زندگی کنند. اینها فعالیت‌هایی هستند که درآمد آن نه تنها هزینه‌ی خلق‌های ایران نمی‌شود بلکه در خدمت به جنگ‌افروزی نظام قرار می‌گیرند و در نتیجه دودش تنها به چشم جامعه خواهد رفت. تحریم‌های اقتصادی ناشی از این جنگ‌افروزیها نیز تنها بر پیکره جامعه ضربه می‌زند. با این تحریم‌ها کک کاخ‌نشین‌ها هم نمی‌گزد. پس برای داشتن اقتصادی سالم و در خدمت جامعه بایستی به مبارزه‌ی همه‌جانبه دست زد. بدین‌صورت می‌توان جامعه را آزاد، دموکراتیک، اخلاقی و سیاسی نماییم.

## زندان،

## صحنه مبارزه برای کسب آزادی

با تشکیل نظام سلسله مراتب (هیرارشی)، حاکمان با اعمال قوانین کنترل و مجازات به ایجاد سازوکاری روی آوردند که از طریق آن انسان‌ها و بافت‌های اجتماعی را ملزم به فرمانبری از قواعد و قوانین ساختند؛ قواعد و قوانینی که خودشان آن‌ها را ساخته بودند. این مجازات‌ها شامل اعدام، نوشیدن جام زهر، به آتش کشیده شدن، و بعدها زندانی‌شدن و شکنجه می‌شد. اکثر مجازات‌ها را نیز در ملا عام و در جلوی چشمان افراد جامعه به اجرا درمی‌آوردند. بدون شک قبل از این قوانین نیز مجازات و جرم وجود داشت اما ارزش‌ها و معیارهای جامعه آن را تعریف می‌نمود. اما امروزه، دولت و قدرت جرم را تعریف کرده و در راستای تادیب جامعه آن را اجرا می‌نماید. طبق نگرش قدرت و سلطه، مواردی که به گونه‌ای به موازین دولت تجاوز کند جرم شناخته می‌شود. مجازات دولتی، ابزاری است در دست قدرت و سلطه برای ایجاد فضای رعب و وحشت در میان جامعه و تمامی نیروهای سلطه‌ناپذیر. در اعمال مجازات، حق حیات آزاد انسان را نفی می‌سازند یا جان او را می‌گیرند تا به گفته‌ی خودشان مشکل جامعه حل گردد؛ حال آنکه تمامی این اقدامات در راستای حفظ موجودیت قدرت و دولت است و هیچ رابطه‌ای با حفظ جامعه ندارد. قدرت‌ها، به نام جوامع، زندگی آزاد انسان‌ها را قربانی حفظ منافع خویش می‌نمایند. دولت، گویا به نیابت از افراد خسران‌دیده و جامعه، از فرد مجرم انتقام گرفته و او را مجازات

می‌نماید. اما در اصل، تحت این عناوین انتقام خویش را از افراد مبارز و آزاد جامعه می‌گیرد که زیر یوغ قدرت و دولت نمی‌روند.

جمهوری اسلامی، کشوری است که تاکنون به جای حل مشکلات و احترام به عقاید، در فکر حذف آن‌ها برآمده است. هرچند که در مقطعی بحث از تغییراتی در این راستا صورت گرفته، اما در عرصه‌ی عمل شاهد تغییر نبوده‌ایم و یا این تغییر حرکتی بسیار کند و نامحسوس داشته است. به همین دلیل ایران یکی از کشورهایی است که آمار بیشترین زندانیان سیاسی را داراست. در ایران در صد سال اخیر، درباره‌ی زندانی سیاسی تعریف جامعی در دست نیست؛ تنها در اصل ۱۶۸ قانون اساسی جمهوری اسلامی گفته شده که «رسیدگی به جرایم سیاسی و مطبوعاتی علنی است و با حضور هیات منصفه در محاکم دادگستری صورت می‌گیرد. نحوه‌ی انتخاب، شرایط و اختیارات هیات منصفه و تعریف جرم سیاسی را قانون بر اساس موازین اسلامی معین می‌کند». جرم سیاسی، وارد قانون اساسی شده اما تعریف مشخصی از آن ارائه نگشته است. مسئولان جمهوری اسلامی از آغاز تاکنون، وجود زندانیان سیاسی و عقیدتی را در زندان‌های جمهوری اسلامی انکار کرده و می‌گویند که این افراد اقدام به برهم زدن امنیت ملی نموده‌اند. جرم علیه امنیت ملی نیز هر عملی را که به چارچوب قانون اساسی، منافع ملی، اصول و اهداف مسئولین بالای حکومتی ضربه بزند، شامل می‌شود. این قانون در کل با منافع ملت‌ها و جوامع ایران هیچ مطابقتی ندارد. به همین دلیل نیز حقوق و قوانین زندانیان سیاسی وجود ندارد. تعریف زندانی امنیتی نیز با اسلام قدرت‌مدار درآمیخته شده و تحت عناوینی همچون مفسد فی‌الارض، محارب، منافق و مرتد از آن‌ها نام می‌برند. با این عناوین مبارزین سیاسی را به چوبه‌ی دار می‌سپارند.

مأموران اطلاعاتی، سپاهی و حتی قضایی، شکنجه را در تمامی مراحل دادرسی به خشونت‌آمیزترین شکل آن در برابر متهمان برای گرفتن اعتراف به کار می‌برند. این کار نه تنها در بازداشتگاه‌ها حتی در اداره‌ی زندان‌ها و با دستور مستقیم قاضی اعمال می‌شود. مأموران قضایی و شکنجه‌گران، حتی از کشتن زندانیان خود واهمه‌ای ندارند؛ گرچه مرتکب قتل می‌شوند اما چون در فرایند قضایی پرونده‌ای شکل نمی‌گیرد، قتل زندانی را اقدام به خودکشی، مریضی و یا مصرف بی‌رویه‌ی مواد مخدر از سوی فرد قلمداد می‌نمایند. زندانیان به‌ویژه زندانیان سیاسی از همان ابتدای انقلاب مورد شکنجه فیزیکی و آزار روحی- روانی قرار گرفتند. زیرا از دید قدرت‌مداران پذیرفتنی نبود که شخصی یا جامعه‌ای در برابر قدرت الوهی آن‌ها بایستد. مجازات‌ها چه در ملا عام و چه در شکنجه‌گاه‌های مخفی، از طریق مأموران شکنجه‌گر آموزش‌دیده اعمال می‌گردند. هدف نهایی آن‌ها، دست‌برد داشتن زندانی از اعتقاد خویش و انجام توبه و ندامت برای بازگشت به نظام جمهوری اسلامی و قبول قدرت همچون تقدیری تغییرناپذیر است. مسئولان نظام به قول خودشان می‌خواهند بدین‌گونه روح‌ها و دل‌ها را تسخیر کنند. اعدام و اجرای مجازات در ملا عام نیز برای ایجاد اطاعت اجتماعی صورت می‌گیرد. اما این اقدامات بدون شك نه تنها سبب ترس مردم از حکومت نمی‌شود، بلکه سبب می‌شود کسانی که از شکنجه جان سالم به در برده‌اند و همچنین بازماندگان آنان و در نهایت کل جامعه، سرانجام از حاکمان فاصله گرفته و خط مشی مقاومت را پیشه کنند.

توان استقامت و پایداری مبارز زندانی در برابر دشواری‌های شکنجه برای برگزیدن خط مشی مقاومت و یا تن دادن به اقرار و ندامت، پدیده‌ی رشادت و خیانت را به میان می‌آورد. در صورت برگزیدن استقامت، فرد زندانی به قهرمان خلق مبدل می‌شود. در پس این قهرمانی، آگاهی و شناختی وجود دارد که در افراد خائن ضعیف بوده و یا شکلی مانده و آن‌را به تمامی ادراک نکرده‌اند. از همین روست که حکومت جمهوری اسلامی در برابر مبارزان، راهکار اعتراف اجباری و یا ساختگی را صورت می‌دهد تا روحیه‌ی هزاران و یا میلیون‌ها هم‌فکر پرشور او را یک‌شبه فرو بریزد. از دید مسئولان قضایی و زندانبانان، زندان عرصه‌ای است برای نابود کردن روحیه‌ی انقلابی و مبارزه در سطح جامعه. با تلاش برای درهم شکستن روح و شخصیت



زندانی، می‌خواهند روح مقاومت و شخصیت جامعه را به بردگی بکشانند.

تمامی جوامع دموکراسی خواه ایران به‌رغم باورها، تعلق اتنیکی، جنسیت و طبقات و اقشار اجتماعی، برای آزادی اندیشه و بیان و عملی نمودن آن مبارزه می‌کنند. هدف از هستی انسان نیز همین میل آزادی‌خواهی است. اما حکومت‌ها و نهادهای قدرت، تحت نام حقوق و قوانین و ایجاد نظام قضایی، هرگونه فکر و اندیشه‌ای را محکوم می‌کنند چه رسد به عملی نمودن آن. این قوانین تحت نام مذهب و دین شکل گرفته‌اند اما علیه مذهب و دین می‌باشند. تعریفی که حاکمان نظام قضایی ایران از آزادی ارایه می‌دهند تسلیمیت کامل به مذهب شیعه است، البته شیعه‌ای که با قدرت در آمیخته و حاکمان نظام قضایی اراده‌ی خویش را مافوق اراده‌ی جامعه می‌خوانند. دولت جمهوری اسلامی در این راستا در سال ۱۳۶۷ دست به یک کشتار جمعی بزرگ زد. این روند بی‌وقفه‌ای است که در جمهوری اسلامی به یک سنت مبدل شده و تا کنون نیز ادامه دارد.

در روند بازجویی و زندان در ایران، اعتراف علنی و اقرار شامل دو بخش ندامت سیاسی و ندامت عقیدتی است. یکی از دلایل شکنجه، کسب اطلاعات و دیگری ایجاد رعب و وحشت در محکومان است. اما در ایران بیشتر به توبه‌های عقیدتی پرداخته و تمام تلاش‌ها در شکنجه‌گاه‌ها این است که مبارز دست از عقایدش بردارد و حتی به شکل ظاهری هم که شده عقاید نظام را بپذیرد. برای این کار حاضرند دست به هر کاری بزنند. بازجویان مبتلا به اختلال دیگرآزاری، با انجام شکنجه، هوس‌های خویش را ارضا می‌کنند. توبه‌ها در مورد تمامی زندانیان به صورت یکسان اجرا نمی‌شود. بعضی از افراد و جنبش‌ها بیشتر مسئولان را هراسانده و مسئولان روحانی حکومتی که رابطه‌ی مستقیمی با شکنجه‌گران دارند، عذاب را بیشتر و بدون وقفه می‌کنند تا زندانی به خواسته‌ی آن‌ها تن در دهد و با اقرار و اظهار پشیمانی خویش را از عذاب خلاصی بخشد. مسئولان قضایی و زندان‌های ایران، فضای ترس از شکنجه را به اندازه‌ای در جامعه پراکنده‌اند که تهدید به شکنجه بیش از اقدام به شکنجه جواب می‌دهد. یکی از دلایل پخش شگردها و انواع شکنجه نیز، ایجاد فضای ترس و وحشت است. اقرارها نیز در ایران از زندانیان نه به صورت برنامه‌های مطبوعاتی و مناظری تلویزیونی بلکه به صورت مصاحبه‌ها و گفتگوهای ویدئویی ضبط‌شده در کانال‌های تلویزیونی ایران ارائه می‌شوند. سعی می‌کنند مبارز را پشیمان کنند؛ با ابراز ندامت زندانی، طلب بخشایش از سوی او را برجسته ساخته و مسئولان حکومتی را بخشنده نشان دهند؛ نشان بدهند که دولت‌شان راه رستگاری و زندگی دوباره را به آنان می‌دهد؛ گویی که حاکمیت به آنان نوری بخشیده تا بهتر ببینند و آنان را از کوردلی رها کرده است؛ زندانیان نادم را دوباره به اندیشیدن واداشته و به جامعه بازگردانده است. زندانی‌ها باید بگویند که به ما خیانت کرده‌اند، اغفال شده و منحرف گشته‌ایم؛ اما مأموران قاتلی که آنان را منجی می‌خوانند این افراد را از اندیشه‌های شیطانی و عذاب دوزخ رها کرده‌اند. اکثر مجرمان سیاسی، به جرم اغفال جوانان و زنان و در کل جامعه محاکمه می‌شوند. با طلب آموزش در این دنیا از حکومت و مسئولان قضایی جمهوری اسلامی، روحشان را از عذاب در آن دنیا نجات داده، پس هر مجازاتی را روا و حق خود می‌دانند. در آخر نیز بایستی از صاحبان قدرت ستایش نمایند. مجازات را خواستی عمومی و مقاومتی اجتماعی جلوه داده و مأموران شکنجه‌گر را مسئولان عفو و بخشایش نشان می‌دهند. همچنین بایستی خویش و دیگر مبارزان را فاسد و بی‌اخلاق خوانده و تحقیر نمایند. خود را جنایتکار، خرابکار، توطئه‌گر، خائن، منحرف و انگل جامعه بنامند. هدف از این امور، هجوم به ارزش‌های مبارزاتی، سرخوردگی ملی، تضعیف روحیه‌ی مبارزاتی و غیرسیاسی کردن جامعه است. تن دادن به این چنین عملی از سوی زندانی، خودکشی است. در این رویه نیز خیانت‌کاران اصلی، ناروزنان، خرچین‌ها، مزدورها، آدم‌فروش‌ها را نیز می‌ستایند. همچنین اقرارکنندگان را که بایستی به این افراد اضافه نمود، برای نجات جان خود دیگران را لو می‌دهند و همین مسئله و زیر سوال بردن مبارزه سبب انزجار جامعه از آن‌ها می‌شود. اعتراضاتی که

آن‌را هم‌طراز حقیقت، رستگاری، آزادی و بازیابی اخلاق و وجدان نام می‌برند و شکنجه، اجبار، خشونت و قدرت را منکر می‌شوند.

در جمهوری اسلامی، خلق کورد با سرکوب‌هایی چندجانبه مواجه است. این رویکرد، محدود به جمهوری اسلامی نبوده و در تاریخ معاصر با چنین سیاستی روبه‌رو شده است. اما این خلق در تمام این دوران برای نیل به آزادی و برابری به مبارزه ادامه داده است. در دو سده‌ی اخیر نیز در برابر شکل جدید قدرت وحشیانه‌ی ملی‌گرایی یعنی دولت-ملت، مقاومت بی‌همتایی نموده است. در تاریخ بیش از سه دهه‌ی اخیر نمونه‌های بسیاری از جنایات نظام قضایی ایران را در قبال خلق کورد و دیگر خلق‌های آزادی‌خواه ایران - که همه‌وهمه جهت مسکوت گردانیدن ندای آزادی‌خواهی و دموکراسی‌طلبانه‌ی آنها بوده - سراغ داریم. نظام قضایی ایران، درمانده و ناتوان از درهم‌شکستن مقاومت زندانیان سیاسی، آنان را به طناب دار می‌آویزد و این زندانیان نیز قهرمانانه و با احیای شعار «مقاومت، زندگی است» به شهادت می‌رسند. زندان در جنبش‌های آزادی‌خواهی خلق‌های ایران به‌ویژه خلق کورد، به مرکز مبارزه مبدل شده و در این راستا در شرق کوردستان زندانیان سیاسی جنبش آزادی‌خواهی خلق کورد، به نمود زندگی راستین، شرافت‌مندانه و آزادانه مبدل شده‌اند.

فرد مبارز به علت اینکه جهانی وجود نداشته که بتواند موجودیت و هویت خویش را به صورت آزادانه ابراز دارد، خط مشی مقاومت و مبارزه را برگزیده است. پس هر صحنه‌ی مبارزاتی برای او یک میدان نبرد با بردگی و تسلیمیت است. او در خارج از زندان نیز خویش را آزاد ندیده و در پی متحقق نمودن آزادی برآمده است. او با ارتقای مبارزه‌ی خویش آزاد است و مبارزه‌ی او زمان و مکان خاصی را نمی‌شناند. چه در داخل زندان باشد و چه در هر جای دیگر، سطح مبارزه‌اش در راه رسیدن به جامعه‌ای دموکراتیک، از او شخصیتی آزاد می‌آفریند. از دید مبارز راستین، تنها با مبارزه‌ای بی‌وقفه، می‌توان آزادانه زیست. شرط مکانی تعیین‌کننده نیست بلکه سطح مبارزه‌ی مبارز، مسیر آزاد بودن فرد را مشخص می‌سازد. وی از تحمل زندان نمی‌گریزد، زیرا مقاومت در زندان، اوج حیات انقلابی است. حتی از دید مبارز زندان به مکانی مبدل می‌شود که با تمام توان خویش وظایفش را در مقابل تحقق بخشیدن آزادی جامعه‌اش ادا می‌کند و ضروریات مبارزه را به جای می‌آورد. به گفته‌ی رهبر آپو: «هرکجا حیاتی فاقد آزادی جریان داشته باشد، آنجا همیشه یک زندان تاریک است!»

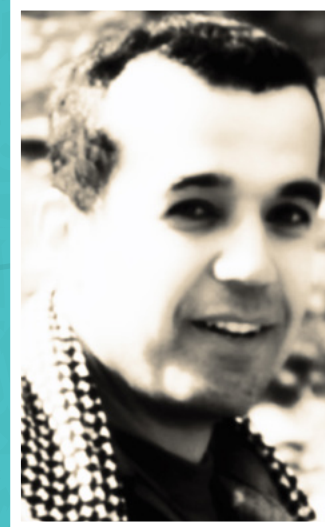
تحمل زندان در راه رسیدن به آزادی تا به سر حد شهادت، شهامت را در میان خلق‌های ایران پدید آورد که در راه مبارزه برای کسب آزادی گام بردارند. فریاد مقاومت زندانیان، هیجان و نیروی یک جامعه‌ی دموکراتیک را می‌آفریند که دیگر نفی و نابودی را نمی‌پذیرد و بر زندگی آزاد اصرار می‌ورزد. زندان عرصه‌ی اتحاد و هم‌گرایی میان تمامی قهرمانانی است که هر کدام‌شان منتصب به تنوعات ملی یا مذهبی و دینی هستند. مقاومت زندانیان در زندان، روح اتحاد و هم‌پیمانی برای انجام مبارزه تا کسب آزادی راستین و مبارزه‌ی بی‌امان برای رسیدن به حقوق بنیادین جامعه را تقویت نموده است.

مسئولان جمهوری اسلامی، با انکار وجود زندانیان سیاسی، نمی‌توانند دم از حل معضلات خلق‌های ایران و مسئله‌ی آزادی و دموکراسی بزنند. بی‌شک سیاست‌های نادرست جمهوری اسلامی در برخورد با تنوعات و رد عقاید آنان است که فرد را مجبور به در پیش گرفتن مبارزه تا به آزادی می‌نماید. تا چنین معضلی حل نشود مبارزه و خط مشی مقاومت و پیروزی ادامه خواهد یافت. فرافکنی مسائل به دیگران و عدم قبول سهم سیاست‌های نادرست نظام در این امر، دردی را دوا نمی‌کند. تعریف زندانی سیاسی و ریشه‌کن نمودن معضلات جامعه، تنها راه گذار از این مسئله می‌باشد و انکار این مسئله برای جمهوری اسلامی به بحران‌های غیر قابل بازگشت منجر خواهد شد.



مجموعه مقالات

# سپهر آرپولسیلاخ



## عصیان سروان

از تو نوشتن چه تلخ است  
در ستاره‌باران خاطره‌ها  
و درد شعر را که می‌فهمد  
اگر طیب دیدگانت را دیدن نتوانستن  
و تو خود بر زخم قلم مرهم نباشی!  
از تو سرودن را با کدامین واژه باید؟!

رها تر از آنی که در روزنه کوچک خیال شعری خانه بگزینی  
و ساده تر از معصومیت چشمه ساران کوردستان  
رو سوی آزادی و جاودانگی روان گشتی  
و بازگشت، آن بیگانه واژه‌های بود که تو را هیچ گاه با وی آنسی نبود!  
و تو چونان سیروان می‌خروشی و می‌غری،  
بر جهل سکون و مرز عادت!  
و شانه به شانه آزادی دستی می‌کشی بر حسرت فاصله‌ها!  
باید نوشت از رودبارانی که خواب خاک را آشوبانند  
و گیسوان بلوطستان را شورانند  
و گیتی را فراخوانند به زایش دیگر باره انسان!  
راستی که گریلا را چه سری است رفیق!؟

لمس لحظه‌ها را زیستن با همدگر نه لازم است!  
رد پایت را از پس هزاران فصل  
و عطر وجودت را در میان هزاران گل دشت آلوده  
توانستم حس کردن!  
این افسون را با کدامین واژه گفتن باید  
و با کدامین راه همراه گشت  
تا رسیدن به اوج نگاه بی ریایت!  
ستاره دیدگانت لالایی می‌سرایند بر شبستان دیدگان کوردستان  
و تو اسلحه ات را به قندیل می‌بخشی  
و قلمت را به سیروان امانت می‌سپاری.....